



ویژه‌ی آبان ۹۸:

خیزش توده‌ی کارگر علیه جمهوری اسلام سرمایه!

ویژه ی آبان ۹۸: خیزش توده ی کارگر علیه جمهوری اسلامی سرمایه!

- * این تازه آغاز راه است؛ در ستایش خیزش مردم اعماق!
بیژن هدایت صفحه ی ۳
- * پاشنه آشیل ها و آموزش های قیام کارگری آبان ۹۸
ناصر پایدار صفحه ی ۱۲
- * مجسمه های سوراخ و ورقی که برگشت!
لیلا دانش صفحه ی ۲۳
- * نبردهای طبقاتی کارگران ایران در دوره های مختلف
حسن عباسی صفحه ی ۲۸

از میان مقالات

- * چشم اندازهای گذر از ساعت صفر
پرویز صداقت صفحه ی ۴۱
- * خون آب نخواهد شد؛ درباره ی شورش بنزین در ایران
ساسان صدقی نیا صفحه ی ۴۴

از میان گزارشات

- * گرانی بنزین، کابوس سفر هر روزه از حاشیه ها به تهران
مریم وحیدیان صفحه ی ۴۸
- * گرانی بنزین؛ حداقل ۲۰۰ هزار تومان هزینه ی سربار خانواده های کارگران حاشیه نشین
نسرین هزاره مقدم صفحه ی ۵۱
- * دکترین شوک بر سطح لغرنده
یاسر آفتابی صفحه ی ۵۴
- * مردم یا اشرار؟
هوشیار دهقانی صفحه ی ۵۷
- * شاهدان عینی در ماهشهر: با دوشکا و تیربار به روی مردم آتش گشودند!
شاهد علوی صفحه ی ۶۰
- * افشاگری از ۱۳ ابزار جنگ روانی نظام در سرکوب اعتراض ها
«ایران وایر» صفحه ی ۶۵
- * بر سنگ فرش!
احمد شاملو صفحه ی ۶۸
- * به مسئولین محترم سایت های اینترنتی
صفحه ی ۶۹

این تازه آغاز راه است!

در ستایش خیزش مردم اعماق!

در روزهای پایانی آبان ۹۸، آتشفشان خشم تلنبار شده‌ی سالیان دور و دراز مردم اعماق علیه ستم و استعمار مشدد جمهوری اسلامی فوران کرد و آتش بر خیمه‌ی حاکمان آدم‌گُش سرمایه در ایران انداخت.

خبر به ظاهر مربوط به افزایش سه برابری قیمت بنزین بود، که از اولین دقایق بامداد جمعه، بیست و چهارم آبان، در رسانه‌های گروهی و شبکه‌های اجتماعی انعکاس یافت، دست به دست، و دهان به دهان، گشت و به سرعت جامعه را فرا گرفت. در عمل، اما، آتشفشان خشم تلنبار شده‌ی مردم اعماق نه فقط به خاطر افزایش قیمت بنزین، که به علت مجموعه‌ی شرایط دهشت بار زندگی آنان در اثر حاکمیت جمهوری اسلامی سرمایه بود که فوران کرد؛ آن‌ها به علت بیکاری، عدم پرداخت ماه‌ها دست‌مزد، رواج کارهای موقت و سفیدامضا، حذف و تنزل سقف بیمه‌های اجتماعی، افزایش سرسام‌آور و لحظه به لحظه‌ی مایحتاج زندگی، فقر و فلاکت فزاینده، گسترش حاشیه‌نشینی، کارتن‌خوابی و گورخوابی، شوربختی بردگی مزدی کودک، فروش اندام و جوارح بدن، و ده‌ها مصیبت اجتماعی دیگر بود که با مشت‌های گره کرده به خیابان‌ها ریختند و سرمایه‌داری و جمهوری پلشت اسلامی را به چالش گرفتند. افزایش سه برابری قیمت بنزین، در این میان، فقط بر مشقات زندگی دهشت‌بار این مردم کارگر و فرودست می‌افزود و گلوگاه تنفسی آن‌ها را بیش از پیش درهم می‌فشرده. از همین رو بود، که آن‌ها بی‌تامل به خیابان‌ها سرازیر شدند و خشم و عصیان خود را فریادی رسا کردند، تا به جمهوری اسلامی سرمایه بگویند بیش از این اجازه‌ی دست‌درازی به سفره‌ی محقر خود را نخواهند داد.

صدای اعتراض خشم و عصیان ده‌ها هزار

مردم کارگر و فرودست در خیابان‌های بیش از ۱۰۰ شهر و ۳۰ استان طنین افکند و جمهوری اسلامی سرمایه را در تب مرگ فرو برد. این جانیان و آدم‌گُشان، که انتظار اعتراضی چنین سریع و گسترده را نداشتند، در حراست از قداست سرمایه و حاکمیت منحوس خود دست به کشتاری سُبُعانه زدند. صدها تن بر خاک و خون در غلطیدند؛ و هزاران تن دستگیر و روانه‌ی سیاه‌چال‌ها شدند. نه از تعداد کشته شده‌گان و نه دستگیر شده‌گان اطلاع دقیقی در دست نیست. اعدام خیابانی با شلیک گلوله‌ی مستقیم از فاصله‌ی نزدیک به سر و قلب مردان و زنانی که فقط حق خود را از زندگی می‌خواستند، خاطره‌ی فجیع و دردناک آن روزها شد. خیابان‌های تهران، شیراز، اصفهان، سنندج، اهواز، ماهشهر، و ده‌ها شهر کوچک و بزرگ دیگر، در آتش و خون غرق شد. مردم کارگر و فرودست ساکت ننشستند، دست به مقاومت زدند و از جان خود و هم‌زمان خود در برابر لشکر وحوش جمهوری اسلامی دفاع کردند. شجاعت این مردم جان به لب رسیده، از یک سو، و ظرفیت خارج از اندازه‌ی توحش و جنایت جمهوری اسلامی سرمایه، از سوی دیگر، به توصیف نمی‌آید. جمهوری آدم‌گُش اسلامی به آسانی نتوانست خیابان‌ها را از مردم اعماق پس بگیرد، به نفس افتاد، هراس مرگ را به چشم دید، لشکر وحوش خود را با توپ و تانک و هلی‌کوپتر و با فرمان قتل عام به خیابان‌ها گسیل کرد، تا با به خاک و خون کشاندن معترضین و ایجاد رعب و وحشت جهانی، پایه‌های لرزان حاکمیت پلشت خود را چند زمانی دیگر بر سکوت گورستانی جامعه بر پای نگاه دارد. جمهوری اسلامی در این روزها هر چه در چنته داشت، از رذالت و وقاحت و جنایت، آشکار کرد.

عُریان شد، بی‌آبرو شد، و نه فقط عُریان‌تر و بی‌آبروتر از همیشه، که ضعیف‌تر و درمانده‌تر از همیشه هم! هر چه وحشیانه‌تر و سُبُعانه‌تر به صفوف معترضین یورش برد و گُشت، به همان اندازه هم ضعیف‌تر و درمانده‌تر از میدان این جنگ نابرابر به در آمد. در برابر، اما، مردم کارگر و فرودست به هم فشرده‌تر و مصمم‌تر شدند. روزهای پایانی آبان ۹۸، همه‌ی مولفه‌های جامعه‌ی سرمایه‌داری ایران را تغییر داد. آن چه در این روزها رُخ داد، تا ابد، در تاریخ و حافظه‌ی جامعه و مردم اعماق آن باقی خواهد ماند. از پس روزهای خونین آبان ۹۸، نه جمهوری اسلامی سرمایه دیگر آن رژیم قدر قدرت و «مستضعف پناه» سابق است و نه توده‌ی کارگر و فرودست آن مردمی که از این رژیم در هراس باشند و به گُنج آلونک‌های خود پناه ببرند. شجاعت، هم‌دردی و هم‌صدایی، اعتقاد به قدرت جمعی، امید به تغییر و...

از نو تعریف شدند. مردم اعماق، ضعف و درماندگی رژیم منحوس اسلامی و شجاعت و قدرت جمعی خود را در میدان نابرابر نبرد تجربه کردند؛ تجربه‌ای هرچند خونین، اما، دل‌گرم‌کننده و گران‌قدر که بدون تردید پشتوانه‌ای در خور برای نبردهایی که باز هم از راه می‌رسند، خواهد بود. سعید قاسمی، از فرمان‌دهان آدم‌گُش اطلاعات سپاه در دوران جنگ با عراق، در کوران روی داده‌های انتخاباتی سال ۸۸ در یک سخن‌رانی برای لات‌ها و لَش‌ها و وبش‌های جمهوری اسلامی گفته بود: «از اون روزی باید بترسیم که دم پای پوش‌ها و کفش ملی پوش‌های شوش و شاه‌عبدل‌عظیم... اگر قاط زدن... اون روز فرار کن برو خارج!» روزهای پایانی آبان ۹۸، تازه پیش‌درآمد چنین روزی بود؛ روزی که جمهوری اسلامی سرمایه، و

همه‌ی ارادل و اوباش آن، از صدر تا ذیل، باید بترسند و گورشان را گم کنند! خیزش مردم کارگر و فرودست در آبان ۹۸، با توجه به شرایط دهشت بار زندگی آن‌ها، بدیهی‌ترین و قابل فهم‌ترین واکنشی بود که در قبال افزایش قیمت بنزین، و به بهانه‌ی آن، می‌توانست روی دهد. ریشه‌ها و انگیزه‌های بنیادین این خیزش، از سالیان دور و دراز پیش، از متن تنگناهای اقتصادی و معیشتی به شدت ملموسی چون گرانی روزافزون مایحتاج زندگی، بیکاری، فقر و فلاکت، اختلاف فاحش طبقاتی و... شکل بسته بود؛ در صدها و هزارها اعتراض و اعتصاب کارگری، در گستره‌ی ایران، نمایان شده بود؛ در دی ۹۶ با شعار محوری «اصلاح طلب، اصول گرا، دیگه تمومه ماجرا» پا به میدان گذاشته و کُلیت جمهوری اسلامی سرمایه‌رانشانه گرفته بود؛ و پس از آن خیزش پُر خروش نیز در ده‌ها و صدها اعتراض و اعتصاب کارگری در نیشکر هفت تپه، فولاد اهواز، هپکو، آذرباب، پتروشیمی ماهشهر، اعتراض رانندگان کامیون، کارگران راه آهن، اعتصاب معلمان و... چون یک خط سیر روشن تداوم یافته بود.

صندوق بین‌المللی پول، بمران، ترمیم، افزایش قیمت بنزین

افزایش قیمت بنزین، هرچند به ناگهان اعلام شد، اما، نه تصمیمی ناگهانی بود و نه فقط ریشه در شرایط تحریم اقتصادی جمهوری اسلامی و بحران اقتصاد سرمایه‌داری ایران داشت. افزایش قیمت حامل‌های انرژی و کاستن از یارانه‌های دولتی به آن، در اساس، جزیی از برنامه و سیاست راه‌بردی صندوق بین‌المللی پول (IMF)، این نهاد بین‌المللی سرمایه‌داری جهانی، به ویژه در شرایط بحران اقتصادی سرمایه‌داری جهانی، است. جمهوری اسلامی سرمایه، همین سیاست سرمایه‌داری جهانی را اجرایی کرده است؛ سیاستی که پیش از این در سایر کشورهای جهان سرمایه‌داری نیز به فعل در آمده و تبعاتی چون اعتراضات توده‌ای و گسترش دامنه‌ی فقر و فلاکت به بار آورده بود.

در بریتانیا، از اوایل سال ۲۰۰۰، بنزین با قیمت ارزان در قیاس با سایر کشورهای اروپایی به یک باره جهش یافت و به اعتراضات توده‌ای، بستن خیابان‌ها توسط رانندگان، و جنبش «بایکوت پمپ‌ها» انجامید. پس از آن نیز، در سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۷ یک بار دیگر قیمت سوخت افزایش یافت و هر بار

به برآمد امواج اعتراضی دامن زد. در سال ۲۰۰۸، علاوه بر بریتانیا، در آلمان، فرانسه، هلند، و اسپانیا نیز قیمت سوخت افزایش یافت و موجب اعتراضات گسترده‌ی توده‌ی مردم شد. در مکزیک، در ژانویه ۲۰۱۷، پس از افزایش قیمت سوخت، اعتراضات بالا گرفت، پمپ بنزین‌ها توسط توده‌ی مردم ناراضی و خشمگین به آتش کشیده شدند، جاده‌ها مسدود گشتند، و در برخی نقاط مکزیک حتا وضعیت اضطراری اعلام شد. در اوت ۲۰۱۸، در آفریقای جنوبی، قیمت سوخت افزایش داده شد. در این‌جا نیز اعتراضات رُخ داد و در مناطقی مانند دوربان به ایجاد تشکل «مردم علیه افزایش قیمت بنزین و پارافین» انجامید. در هندوستان، در سپتامبر ۲۰۱۸، قیمت بنزین افزایش یافت و پس از مدتی به اعتصاب سراسری طبقه‌ی کارگر انجامید. بیش از ۱۸۰ میلیون کارگر در این اعتصاب سراسری شرکت داشتند و مخالفت خود با سیاست دولت نارندرا مودی در تهاجم به سطح زندگی و معیشت طبقه‌ی کارگر را به نمایش گذاشتند. علی‌رغم تهدید به اخراج ده‌ها هزار کارگر و تهدید به قطع کمک هزینه‌های دولتی به خانواده‌های کم‌درآمد کارگری در صورت شرکت آن‌ها در اعتصاب سراسری، طبقه‌ی کارگر هندوستان متحد و هم‌بسته در مهم‌ترین رشته‌های تولیدی و خدماتی و اقتصادی (معادن، بانک‌ها، بیمه، حمل و نقل، پست، و...) در این اعتصاب سراسری شرکت کرده و کشور را برای چند روز به تعطیلی کشاندند. در فرانسه، در اکتبر ۲۰۱۸، «جلیقه زرها» در اعتراض به سیاست دولت امانوئل ماکرون در افزایش قیمت سوخت به خیابان‌ها آمدند. در اکوادور، در اکتبر همین سال، دولت قیمت بنزین را به میزان ۱۲۰ درصد افزایش داد، که موجب اعتراضات گسترده، عقب‌نشینی دولت و کاهش قیمت بنزین شد. در زیمبابوه، در سال ۲۰۱۹ دولت جدیدی که پس از برکناری موگابه بر سر کار آمد، قیمت بنزین را به سه برابر افزایش داد. این‌جا نیز توده‌ی کارگر بیکار و اسیر در چرخه‌ی فقر به خیابان‌ها ریختند، ساختمان‌ها را آتش زدند و جاده‌ها را بستند. در لبنان نیز یکی از انگیزه‌های معترضین به دولت سعد حریری، سیاست دولت وی برای افزایش مالیات بنزین بود.

در رابطه با ایران نیز همین سیاست راه‌بردی سرمایه‌داری جهانی، از سالیان دور و دراز پیش، به مقامات جمهوری اسلامی سرمایه

توصیه و پیش از آبان ۹۸ چندین بار در سال‌های ۸۶، ۸۹، ۹۳ و ۹۴ اجرایی شده بود. صندوق بین‌المللی پول، در مارس ۲۰۱۳، در گزارش مربوط به «پیشنهاد‌های سیاست‌گذاری» از جمله بر حذف «یارانه‌های سوخت» تاکید کرده بود و «مزیت‌های بزرگ» این پیشنهاد را برشمرد. کارلو کوتارلی، مدیر بخش امور مالی صندوق بین‌المللی پول، در توجیه این پیشنهاد گفته بود: «یارانه‌های [سوخت] گران هستند و دست‌آخ‌ر باید کسی هزینه‌ی آن‌ها را بدهد... معضلات یارانه‌ی انرژی، خاص هستند. اولاً، این یارانه‌ها راه نابسندگی برای کمک به فقرا هستند و ثروت مندان که مصرف انرژی بیش‌تری دارند، بیش‌تر از این یارانه‌ها سود می‌برند... هم‌چنین این یارانه‌ها مانع بزرگی بر سر راه پیش‌رفت هستند». در آوریل ۲۰۱۴ نیز این نهاد در گزارش دیگری اعلام کرده بود، که: ایران اصلاحات ساختاری را آغاز کرده، اما باید به این اصلاحات ادامه بدهد. «اصلاحات» مورد نظر صندوق بین‌المللی پول در این گزارش، چیزی جز «کاهش یارانه‌های سوخت» نبود. از همین رو، دولت «تدبیر و امید»، برای افزایش قیمت سوخت و حذف یارانه به آن اقدام کرد، اما، این پیشنهاد در لایحه‌ی بودجه‌ی پیشنهادی سال ۹۷ - به دلیل نگرانی از افزایش تورم و تبعات آن - تصویب نشد. در بیست و نهم مارس ۲۰۱۸، در ملاقات هیات مدیره‌ی صندوق با مقام‌های جمهوری اسلامی، کاهش یارانه‌های سوخت مورد توافق طرفین قرار گرفت. صندوق بین‌المللی پول در گزارش این ملاقات، آورده است: «مدیران تاکید کردند، که تلاش‌های تعدیلی باید تدریجی باشند و شامل افزایش درآمد‌های مالیاتی، برداشتن معافیت‌ها، کاهش یارانه‌ی سوخت و اصلاح نظام بازنشستگی شوند». در بیست و چهارم دسامبر همان سال نیز کریستین لاگارد، مدیرکُل این صندوق با رئیس‌جمهور اسلامی در نیویورک دیدار کرد و پس از آن اظهار داشت، که: هر دو درباره‌ی «اولویت‌های مربوط به اصلاحات کلیدی» برای اقتصاد ایران بحث و گفت‌وگو کردند. جمهوری اسلامی سرمایه، البته معافیت مالیاتی بنگاه‌های عظیم سرمایه‌داری وابسته به نظام را حذف نکرد، مقررات بازنشستگی را اصلاح نمود، اما قیمت بنزین را به سه برابر افزایش داد و بر فقر و فلاکت میلیون‌ها برده‌ی مزدی افزود. سند «چهارچوب اصلاح ساختاری با روی کرد قطع وابستگی مستقیم بودجه به نفت»، که

در اوایل سال ۹۸ در ظاهر به منظور کاهش هزینه‌های غیرضروری و جلوگیری از تاثیر مخرب تحریم‌ها تدوین گشت، در عمل تاثیر پیشنهادهای راه‌بردی صندوق بین‌المللی پول را بر سیاست‌های اقتصادی جمهوری اسلامی سرمایه‌آشکار می‌کند. شاخص‌های این سند در زمینه‌ی کاهش دست‌مزدها، خصوصی‌سازی، حذف سوبسیدها، کوچک کردن دولت، برداشتن تعرفه‌های گمرکی، افزایش هزینه‌های خدمات عمومی، بالا بردن قیمت سوخت تا سطح جهانی و... بر بنیان پیشنهادهای راه‌بردی این نهاد بین‌المللی سرمایه تنظیم شده‌اند. بسته‌ی «ریاضت اقتصادی» سند مزبور، که در چهار گروه تنظیم شده است، در مرحله‌ی اول: حذف یارانه‌ها؛ و سپس: افزایش

درآمد زیر ۴۰ درصد حداقل دست‌مزد تحت پوشش قرار گیرند؛ در زمینه‌ی طرح یارانه‌های انرژی، در پی آزادسازی قیمت بنزین، نیز قرار است بهای آن تا ۱۴ برابر بیش تر شود. افزایش سه برابری قیمت بنزین فقط شامل مرحله‌ی اول این سیاست بود، که به خیزش خونین آبان انجامید.

بحران اقتصاد سرمایه‌داری، تحریم‌های فزاینده‌ی سرمایه‌داری آمریکا به ویژه در زمینه‌ی ممانعت از فروش نفت، ارتشا و فساد مالی مقامات رژیم منحوس جمهوری اسلامی، درآمد این رژیم را به شدت کاهش داده و خزانه‌ی آن را خالی کرده است. بنا به گزارشات رسمی، دولت «تدبیر و امید» برای اداره‌ی امور جاری به بودجه‌ای برابر با ۴۵۰ هزار میلیارد تومان نیاز دارد، که در حدود

حمایتی برای خانواده‌های کم‌درآمد، ممانعت از قاچاق سوخت به کشورهای همسایه، دلایل زیست محیطی و... که این جا و آن جا توسط مقامات رژیم اسلامی مطرح می‌شوند، فقط انگیزه و منطق اصلی این تصمیم را پرده پوشی می‌کنند.

افزایش قیمت بنزین، با تاثیرات روانی و عملی بی‌که به بار خواهد آورد، یک بار دیگر و بیش از پیش به کاهش سطح زندگی و معیشت میلیون‌ها آحاد طبقه‌ی کارگر خواهد انجامید. یک تاثیر روانی این سیاست، واکنش فوری تولیدکنندگان و عرضه‌کنندگان کالا و خدمات در افزایش قیمت کالا و خدمات خواهد بود. ایجاد بازار موازی آزاد، در کنار بازار رسمی ارائه‌ی بنزین نیز بر مشکل خواهد افزود و قاچاق بنزین و ارائه‌ی آن در بازار

ریشه‌ها و انگیزه‌های بنیادین این خیزش، از سالیان دور و دراز پیش، از متن تکنالهای اقتصادی و معیشتی به شدت ملموسی چون گرانی روزافزون مایحتاج زندگی، بیکاری، فقر و فلاکت، اختلاف فاحش طبقاتی و... شکل بسته بود، در صدها و هزارها اعتراض و اعتصاب کارگری، در گستره‌ی ایران، نمایان شده بود، در دی ۹۶ با شعار «موری» اصلاح طلب، اصول‌گرا، دیگه تمومه ما بهره‌پا به میدان گذاشته و کلیت جمهوری اسلامی سرمایه را نشان گرفته بود، و پس از آن خیزش پر فروش نیز در ده‌ها و صدها اعتراض و اعتصاب کارگری در نیشکر هفت تپه، فولاد اهواز، هپکو، آذرب، پتروشیمی ماهشهر، اعتراض رانندگان کامیون، کارگران راه آهن، اعتصاب معلمان و... چون یک خط سیر روشن تداوم یافته بود.



آزاد، خارج از قیمت‌های رسمی، را بیش از پیش رونق خواهد داد. به علاوه، از آن‌جا که هزینه‌ی تولید کالا و خدمات در اقتصاد سرمایه‌داری ایران کم و بیش به قیمت سوخت وابسته است، و با توجه به این که بازار آزاد سوخت هدایت قیمت کالا و خدمات را در دست می‌گیرد، قیمت کالا و خدمات به تدریج از شوک روانی اولیه خارج شده و تحت تاثیر قیمت بازار آزاد سوخت رو به افزایش خواهد رفت. افزایش قیمت بنزین بر نرخ تورم نیز تاثیر می‌گذارد، قدرت خرید توده‌ی کارگر و فرودست را به سرعت تنزل می‌دهد و آن‌ها را با تنگناهای معیشتی به مراتب فزون‌تری مواجه می‌سازد. این تصمیم، در عمل و در همین گام‌های اول، زندگی و معیشت ده‌ها

۱۶۰ هزار میلیارد تومان آن از طریق مالیات و گمرک تامین می‌شود. سیاست افزایش قیمت بنزین، که در ظاهر قرار است کسر بودجه‌ی دولت را تامین کند، در واقع، نقش عصایی را ایفا می‌کند که می‌باید پیکر فرتوت رژیم اسلامی سرمایه را حداقل برای اندک زمانی دیگر سر پا نگاه دارد. این، تنها انگیزه و منطق افزایش قیمت بنزین است. در عین حال، هسته‌ی نهفته در تصمیم افزایش قیمت نفت، چون همیشه تامین شرایط بازتولید گسترده‌ی سرمایه در یک جامعه‌ی سرمایه‌داری را در نشان دارد. و روشن است، که این مهم جز با کاهش هزینه‌های تولید، با کاهش ارزش نیروی کار، ممکن نمی‌گردد. توجیحات سخیفی چون ضرورت تامین بسته‌های

مالیات‌ها؛ تغییر نظام بازنشستگی؛ و تشدید خصوصی‌سازی؛ را هدف گرفته است. بر مبنای سیاست‌های این سند قرار است ۶۳۱ بنگاه در حوزه‌های مختلف، از شرکت آب و فاضلاب گرفته تا کشت و صنعت و نیروگاه‌ها و پالایشگاه‌ها و... خصوصی شوند؛ با آن که میزان یارانه‌ها هم اکنون نیز بسیار اندک است و گره‌ی از زندگی دهشت‌بار میلیون‌ها کارگر برده‌ی مزدی و انبوه بیکاران و حاشیه‌نشینان نمی‌گشاید، اما با اجرایی شدن سیاست این سند در زمینه‌ی یارانه‌ها، قرار است خانواده‌هایی که بیش از دو میلیون و ۷۰۰ هزار تومان درآمد دارند، از لیست دریافت یارانه حذف گردند؛ در مورد طرح بیمه‌ی سلامت و خدمات درمانی نیز قرار است تنها افرادی با



هزار کارگری که به رانندگی وسایل حمل و نقل، اتوبوس و تاکسی و اسنپ و تپسی، اشتغال دارند، میلیون ها کارگری که هر روزه می باید از فاصله های دور حاشیه ی شهرهای کوچک و بزرگ خود را به مراکز کار برسانند، و سوخت ارزان بنزین، و هم راه با آن کرایه ی ارزان وسایل حمل و نقل مسافر، امکانی برای کار و تامین حداقل معیشت برای آن ها به شمار می رود، را به شدت تحت فشار خواهد گرفت. وضعیت واحدهای اقتصادی و بنگاه های تولیدی، که در حال حاضر نیز با مشکلات بسیاری چون بحران، ارتشای کارفرما، کمبود نقدینگی جهت تهیه ی مواد اولیه ی مورد نیاز و... با رکود مواجه هستند و اغلب رو به تعطیلی گرایش دارند، در پی این تصمیم بیش از گذشته به ناسامانی خواهد گرایید و میدانی فراخ برای بیکارسازی های گسترده فراهم خواهد آورد. یک وجه دائمی و پیوسته ی این وضعیت - وجود ارتش بیکاران - فشار کار و شدت استثمار فزاینده، انجماد و کاهش دست مزد فزون تر، تنزل باز هم بیش تر سقف بیمه های اجتماعی، و چنان جهنم سوزانی از بردگی مزدی خواهد بود که وضعیت دهشت بار حاضر کار و معیشت توده ی کارگر و فرودست در برابر آن خاطره ای از روزهای خوش گذشته خواهد شد. اقتصاد سرمایه داری ورشکسته و از نفس افتاده ی ایران هم همین را می خواهد. راه و چاره ای، جز این، جز سرشکن کردن بار بحران اقتصاد سرمایه داری بر دوش طبقه ی کارگر، جز ارزان و ارزان تر کردن نیروی کار، برای نجات اقتصاد به بن بست رسیده ی ایران فرا روی خود ندارد.

اقتصاد سرمایه داری ایران، به عنوان بخشی از اقتصاد سرمایه داری جهانی، در طی چهل سال حاکمیت رژیم منحوس اسلامی، همواره از سه منبع بحران اقتصادی سرمایه داری جهانی، بحرانی اقتصادی داخلی، و هم چنین از تحریم های فزاینده ی سرمایه داری آمریکا و سایر دولت های غربی، متأثر بوده است. فساد و ارتشای گسترده و فراگیر مقامات جمهوری اسلامی نیز این وضعیت نابسامان را تشدید کرده و تاثیرات بسیار مخربی بر موقعیت طبقه ی کارگر به جای گذاشته و میلیون ها خانواده ی کارگری را در معرض فروپاشی قرار داده است.

در تمامی این سال های دور و دراز، از دولت «سازندگی» هاشمی رفسنجانی گرفته تا دولت «اصلاحات» محمد خاتمی، دولت

«بهار» محمود احمدی نژاد، و دولت «تدبیر و امید» حسن روحانی، بر حسب پیشنهادها و توصیه های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، تلاش برای جلب سرمایه های ایرانی و خارجی، خصوصی سازی گسترده ی کارخانجات و موسسات تولیدی و خدماتی، کاهش هزینه های تولید با سیاست تعدیل نیروی انسانی کار و بیکارسازی میلیون ها توده ی کارگر، انجماد دستمزدها، افزایش شدت کار، از شمول قانون کار خارج کردن میلیون ها کارگر کارگاه های کوچک، رواج قراردادهای سفید امضا و موقت، تنزل مداوم سقف تامينات اجتماعی و حتا حذف آن ها، و... به امید مُهار بحران اقتصادی، بنیان همه ی برنامه ریزی ها و سیاست های اقتصاد سرمایه داری ایران بوده است. بورژوازی ایران برای تحقق این اهداف از کلیه ی امکانات و راه های موجود و مقدور، از دعوت مستمر از سرمایه داران ایرانی و خارجی برای سرمایه گذاری در ایران، تعهد به اجرای انواع معافیت های مالیاتی درازمدت برای تراست ها و انحصاراتی که به صدور سرمایه به ایران اقدام کنند، تضمین امنیت سرمایه گذاری ها و وعده ی برقراری همه گونه تسهیلات و شرایط لازم برای سودآوری هر چه افزون تر آن ها، تا پیش بُرد مداوم سیاست های ضد کارگری، بی حقوقی مطلق طبقه ی کارگر، و آزادی و اختیار عمل تام و تمام برای سرمایه داران در شرایط استخدام و اخراج نیروی کار، استفاده برده است.

افزایش قیمت بنزین را فقط در این راستا، و تنها به عنوان جزیی از مجموعه ی سیاست های سرمایه داری ایران، به امید مُهار بحران اقتصادی و تامین شرایط بازتولید گسترده ی سرمایه می باید دید و فهمید.

ویژگی های فیزش مردم اعماق در آبان ۹۸

خیزش گسترده ی مردم اعماق در آبان ۹۸، امتداد خیزش آن ها در دی ۹۶، با همان انگیزه ها بود. و هر دو خیزش، خود ریشه در صدها و هزارها اعتراض و اعتصاب کارگری از سالیان دور و دراز پیش داشت، که در اساس با خواست هایی به غایت انسانی برای یک زندگی بهتر، برای بهبود سطح معیشت خود، و علیه تعرض توحش بار سرمایه داری، متعین می شدند. از این حیث، خیزش توده ی کارگر و فرودست در آبان ۹۸ تنها نقطه ای از یک خط سیر ممتد در مبارزه ی دائمی

طبقه ی کارگر علیه تعرض سرمایه داری به سطح معیشت و زندگی آن ها بود؛ خیزشی که هر چند با توحش و سبیت بی نظیر نیروهای جنایت کار جمهوری اسلامی، چون دی ۹۶، به خون نشست، اما سر باز ایستادن ندارد و بی تردید باز هم، در بسیار اعتراضات و اعتصابات کارگری و خیزش هایی از این دست، روی بر خواهد نمود؛ هر بار مصمم تر، آماده تر، طوفانی تر، و در بازه های زمانی کوتاه تر! به این دلیل ساده، که هیچ یک از انگیزه های بنیادینی که به این اعتراضات و اعتصابات و خیزش ها میدان وجود و برآمد می دهند، نه با حاکمیت منحوس جمهوری اسلامی سرمایه، و نه با هیچ حاکمیت بورژوازی دیگری نیز، پاسخ نخواهند گرفت.

کافی است به یاد آوریم، که دست مزد پایه ی طبقه ی کارگر در سال ۹۶ از ۱۰۰۰۰ سی هزار تومان به یک میلیون و یکصد چهارده هزار و یکصد و چهل تومان در سال ۹۷ و سپس به یک میلیون و پانصد و شانزده هزار و هشتصد و هشتاد و دو تومان در سال ۹۸ افزایش یافته است. در حالی که خط فقر، در همین بازه زمانی، به گفته ی بسیاری از کارشناسان اقتصادی، به بیش از شش میلیون تومان فزونی گرفته است. و حداقل دست مزد، در بهترین حالت، به زحمت حتا ۳۰ درصد سبد مصرفی یک خانوار چهار نفره ی کارگری را تامین می کند؛ بیکاری، بنا به آمارهایی که در واقع بسیار نازل هستند، از مرز ۱۲ درصد و شش میلیون نفر گذشته و به ویژه در بین جوانان و نیروی آماده به کار - که هر سال در حدود یک میلیون تن نیز به آن افزوده می شود- بیداد می کند؛ فقر و فلاکت عمومی بیش از نوزده میلیون تن از توده ی کارگر و فرودست را، بنا به آمارهای رسمی، به حاشیه نشینی رانده و هر دم بر این جمعیت انبوه، و فاقد کم ترین امکانات رفاهی و آموزشی و بهداشتی، اضافه می کند؛ این تصویر هر چند کامل نیست و فقط گوشه ای از وضعیت دهشت زای معیشت آحاد طبقه ی کارگر را نمایان می سازد، اما به اندازه ی کافی جهنم سوزان زندگی آن ها را ترسیم می کند. این مصایب، ناشی از نظم سرمایه، انگیزه ی بنیادین اعتراضات و اعتصابات و خیزش های مردم اعماق هستند، و تا بود و بقای آن ها، امکان وجود و برآمد می یابند. و با این همه، عجیب آن که پاره ای از به اصطلاح تحلیل گران سیاسی، اعتراضی چنین برآمده از هستی و موجودیت مادی توده ی کارگر و فرودست را - بدین علت،

که سازمان و رهبری و سیاست اعلام شده رسمی ندارد - «اعتراض کور» می خوانند. این اعتراضات «کور» نیستند. هیچ اعتراضی، که خواست زندگی بهتر و آسوده تر توده ی کارگر و فرودست را فرا روی خود قرار می دهد، اعتراضی که به قصد حفظ و صیانت حقوق انسانی خود از تعرض سرمایه داری پا می گیرد، نمی تواند «کور» باشد! چنین اعتراضی، سیاست دارد، دورنما دارد؛ هر چند که این سیاست و دورنما خام باشد، تکوین نیافته باشد، و به یک سان به درک همگانی و پرچم اعتراض بدل نشده باشد، اما، در سینه و اندیشه ی معترضین، در عمق امیدها و انتظارات آن ها، ریشه دارد. و در تداوم اعتراض، جوانه هم می زند و شاخ و برگ هم می گستراند. سازمان، رهبری، و سیاست رسمی خود را هم بر پا می دارد.

خیزش توده ی کارگر و فرودست در آبان ۹۸، با تهاجم سبانه ی جمهوری منحوس اسلامی به خاک و خون غلطید و به عقب نشست. جز این هم نمی شد. خیزش های خیابانی عمر و بُرد محدودی دارند. در شرایطی که اعتصابات کارگری در مهم ترین مراکز کار و تولید، در پیوند با خیزش های خیابانی و به مثابه ستون فقرات آن ها، شکل بگیرند و سرمایه داری و دولت آن را با ضربات مهلک و گشاده ی خود روبرو نسازند، خیزش های خیابانی به احتمال بسیار در برابر تهاجم وحشیانه ی نیروهای سرکوب و کشتار سرمایه به عقب می نشینند و حتی اگر تحولی در جامعه ایجاد کنند، چنین تحولی - در فقدان صف مستقل طبقاتی توده ی کارگر و فرودست و افق و چشم انداز الغای کار مزدی و برچیدن مالکیت خصوصی بورژوازی - به تغییرات بنیادین سیاسی و اقتصادی منجر نخواهد شد.

با این همه، خیزش آبان ۹۸ با ویژگی های مشخصی متعین می شوند؛ ویژگی هایی که مبارزه ی جاری توده ی کارگر و فرودست علیه رژیم پلشت جمهوری اسلامی و تعرض سرمایه داری ایران را به سطح کیفی نوینی سوق دادند.

- این خیزش از حیث گستردگی جغرافیایی، کم نظیر بود. بنا به پاره ای از گزارشات و اطلاعات، توده ی کارگر و فرودست، در اندک زمانی پس از اعلام رسمی افزایش قیمت بنزین، چون پیکری هم بسته و هم سرنوشت، در سی استان و بیش از ۱۰۰ شهر به خیابان ها هجوم آوردند و اعتراض خود علیه تعرض و توحش سرمایه داری را فریاد زدند.

این گستردگی جغرافیایی، چنین نیروی انسانی هم بسته و هم سرنوشتی، حتا در دی ۹۶ وجود نداشت. و این، یکی از نقاط ضعف برجسته ی آن خیزش پُر شکوه بود. در خیزش آبان ۹۸، اما، توده ی کارگر و فرودست مناطقی چون کردستان و آذربایجان نیز حضوری فعال و موثر در خیزش داشتند و تشبثات سالیان دور و دراز جریانات ناسیونالیستی که مبلغ منفعت و سرنوشتی دیگر برای توده ی کارگر و فرودست این مناطق بودند را نقش بر آب کردند؛

- خیزش آبان ۹۸، طغیان اعتراضات فروکوفته ی مردم اعماق بود. این خیزش، در امتداد خیزش دی ۹۶، و بر خلاف اعتراضات انتخاباتی سال ۸۸، نطفه ی روی کردی آشتی ناپذیر با کُلیت رژیم منحوس اسلامی و سرمایه داری ایران را در خود حمل می کرد. این، خیزش مردم کارگر و فرودست جان به لب رسیده ای بود، که دیگر چیزی جر زنجیرهای دست و پای خود برای از دست دادن ندارند. این ها بودند، که جان خود را بر کف دست گرفتند و به خیابان ها آمدند. زنان و مردان، پیران و جوانان؛ آن ها که کمر از فشار سال های دور و دراز کارهای سخت و طاقت فرسا، خم کرده اند؛ آن ها که هر روز از بام تا شام به دنبال کار و دست مزدی، که لقمه ای نان بر سر سفره بیاورد، ساعت ها در میدین شهرها یا جلوی درب مراکز و موسسات کار به صف ایستاده اند؛ آن ها که در صدها شهرک حاشیه نشین، در فقدان کم ترین امکانات خدماتی و بهداشتی و آموزشی، در آلونک هاشان در هم می لولند، صدای شان شنیده نمی شود، درد و رنج شان هم، انبوه فراموش شده گان این جامعه؛ زنانی که چهار دهه است رنج و شکنج آپارتاید جنسی، تحقیر و توهین و بی حقوقی مفرط، را به ناچار تاب آورده اند؛ و سرانجام، میلیون ها جوانی که امیدها و آرزوهای انسانی خود را، در جهنم سرمایه داری ایران، هر روز بیش از روز پیش از دست می دهند و روزنه ای از روشنی فرا روی خود نمی بینند. این ها به خیابان ها آمده بودند. صورت مساله از دی ۹۶ تغییر کرده بود، آبان ۹۸ مَهر خود را بر این تغییر کوبید. دیگر صحبتی از «خوبی» یک جناح و «بدی» جناح دیگر حاکمیت سرمایه در میان نبود. همه، اصلاح طلب و اصول گرا، از سر تا ته، مورد خشم و لعن مردم اعماق بودند. از «طبقه ی متوسط» هم دیگر صحبتی به عنوان فعال مایشای تغییرات اجتماعی در میان نبود.

این «طبقه» ی موهوم، که ابداع شده بود تا نقش طبقه ی کارگر در تحولات بنیادین اجتماعی کتمان شود، در خیزش آبان ۹۸ میدان را خالی کرده بود، گم شده بود. فقط مردم اعماق بودند و انگیزه های آن ها، امیدها و انتظارات آن ها، هم صدایی و هم سرنوشتی آن ها!

گزارشات و اطلاعات نشر یافته، حتا در رسانه های رسمی رژیم اسلامی سرمایه، از محل وقوع اعتراضات و از بافت جان باختگان این خیزش، مبین این واقعیتات هستند. این گزارشات و اطلاعات تاکید دارند، که اکثر جان باختگان شناسایی شده از جوانان عمدتا بیکار بین سنین ۲۰ تا ۳۰ سال بودند. جوانانی که نه تنها امیدی به آینده ندارند، که در اساس چیزی هم برای از دست دادن ندارند. هر چند آمار دقیقی از تعداد دستگیر شده گان اعلام نشده، اما پاره ای بررسی های میدانی نشان می دهند نزدیک به ۷۵ درصد از دستگیر شده گان آبان بیکار هستند و ۸۰ درصد آن ها زیر ۳۰ سال سن دارند. در همین رابطه، سعید معیدفر، جامعه شناس ساکن ایران، در گفت و گویی با خبرگزاری «ایلنا»، اظهار داشته: ویژگی مهم جنبش اعتراضی جاری، این است که ثمره ی اقدام میلیون ها گرسنه ی حاشیه نشینی است که در دروازه های شهرهای بزرگ کشور کمین کرده اند و سُر خوردگی آنان نتیجه ی چهل سال سیاست های غلط مقامات حکومت اسلامی ایران است؛

- این خیزش، چون دی ۹۶، نشان داد که مبارزه ی جاری توده ی کارگر و فرودست فراتر از ملیت، جنسیت، رده ی سنی و باورهای مذهبی است. بیکاری، فقر و فلاکت، گرسنگی و بی خانمانی، محرومیت های اجتماعی، و ده ها مصیبت دیگر ناشی از نظم سرمایه، چون زنجیری اکثریت عظیم مردمان این جامعه را از زن و مرد، فارس و ترک و عرب و کرد و بلوچ، با هر باور مذهبی یا بی باوری به مذهب، از هر رده ی سنی، به هم متصل کرد و هم بستگی و هم سرنوشتی آن ها را پیام داد. شکاف ها در آبان ۹۸ رنگ باخت؛ - خیزش آبان ۹۸، رادیکال و ضد سرمایه داری بود. و حتا بر خلاف، دی ۹۶، همان اندک گفتمان و شعائر مذهبی هم در آن به چشم نمی خورد. شرکت کننده گان در این خیزش، آن جا که مورد یورش وحشیانه های آدم گُشان جمهوری اسلامی قرار گرفتند و به دفاع از خود و در مواردی هم به درست به تعرض پرداختند، بانک ها و موسسات تجاری، مراکز پلیس و نیروهای انتظامی، و نیز حوزه های

علیمه و دفاتر امامان جمعه و حسینیه ها، را به عنوان نمادهای سرمایه داری و رژیم اسلامی به آتش کشیدند. به گفته ی ابراهیم صبوری، نایب رئیس شورای شهر شیراز، فقط در این شهر بیش از ۳۰۰ میلیارد تومان به شهرداری شیراز خسارت وارد شد. هم چنین بنا به آمار «خبرگزاری مهر»، در طی این اعتراض ها نزدیک به ۵۰۰ شعبه ی بانک، ۱۸۰ پمپ بنزین و تعداد بسیار زیادی از خودروهای پلیس و مراکز دولتی به آتش کشیده شد و اقتصاد ایران به صورت مستقیم حداقل ۲۰۸۳ میلیارد تومان ضرر دید.

- مقاومت توده ی کارگر و فرودست در برابر یورش وحشیانه ی آدم گشان جمهوری اسلامی و تعرض به نمادهای سرمایه داری و مذهبی، در عین حال، خط بطلانی هم بر

جمهوری اسلامی بود. و کدام انسان فهیم و منصفی است، که نداند معترضی که از هست و نیست خود دفاع می کند، در میدان یک جنگ نابرابر، «خشم» ناگزیر خود را بروز می دهد؛ خشمی که در برابر گله های آدم گش یک رژیم موحش فوران می کند و به درگیری و ابراز «خشونت» هم می انجامد. چنین خشونت، اگر که «خشونت» است، در دفاع از خود صورت می گیرد، ضروری، انسانی، و مشروع است. خشونت در برابر، اما، خشونت سازمان یافته ی دولتی است، آدم گشی است. و این است، که «خشونت» ضروری، انسانی و مشروع معترض را می زایاند. مساله، به هیچ رو، تقدیس «خشونت» نیست. تاکید بر امر «واقع» و ناگزیر در عرصه ی عمل است. آن گاه که نیروهای آدم گش یک رژیم موحش با توپ و تانک

از ارتباط فعال معترضین با یک دیگر و نشر اخبار این کشتار چه در جامعه ی ایران و چه در بین افکار عمومی جهان، شبکه ی اینترنت را از دست رس خارج کرد. هر چند جمهوری پلشت اسلامی با قطع اینترنت به مقصود خود در کوتاه مدت رسید، اما، متحمل زیان اقتصادی هنگفتی نیز شد. بخش قابل توجهی از گردش مالی و... جامعه ی سرمایه داری ایران بر استارت آپ هایی متکی است، که به بیش از چهل هزار بالغ می شوند. قطع اینترنت این مکانیزم سرمایه را فلج کرد. تصمیم دولت سرمایه به قطع اینترنت، در عین حال، افسانه ی تاثیر شبکه های مجازی در مبارزات اجتماعی را، که به ویژه در نسل جوان عمل می کرد، نیز ذایل ساخت. با قطع اینترنت همگان دریافتند، که چندان هم نمی شود به این شبکه دل بست

اپوزیسیون بورژوازی، نه فقط در زمینه ی اقتصادی با جمهوری اسلامی سرمایه تفاوت ماهوی ندارند، که تا در زمینه ی ساختار سیاسی و اجتماعی نیز با بسیاری از راه کارهای رژیم بر سر کار هم راه و هم رای هستند. در حاکمیت فرضی هیچ یک از این ها قرار نیست شهروندان جامعه تق ایجاد تشکل های متلی و منطقه ای و سراسری نمود را داشته باشند و از این طریق، اداره ی امور جامعه را به دست گیرند، قرار نیست قوانین جامعه توسط نمایندگان منتخب، و قابل عزل، شهروندان جامعه تدوین شود، قرار نیست نیروهای نظامی و انتظامی مرفه ای، سرکوب گر و آدم گش، تعطیل شوند، قرار نیست زندان و شکنجه، و کنترل زندگی شهروندان، به ویژه مخالفین سیاسی، برپیده شود، قرار نیست طبقه ی کارگر تشکل های مستقل خود را آزادانه ایجاد کند،



نصایح لیبرالی و اخلاقی «پرهیز از خشونت»، مبارزه ی «مسالمت آمیز» و «مدنی» بورژوا لیبرال های اتو کشیده و فاقد فهم و درایت سیاسی کشید. مساله ی اساسی در میدان این جنگ نابرابر، انتخاب ناگزیر در میانه ی ترس و شجاعت بود. یا ترس یا شجاعت! انتخاب ترس، انتخاب ترک میدان اعتراض و مبارزه و تمکین به تعرض سرمایه داری به سطح زندگی و معیشت خود بود. قبول داشت این زندگی نکبتی مالا مال از فقر و فلاکت، گرسنگی و بی خانمانی، بود. و این، خود، معنایی جز مرگ تدریجی نداشت! انتخاب شجاعت، اما، انتخاب ایستادگی در میدان اعتراض و مبارزه علیه تعرض سرمایه داری به هست و نیست خود بود. انتخاب مقاومت در برابر یورش وحشیانه ی نیروهای آدم گش

و از به کارگیری راه های «کلاسیک» ارتباط و خبررسانی غفلت کرد. بازنده ی دیگر قطع اینترنت، اپوزیسیون جمهوری اسلامی - از راست تا چپ آن- بود. قطع اینترنت به وضوح نشان داد، که این اپوزیسیون چیزی در چنته ندارد، فاقد بدنه ای در جامعه است، فعالیتی در زمینه ی سازمان دهی ارتباطات و... انجام نداده است، اخبار و اطلاعات خود را در اساس از طریق اینترنت و شبکه های مجازی به دست می آورد، و بیش تر چون دستگاه صدور اطلاعیه و تظاهرات های حمایتی در خارج از ایران عمل می کند.

و هلی کوپتر به شما هجوم می آورند؛ آن گاه که گلوله های سربی، قلب فرزندان را شما می شکافند؛ آن گاه که گلت را از فاصله ی یک متری به سر و سینه شما نشانه می روند؛ آن گاه با چماق بر سر شما می کوبند و با قمه شکم شما را می درند؛ و همه ی این جنایات فقط به این خاطر که شما تنها به انگیزه ی دفاع از هست و نیست خود، از حرمت انسانی خود، و از حق زندگی خود، به میدان آمده اید، این «خشم» شماست، که به ناگزیر و به مثابه تنها سلاح دفاع شما فوران می کند و به ناگزیر به «خشونت» هم می انجامد.

- گستردگی فوران خشم و عصیان مردم اعماق، چنان جمهوری اسلامی سرمایه را به وحشت انداخت، که نه تنها فرمان به کشتار سبانه ی معترضین داد، که برای جلوگیری

اپوزیسیون بورژوازی جمهوری اسلامی

خیزش خشم و عصیان مردم اعماق، از آن جا که هنوز بر افق و چشم انداز طبقاتی روشنی

اتکا ندارد و به گونه‌ای اثباتی مطالبات و انتظارات خود درباره‌ی جامعه‌ی نویی که می‌باید از دل جامعه‌ی کهنه زاده شود را در مبارزه‌ی جاری علیه نظم سرمایه و دولت اسلامی آن به میان نیاورده است، به ناگزیر به تکاپوی رنگین کمان اپوزیسیون بورژوازی جهت مخدوش کردن محتوای طبقاتی این خیزش‌ها، به بند کشیدن و مَهار کردن رادیکالیسم آن‌ها، و بهره جستن از چنین مبارزاتی در رقابت بین جناح‌های مختلف بورژوازی برای سُریدن به تخت حاکمیت سیاسی، میدان می‌دهد. در خیزش دی ۹۶ و آبان ۹۸، اپوزیسیون بورژوازی جمهوری اسلامی - به ویژه طرف داران سلطنت پهلوی - با حمایت رسانه‌هایی چون «من و تو»، «صدای آمریکا»، «ایران اینترنشنال»، «بی.بی.سی»، «راديو فردا» و... و در پناه دولت‌های مرتجع منطقه و سرمایه‌داری غرب، چنین نقشی ایفا کردند.

در شرایطی که خیزش‌های اعتراضی توده‌ی کارگر و فرودست بیش از پیش حدت می‌گیرد، و در شرایطی که جمهوری اسلامی پس از سرکوب هر خیزش، هر بار، ضعیف‌تر و درمانده‌تر از میدان به در می‌آید، و موقعیت به خطر افتاده‌ی منطقه‌ای آن نیز این ضعف و درماندگی را تشدید می‌کند، این «اپوزیسیون» با امید به متقاعد ساختن سرمایه‌داری غرب، به ویژه آمریکا، به سرنگونی جمهوری اسلامی، به تکاپو افتاده است. دار و دسته‌های مختلف مشروطه‌خواه، سلطنت‌طلب، فرسگردی‌ها، طیف جمهوری خواهان، شورای مدیریت دوران گذار، مجاهدین، انواع و اقسام تشکل‌های خلقی و ملی و دموکراتیک و... فعالیت‌های ضد رژیم خود را به این منظور تشدید کرده‌اند، رهنمود صادر می‌کنند، خود را قیم و رهبر مبارزات جاری جار می‌زنند، ارادت قلبی خود به دولت‌های سرمایه‌داری غرب و متحدین مرتجع منطقه‌ای آن‌ها را اظهار می‌دارند و آن‌ها را به پاس «مجاهدات» خود در مبارزه علیه جمهوری اسلامی به حمایت قاطع از خویش فرا می‌خوانند! اکثر این جریانات چنان به ورطه‌ی دنائت سیاسی و اخلاقی در غلطیده‌اند، که نه تنها کم‌ترین شرمی از آویزان شدن به ترامپ و نتانیاهو و بن سلمان و گرفتن پول و اسلحه از آن‌ها ندارند، که این در یوزگی را عین افتخار و لازمه‌ی سرنگونی جمهوری اسلامی، و برپایی «دموکراسی» در ایران نیز می‌دانند.

سیاست‌های اقتصادی رنگین کمان اپوزیسیون

بورژوازی جمهوری اسلامی، در اساس هیچ تفاوت ماهوی نه با هم و نه با جمهوری اسلامی ندارد. سر و ته یک کرباسند! اختلاف این‌ها با جمهوری اسلامی، و با هم، در اساس، اختلافی بر سر خوان یغمای اقتصاد سرمایه‌داری ایران، بر سر نوع مدیریت، و سهم و ساختار حقوقی مناسب جهت مالکیت سرمایه‌ها است. این خوان یغما را می‌خواهند، حاصل کار و زحمت طبقه‌ی کارگر را می‌خواهند، انباشت سرمایه و مدیریت آن را می‌خواهند. این‌ها، همگی، از مدافعین پُر شور برنامه‌ها و سیاست‌های راه‌بردی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی هستند. کم‌ترین مشکلی با اقتصاد بازار آزاد، خصوصی‌سازی، تعدیل نیروی کار، انجماد و کاهش دست‌مزد، تشدید فشار کار، کاهش سقف تأمینات اجتماعی و... که صدها میلیون آحاد طبقه‌ی کارگر در اقصا نقاط جهان سرمایه‌داری را از هستی انسانی ساقط کرده و به لبه‌ی پرت گاه نیستی کشانده، ندارند. کلامی در این باره حرف زده‌اند، چه رسد به این که برنامه و سیاستی - حتی در یکی دو خط کوتاه - برای اشتغال‌زایی و از بین بردن بیکاری و فقر و فلاکت، کاهش - و نه حتی از بین بردن - شکاف طبقاتی و مصایبی از این دست داشته باشند. این‌ها، همگی، پیرو صمیمی و راستین راه کارهای صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی هستند، از «مقدسات» بازار حرکت می‌کنند، عکس‌پینوشه و تاچر را در جیب دارند، و دهشت‌زدگی و معیشت طبقه‌ی کارگر کم‌ترین گزند بر وجدان‌های «آسوده» و «منزه» آن‌ها وارد نمی‌آورد.

برای یک لحظه، فقط برای یک لحظه، تصور کنید شاهزاده‌ی دموکرات بر تخت سلطنت یا جمهوری تکیه زده بود و وزیران فوگُل کراواتی فرسگردی هم یک به یک صندلی‌های کابینه را اشغال کرده بودند. دستور صندوق بین‌المللی پول، در شرایط بحران اقتصاد سرمایه‌داری جهانی، هم همان بود که به جمهوری اسلامی و تمامی دولت‌های دیگر جهان سرمایه‌داری ابلاغ شده بود: افزایش قیمت سوخت و حذف یارانه‌ها بر آن! شاهزاده‌ی دموکرات و کابینه‌ی فرسگردی چه می‌کردند؟ هیچ، جز این که به سرعت و قطعیت از این دستور پیروی می‌کردند! البته شاید چگونگی، و حواشی، اجرای این دستور با آن چه توسط جمهوری اسلامی سرمایه‌به کار گرفته شد، قدری تفاوت می‌کرد. الزام

اجرای دستور، اما، به قطع تفاوتی نمی‌داشت! آیا کلامی از این شاهزاده، فعالین فرسگردی، و سایر جریانات اپوزیسیون بورژوازی، در نقد راه کارهای صندوق بین‌المللی پول، از جمله افزایش قیمت سوخت و حذف یارانه‌ها بر آن، تاکنون شنیده‌اید؟!

این‌ها، نه فقط در زمینه‌ی اقتصادی با جمهوری اسلامی سرمایه‌تفاوت ماهوی ندارند، که حتی در زمینه‌ی ساختار سیاسی و اجتماعی نیز با بسیاری از راه کارهای رژیم بر سر کار هم راه و هم رای هستند. در حاکمیت فرضی هیچ یک از این‌ها قرار نیست شهروندان جامعه حق ایجاد تشکل‌های محلی و منطقه‌ای و سراسری خود را داشته باشند و از این طریق، اداره‌ی امور جامعه را به دست گیرند؛ قرار نیست قوانین جامعه توسط نمایندگان منتخب، و قابل عزل، شهروندان جامعه تدوین شود؛ قرار نیست نیروهای نظامی و انتظامی حرفه‌ای، سرکوب‌گر و آدم‌گُش، تعطیل شوند؛ قرار نیست زندان و شکنجه، و کنترل زندگی شهروندان، به ویژه مخالفین سیاسی، برچیده شود؛ قرار نیست طبقه‌ی کارگر تشکل‌های مستقل خود را آزادانه ایجاد کند؛ قرار نیست حق اعتصاب و تظاهرات، وسیع‌ترین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، رایج شود. هیچ یک از این حقوق اولیه‌ی انسانی با پلاتفرم سیاسی این اپوزیسیون بورژوازی، و آن چه در عمل و در شرایط حاضر جهان سرمایه‌داری رواج دارد، هم‌گونی و هم‌آوایی ندارد.

رنگین کمان اپوزیسیون بورژوازی جمهوری اسلامی، به اعتبار آن چه تاکنون نوشته و گفته‌اند، به وضوح جریاناتی اولترا-راست و مدافع ارتجاعی‌ترین سیاست‌های سرمایه‌داری جهانی، به ویژه آمریکا، هستند. سیاست مورد اتکای این‌ها برای «پس‌گیری» ایران از جمهوری اسلامی، فشار تحریم‌های اقتصادی آمریکا، پول بن سلمان، عناد اسرائیل با جمهوری اسلامی، حتی جنگ، و از این دست راه کارهای ارتجاعی، است! این‌ها از کمونیسم و کمونیست‌ها به شدت بیزارند، آن‌ها را مانع «رشد» و «ترقی» جامعه می‌دانند، و بیش از آن که مبارز جدی سرنگونی جمهوری اسلامی باشند، علیه کمونیسم، علیه طبقه‌ی کارگر و مطالبات و انتظارات آن، شمشیر به کمر بسته‌اند. دلیل هم دارند. بحران اقتصاد سرمایه‌داری، تشدید رقابت بر سر تقسیم جهان بین قطب‌های سرمایه‌داری جهانی، سیاست‌ها و راه کارهایی که پاسخ‌گوی شرایط

متحول حاضر نیستند، احزاب بی‌خاصیتی که پایه‌های توده‌ای خود را به طور مستمر از دست می‌دهند و از دایره‌ی قدرت به بیرون پرت می‌شوند و... به ناگزیر صحنه را برای حضور راست‌ترین احزاب و سازمان‌ها، و ارتجاعی‌ترین سیاست‌ها، فراهم می‌سازد. چرخش به راست احزاب لیبرال و سوسیال دموکرات، پانگیری و رشد جریانات راسیستی و نئونازیستی چون جبهه‌ی ملی فرانسه، حزب آزادی هلند، حزب آلترناتیو برای آلمان، حزب دموکرات‌های سوئد، و شکل‌گیری دار و دسته‌های آدم‌خواری چون القاعده، داعش، جبهه‌ی النصره، الشباب و بوکوحرام، سیاست بیکارسازی میلیونی توده‌ی کارگر، افزایش بی‌سابقه‌ی شدت کار، کاهش هول‌ناک تأمینات اجتماعی، پلیسی‌کردن جوامع انسانی، راه‌اندازی جنگ‌های خانمان‌سوز، آواره کردن میلیون‌ها انسان گرسنه و بی‌سرپناه و... در همین دوره‌ی تاریخی اتفاق می‌افتد و یک مشخصه‌ی جهان سرمایه‌داری حاضر است. چرا ماهیت رنگین‌کمان اپوزیسیون بورژوازی ایران جز این می‌باید باشد؟! چون خون «ایرانی» در رگ آن‌ها جریان دارد؟! چون فرزندان «کوروش بزرگ» هستند؟! یا چون «دموکرات» تر از هم سلکان اروپایی، آمریکایی، آفریقای و آسیایی خود می‌باشند؟! این‌ها، اما، کم‌ترین شانسی برای تبدیل شدن به یک نیروی سیاسی توده‌ای و موثر در جامعه‌ی ایران را ندارند. اکثریت عظیم مردمان این جامعه آرزوی یک زندگی آزاد و برابر، مرفه و محترم، را به سینه و اندیشه دارند؛ آموزش و بهداشت رایگان، بیمه‌ی بیکاری و تأمینات اجتماعی مناسب و مکفی می‌خواهند؛ حق اعتصاب و تشکل، آزادی بی‌قید و شرط بیان و عقیده، و... می‌خواهند؛ و این‌ها ظرفیت سیاسی و اقتصادی پاسخ‌گویی به هیچ یک از این نیازهای حیاتی جامعه را ندارند. بحران اقتصادی سرمایه‌داری جهانی، زیر پای قدرت‌مندترین اقتصادها و «دموکراسی»های غربی را هم خالی کرده است، چه رسد به اقتصاد سرمایه‌داری از نفس افتاده و ورشکسته‌ی ایران! افزون بر همه‌ی این مولفه‌ها، گسترش و تعمیق مبارزات طبقه‌ی کارگر، رشد آگاهی طبقاتی، و رادیکالیسمی که اعتراضات و اعتصابات و خیزش‌های سال‌های اخیر پیام‌آور آن بوده‌اند، خیال‌خوش این جریانات برای سُریدن به تخت حاکمیت را نقش بر آب می‌کند!

با این همه، از رنگین‌کمان اپوزیسیون بورژوازی جمهوری اسلامی نمی‌باید غافل ماند. این‌ها، به ویژه طرف‌داران سلطنت پهلوی، اگر افق و چشم‌انداز روشن طبقاتی ناظر بر اعتراضات و اعتصابات و خیزش‌های توده‌ی کارگر و فرودست نشود، در شرایط ضعف و درماندگی بیش‌تر جمهوری اسلامی، این احتمال را می‌یابند که با اتکا به حمایت دولت‌های سرمایه‌داری غرب، و متحدین مرتجع منطقه‌ای آن‌ها، و به یاری مهندسی افکار عمومی به وسیله‌ی ده‌ها رسانه‌ی گروهی منقاد و گوش به فرمان بورژوازی، یک طرف‌نبرد برای به دست گرفتن سکان حاکمیت سیاسی و اقتصادی جامعه شوند. و در صورت دست‌یابی به حاکمیت، جامعه را به ورطه‌ی دور‌جدیدی از استثمار مشدد طبقه‌ی کارگر، انباشت سرمایه، و سرکوب هر صدای حق‌طلبانه و آزادی‌خواهانه‌ای، سوق بدهند. در بوق و گُرنا کردن شعار «رضا شاه، روح‌ات شاد»، که در برخی از اعتراضات توسط عده‌ای اندک از معترضین سر داده شد؛ مصاحبه‌های پی‌در پی با شاهزاده و حامیان فرسگردی وی، که از فرط این همان‌گویی و مکررات بی‌محتوا گوش را می‌آزارد؛ و نمایشات مشمژکننده‌ی جعبه‌ی جادویی «من و تو» و «ایران ابترناشال» و... از ایران مدرن و پیش‌رفته‌ی دوره‌ی آریامهر، که گویی نه مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر را تجربه کرده بود، نه فقر و فلاکت و حلیه‌ی آبادهای حاشیه‌ی شهرهای بزرگ راه، و نه خوف «ساواک» اش لرزه بر دل انسان می‌انداخت؛ اجزایی از سیاست‌ترین صحنه به این منظور، برای روز مبادا، هستند.

مردم اعماق و چشم‌انداز آتی

هر دو خیزش‌دی ۹۶ و آبان ۹۸ از بارقه‌های امید‌دهنده‌ی صف مستقل طبقاتی و مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری توده‌ی کارگر و فرودست بهره‌داشتند؛ هرچند هنوز از توش و توان کافی برای تثبیت این امر مهم در صف‌آرایی نیروهای متخاصم جامعه برخوردار نبودند و گاه وزن مبارزه‌ی ضد رژیم‌ی و نیروی براندازی بر آن‌ها سنگینی می‌کرد. تقویت و تحکیم صف مستقل طبقاتی و مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری، که براندازی جمهوری اسلامی سرمایه - به رغم تمامی اهمیت آن - تنها لحظه‌ای از آن به شمار می‌رود، راهی است که در تداوم این مبارزه می‌باید پیموده شود. در غیر این صورت، خطر برآمد

اپوزیسیون بورژوازی جمهوری اسلامی و سلطه‌ی مبارزه‌ی ضد رژیم‌ی بر اعتراضات و خیزش‌های توده‌ی کارگر و فرودست، در شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ملت‌هپ و دلهره‌آوری که جامعه را در خود فرو برده است، دو چندان می‌گردد. سرانجام محتوم این وضعیت می‌تواند به رفتن یک رژیم سرمایه و آمدن رژیم دیگر سرمایه‌مُنتهی شود، می‌تواند سیادت سیاسی و اقتصادی جامعه را از این دست بورژوازی به مثابه یک طبقه‌بستاند و به دست دیگر بورژوازی بپردازد، می‌تواند گله‌ی اوباش مُکلا و مُعمم را از تخت حاکمیت به زیر بکشاند و فوگُل کراواتی‌های تحصیل‌کرده و آداب‌دان را بر جای آن‌ها بنشانند، می‌تواند برای دوره‌ای کوتاه - و تا هنگامی که نیروی قهریه‌ی جدید سرمایه‌آمدگی سرکوب و برقراری اختناق خونین را کسب نماید - حتا به برخی گشایش‌های سیاسی و اجتماعی نیز بیانجامد؛ اما استثمار مشدد طبقه‌ی کارگر، چرخه‌ی تولید و ارزش‌افزایی سرمایه، پایان نخواهد یافت؛ کوره‌ی سوزان فقر و فلاکت خاموشی نخواهد گرفت؛ حاشیه‌نشینی، فحشا و اعتیاد، از جامعه رخت‌برنخواهد بست. این سوی جامعه، سوی مردم اعماق، در بر همان پاشنه‌ی سابق خواهد چرخید، هر چند در سوی دیگر، در طبقه‌ی بورژوازی، چهره‌های جدیدی بر مسند قدرت و ثروت تکیه خواهند زد و نقش خدایگان زمینی جامعه‌ی سرمایه‌داری ایران را به عهده خواهند گرفت. چه باید کرد، راه کارها و راه حل‌ها، هم در پیش‌گیری از وقوع این سناریوی هول‌انگیز و هم تکوین و تقویت هر چه فزون‌تر مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر، ناروشن نیستند. دیرزمانی است که فعالین رادیکال و کمونیست طبقه‌ی کارگر، در گرماگرم صدها و هزارها مبارزه‌ی جاری علیه سرمایه‌داری، توش و توان خود را صرف برپایی تشکل‌های طبقاتی ضد سرمایه‌داری توده‌ی کارگر و فرودست می‌سازند؛ تشکل‌هایی که هر لحظه‌ی مبارزه علیه ستم و استثمار سرمایه‌داری - مبارزه در راه افزایش دست‌مزد، ستاندن دست‌مزدهای معوقه، کاهش شدت کار، حفظ و صیانت از بیمه‌های اجتماعی و هر موضوع دیگر مربوط به کار و معیشت مردم اعماق را - فقط لحظه‌ای از مبارزه علیه سرمایه‌داری و برای الغای کار‌مزدی و برچیدن مالکیت خصوصی بورژوازی برمی‌شمرند و تا دست‌یابی به این هدف از پای نمی‌نشینند؛ تشکل‌هایی

شورایی، که گسترده ترین آحاد طبقه ی کارگر را مستقل از ملیت، جنسیت، مذهب، تفاوت های سنی، رسته های متفاوت کاری، شاغل و بیکار و... در خود جای می دهند و مبارزات جاری آن ها علیه سرمایه داری را متحد و متشکل می سازند.

این امر مهم شدنی و ممکن است، خیال خوش نیست، امید واهی نیست، ریشه در هستی مادی طبقه ی کارگر دارد. انبوه اعتراضات و اعتصابات کارگری، مبارزه ی سترگ کارگران هفت تپه و فولاد اهواز و پتروشیمی ماهشهر و هپکو و آذرباب، کارکنان راه آهن و رانندگان کامیون و معلمان و...، پشتوانه ی تحقق این امر مهم هستند. قرار نیست تشکل های طبقاتی توده ی کارگر و فرودست در خلاء، از نقطه ی صفر، ایجاد شوند. قرار نیست عده ای منورالفکر دور هم جمع گردند، غور و تفحص کنند، برنامه و اساس نامه بنویسند، تشکلی بنا کنند و پس از این ها، امر به فعالیت مبارزاتی دهند. قرار است همین مبارزات جاری ضد سرمایه داری توده ی کارگر و فرودست، که هر روزه در گوشه و کنار جهنم سرمایه داری ایران در جریان است، متشکل شود و سازمان بیاید و افق و چشم انداز الغای کار مزدی و برچیدن مالکیت خصوصی بورژوازی را فرا روی خود قرار دهد. نیروی انسانی با تجربه و با درایت این امر مهم نیز فراهم است. هر کس که با سوخت و ساز طبقه ی کارگر و چگونگی پاگیری اعتراضات و اعتصابات کارگری آشنایی داشته باشد، نیک می داند هیچ مبارزه ی کارگری در هیچ کارخانه و موسسه ای بدون وجود تعدادی فعال کارگری، که مورد اعتماد و وثوق هم زنجیران خود باشند و بتوانند موانع برپایی یک مبارزه را حضور فعال و موثر آن ها در این مبارزه را رفع کنند، به جریان نمی افتد. کثرت مبارزات طبقه ی کارگر در این سالیان، یک نشانه ی بارز از وجود تعداد قابل توجهی از این فعالین کارگری است، که در محافل خود و در متن روابط طبیعی خویش به بحث و مشورت و تصمیم گیری پیرامون وضعیت کار و معیشت و سرنوشت مبارزه ی مشترک خود علیه ستم و استثمار سرمایه داری می پردازند. گسترش این روابط طبیعی و پیوند هر چه بیش تر محافل فعالین کارگری، هم نقش مهمی در ارتقای کمی و کیفی مبارزات ضد سرمایه داری توده ی کارگر و فرودست ایفا خواهد کرد و هم به تدریج زمینه ی مناسب ایجاد تشکل های طبقاتی ضد سرمایه داری این گسترده ترین

جمعیت جامعه را فراهم خواهد آورد.

در روزهایی که از راه می رسند، اعتراضات و اعتصابات و خیزش های کارگری باز هم روی خواهند نمود. انگیزه هایی که به این مبارزات امکان ابراز وجود می دهند، کماکان به قوت خود باقی هستند و حتا شتابی فزاینده هم خواهند یافت. استثمار وحشیانه ی نیروی کار، تشدید باز هم بیش تر فشار و شدت کار، تعویق و انجماد دستمزدها، دایره ی وسیع تر فقر و فلاکت و... - در متن بحران اقتصادی سرمایه داری جهان، اقتصاد به بُن بست رسیده و از نفس افتاده ی سرمایه داری ایران، تحریم ها، و فساد و ارتشای مالی مقامات ریز و درشت جمهوری اسلامی - شوربختانه تنها تصویر در چشم انداز است. دولت سرمایه نیز به این امر واقف است و انتظار اعتراضات و اعتصابات و خیزش های مردم اعماق، طوفانی تر از گذشته، را می کشد. و هم از این رو، خود را آماده ی مواجهه با این طوفان می سازد. بی جهت نیست، که خامنه ای، ولی سفیه آدم گشان جمهوری پلشت اسلامی، هفتم آذر، در دیدار با بسیجیان فرمان بر خود بر تشکیل دوباره ی «کمیته های انقلاب اسلامی» تاکید کرد. او از بسیجیان خواست: «مثل کمیته های انقلاب اسلامی در سال ۶۰، که در هر حادثه ای حضور داشتند... بسیج در همه ی میادین دفاع سخت، نیمه سخت و نرم آماده به کار باشد و در همه ی محله های کشور در مقابل حوادث گوناگون راه بُرد و تاکتیک آماده داشته باشد... در هیچ زمینه ای غافل گیر نشوید و سعی کنید در همه ی محله ها حضور داشته باشید... در جنگ نرم عکس العملی رفتار نکنید. البته باید پاسخ دشمن را داد، اما همیشه مانند شطرنج بازی ماهر یک قدم از دشمن جلو باشید و گنشی عمل کنید... ارتباطات خود را با مساجد تقویت کنید؛ چرا که بسیج متولد مساجد است... با مجموعه های هم سو با اهداف بسیج در دانش گاه ها و خارج از آن، هم افزایی و هم کاری کنید... بسیج در عین گستردگی چابک باشد و اسیر پاندهای رایج اداری نشود.»

در این میانه ی مخاطره آمیز، مردم اعماق فقط خود را دارند و بس! پیوند زدن و متصل کردن محافل و شبکه های فعالین رادیکال و کمونیست کارگری به یک دیگر؛ تشکیل شوراهای کارگری در هر مرکز تولیدی و خدماتی، در هر محله و حاشیه نشین کارگری در متن مبارزات جاری علیه سرمایه داری؛

دمیدن روحیه ی اتحاد و هم بستگی کارگری در این مبارزات؛ جلب بیش ترین آحاد طبقه ی کارگر، از زن و مرد، پیر و جوان، کارگر فکری و یدی، شاغل و بیکار، ایرانی و افغانی، به این شوراها؛ حمایت جدی و عملی از هر مبارزه ای که بخشی از توده ی کارگر را در بر می گیرد؛ فعالیت مستمر در توضیح مبارزه ی ضد سرمایه داری با افق و چشم انداز الغای کار مزدی و برچیدن مالکیت خصوصی بورژوازی؛ تسخیر مراکز کار، هر جا که امکان تسخیر و تامین اداره ی تولید و توزیع توسط توده ی کارگر این مراکز وجود دارد؛ به عهده گرفتن اداره ی محلات و حاشیه نشین های کارگری و تلاش برای حل هر چه بیش تر مشکلات و مصایب توده ی کارگر و فرودست ساکن آن ها؛ توجه، حساسیت و واکنش جدی نسبت به مسایل محیط زیستی، آپارتاید جنسی، بردگی مزدی کودکان و... و شرکت موثر در مبارزات عمومی توده ی مردم جامعه برای دست یابی به هر درجه از آزادی و رفاه و آسایش و به دست گرفتن پرچم مطالبات این مبارزات؛ مقابله با هر تعرض سرمایه داری و گله های اراذل و اوباش آن به کار و معیشت طبقه ی کارگر؛ و سایر فعالیت هایی از این دست، دستور کار ما، همه ی فعالین رادیکال و کمونیست طبقه ی کارگر، همه ی کارگران و فرودستانی که زخم عمیق ستم و استثمار سرمایه داری را بر تن دارند، در روزهایی که از راه می رسند، است. انجام این همه، با اتکا به هم اندیشی، هم کاری، تدبیر و درایت سیاسی ما، بدون تردید ممکن و شدنی است. و امکان ابراز وجود به مثابه یک طبقه، یک صف مستقل طبقاتی، در تحولات آتی جامعه را به ما می دهد.

ما می توانیم خیزش آتی مردم اعماق را با اعتراضات و اعتصابات کارگری در مهم ترین مراکز کار و تولید به هم پیوند بزنیم، گلوگاه اقتصادی سرمایه داری ایران را درهم بفشاریم و از نفس بیاندازیم، دستگاه سرکوب و آدم گشی جمهوری اسلامی را درهم بشکنیم، تشبثات مزورانه ی رنگین کمان اپوزیسیون بورژوازی را نقش بر آب کنیم، و در پس همه ی این ها قدرت طبقاتی خود را در جامعه مستقر نماییم. ما این قدرت را داریم!

آذر ۹۸



پاشنه آشیل ها و آموزش های قیام کارگری آبان ۹۸

خودانگیزه و خودپوی این خیزش از تمامی طغیان ها و عصیان های کارگری پیشین افزون تر بود. واقعیتی که درخشش آن حتا عوام فریبان، فرصت طلبان و کفتاران شیارکار دلمه های سود و خون را هم به تصدیق واداشت. همه از آن به عنوان قیام گرسنگان یا شورش کارگران عاصی گرسنه نام بردند. کارگرانی که ظاهرا شعار ضد سرمایه داری سر ندادند! اما وجود خویش را علیه آن چه سرمایه بر سر آن ها آوار کرده بود، علیه استثمار و شدت روزافزون استثمار سرمایه داری، علیه بلیه های آفریده ی سرمایه و بربریت های دولت سرمایه داری منفجر ساختند. «مرگ بر سرمایه دار» و «سرنگون باد نظام سرمایه داری» بر زبان نیاوردند! اما قهر و نفرت طبقاتی خود را بر سر همه ی نهادها، بنگاه ها یا موسساتی سرشکن ساختند، که نماد هستی و قدرت سرمایه بودند. آن چه در این راستا و توسط عاصیان کارگر در این چند روز صورت گرفت، به نوبه ی خود اگر نه بی سابقه، اما بسیار کم سابقه بود. یک شاخص بسیار درخشان و امید آفرین شورش آبان ماه را باید سرکشی عزم استوار کارگران برای درهم کوبیدن مالکیت سرمایه داری و تعرض رادیکال علیه بنیاد این مالکیت دانست. در بسیاری از شهرها، توده ی کارگر مصمم، خشمگین و بدون هیچ تردید، به تمامی فروش گاه های زنجیره ای یورش بردند، مراکز توزیع کالاها را به صورت ضربتی و جنبشی از چنگال سرمایه داران خارج ساختند. کُل موجودی این شرکت ها و موسسات، از خورد و خوراک و پوشاک

غیرمترقبه و بدون پیشینه بوده است. شاید این نکته به نظر عجیب آید. اگر تاریخ تکامل جوامع انسانی، تاریخ مبارزه ی طبقاتی است - که حتما هست - چگونه می توان این روی داده ها را بی سابقه خواند؟! پرسش درستی است، اما بحث ما بر سر کمبود شورش ها، طغیان ها، انقلابات یا حوادث نوع این ها نیست. تاریخ آکنده از قیام و انقلاب است. بی سابقه بودن شورش آبان سال جاری یا دی ماه ۹۶ در تفاوت های هویتی میان آن ها و رُخ داده های مشابه تاریخی اعم از پُر عظمت یا دارای شکوه کم تر است. این هر دو جنبش به تمام و کمال کارگری و سراسری بودند. کُل آحاد حاضر یا فعال در آن را کارگران تشکیل می دادند. آنان بودند که زیر فشار فقر، گرسنگی و بی خانمانی، علیه نظام بانوی و باعث این سیه روزی ها، علیه سرمایه داری، به صورت سراسری طغیان کردند. هر دو شورش فاقد صدر و ذیل، رهبر و پیرو، حزب و توده، نظریه پرداز و نظریه پذیر، سیاست گذار و مجری یا نوع این ها بود. ملاط و مصالح هم پیوندی را فشار استثمار سرمایه داری می ساخت. کارگران آماج این فشار، محله به محله، منطقه به منطقه، شهر به شهر به هم پیوستند، هم پیوندی ها قدرت شد، منفجر گردید، حاصل انفجار بر سنگ فرش خیابان ها راه افتاد و خیزشی سراسری گردید. آن چه این شورش ها را به طور واقعی بی سابقه می ساخت، برآیند مشترک کُل این مولفه ها و نه وجود پراکنده و بدون انسجام آن ها بوده است.

۲- وسعت و حدت سرمایه ستیزی

شورش کارگری سراسری آبان ماه به رغم پاره ای پلایش ها در پیشینه ی قرن بیستمی خود، از اتخاذ یک جهت گیری رادیکال و آگاه طبقاتی فرو ماند. این خیزش می توانست شکست خورد، حادثه ای که در سطحی و به شکلی اتفاق افتاده است؛ می توانست پیروزی هایی به چنگ آرد؛ در صورت استمرار چه بسا شاهد شکوفایی ها و تغییراتی رادیکال در جهت گیری های طبقاتی خود می شد؛ شاید کُند و خرامان یا بالعکس تند و شتابان، راه بردها و راه کارهای روزش را با بدیل های آگاهانه ی ضد کار مزدی جایگزین می ساخت. همه ی این ها ممکن بود اتفاق افتد و احتمال وقوع شان از پیش قابل انکار یا ابطال نبود. در این میان، یک نکته قابل تاکید است؛ این که خیزش آبان با داشتن پاشنه آشیل های موجودش و مادام که این پاشنه آشیل ها باقی است، حتا که اگر موفقیت هایی به دست می آورد، شاید سنگی بر روی سنگ برای معماری مستحکم بنای پیکار طبقاتی آتی نمی گذاشت. قیام کارگران مثل تمامی شورش های سلف خود، ضعف های بنیادی داشت؛ ضعف هایی که به آن ها خواهیم پرداخت و باید بپردازیم. اما مقدم بر آن، از هنرها یا جلوه های شکوفایی و رشدش بگوئیم. در این گذر بر نکات زیر تاکید می کنیم.

۱- مقدم بر هر چیز باید گفت، که طغیان سراسری هفته ی آخر آبان ۹۸ و پیش از آن قیام دی ماه ۹۶ در تاریخ مبارزه ی طبقاتی درون جامعه ی ایران رخ دادهایی بی سابقه بودند. درست همان گونه که نوع این شورش ها در کشورهای دیگر دنیا در سال های اخیر، تا حد زیادی

تا سایر مایحتاج اولیه‌ی معیشتی و رفاهی را با اراده‌ای شورایی، سرمایه ستیز و طبقاتی در اختیار گرفتند و میان آحاد طبقه‌ی خویش در سطح شهر تقسیم کردند. کارگران در خیلی جاها، این کارها را انجام دادند و در برخی شهرک‌ها یا شهرها، از جمله «قلعه حسن خان» (شهرک قدس)، تقریباً کل فروش گاه‌های بزرگ را موقتاً به تصرف خود در آوردند. راه کار الغای مالکیت سرمایه داری و تصرف مراکز اقتصادی مورد تملک صاحبان سرمایه به مراکز توزیع و فروش کالاها محدود نماند. در شهر ملارد، از شهرهای استان البرز، کارگران منطقه دست به کار تصرف نیروگاه و مراکز تولید برق شدند. برای حصول این هدف تلاش کردند و تا مراحل مهمی از کار پیش تاختند. در ماهشهر، استان بوشهر، و پاره‌ای نقاط دیگر خطوط مواصلاتی، شبکه‌ی حمل و نقل و بزرگ‌راه‌های تجاری سرمایه داری را فلج نمودند و به طور کامل مسدود ساختند. این اقدامات در طول روزهای تداوم شورش، در نواحی مختلف کشور به گونه‌ای چشم‌گیر اتفاق افتاد. حمله به مراکز قدرت سیاسی، نهادهای دولتی، ستادها و سازمان‌های اختاپوسی اعمال بربریت سرمایه داری یا دستگاه‌های تصمیم‌گیری و اجرایی نظم سرمایه، در حوزه‌های مختلف نیز جلوه‌ی بارز دیگری از خروج سرمایه ستیزی خودپوی توده‌های کارگر بود. این نکته‌ی ظریف و حساسی است که شعور و شناخت هیچ سرمایه دار، هیچ نماینده‌ی فکری، سیاسی و حقوقی نظام بردگی مزدی، از جمله هیچ دفتر سیاسی یا کمیته مرکزی هیچ حزب مدعی «رهایی» طبقه‌ی کارگر!!، قادر به فهم واقعی آن نیست. هیچ کدام این‌ها، میان انهدام هفت فرمان داری یا ده‌ها ساختمان دولتی و ستاد نیروهای نظامی و انتظامی در خیزش آبان ۹۸، با هجوم جنبش عمومی سال ۵۷ به پادگان‌ها و مراکز قدرت رژیم شاه هیچ فرقی ندیدند و نگذاشتند!! تفاوتی که به گونه‌ای خیره‌کننده وجود داشت و از آن مهم‌تر، هویتی بود؛ به این معنی که روی کرد طبقاتی متفاوتی را منعکس می‌ساخت.

در سال ۵۷، توده‌ی وسیعی که اگر چه آن‌ها هم کارگر بودند، اما پادگان‌ها را

می‌گرفتند، به این خاطر که رژیم اختاپوسی شاه را ساقط و رژیم اختاپوسی‌تر دیگری را بر جایش بنشانند. جنبش به گونه‌ی فاجعه‌باری از فقدان محتوا و هویت طبقاتی ضد سرمایه داری رنج می‌برد. ماجرا در شورش آبان ۹۸ کاملاً متفاوت بود. وقتی بانک‌ها را آتش می‌زدند یا پاسگاه‌های پلیس را منهدم می‌کردند، زمانی که مراکز قدرت دولتی را طعمه‌ی حریق می‌ساختند یا حوزه‌های علمیه و دفاتر ائمه‌جماعت را در شعله‌های خشم خود می‌سوزاندند، در همه‌ی این موارد به ریشه‌ی واقعی فلاکت‌ها، گرسنگی‌ها، گورخوابی‌ها و محرومیت‌های خود یورش می‌بردند. عملاً به سرمایه حمله می‌کردند. خیزش آبان ماه از این لحاظ حتا از قیام دی ماه سال ۹۶ پیش‌رفته‌تر، رادیکال‌تر و شفاف‌تر بود. این خیزش با این توصیف درست در نقطه مقابل طغیان منحن و پوسیده‌ی موسوم به «جنبش سبز» قرار داشت. در آن‌جا همه چیز نمایش دخیل‌بندی فاجعه‌بار بخشی از درس خوانده‌های شعور باخته‌ی طبقه‌ی کارگر به یک بخش ارتجاع‌هاور بورژوازی برای اصلاح و آرایش «انسانی»!! نظام کارگرکُش و ضدبشری سرمایه داری بود!! در این‌جا، بالعکس، قهر خودجوش و خودانگیخته‌ی ضد بردگی مزدی کارگران بود که می‌توفید و نمادهای حاکمیت و موجودیت سرمایه را در خود غرق می‌کرد. فقر، گرسنگی، کارتن‌خوابی و بی‌خانمانی و بی‌داری و بی‌درمانی مولود نظام بردگی مزدی بود، که باروت قهر می‌شد و این قهر توفانی سینه‌ی شیوه‌ی تولید و مناسباتی را نشانه می‌رفت که بانی و سرچشمه‌ی واقعی کُل سیه‌روزی‌ها بود.

۳- فرار کارگران معترض، از آویختن به منجی، رهبر، حزب، سندیکا و مافیایا یا امام‌زاده‌های بالای سر، این بار از همیشه بارزتر، فاحش‌تر و پر درخشش‌تر بود. یاوه‌سرایی‌های نفرت‌بار، مضحک و روان‌پریشانه‌ی نبش قبرشدگان سلطنت طلب پیرامون دخالت در این قیام، نقش تیرتهمت و توهین بسیار سهمگینی را داشت که به قلب توده‌ی کارگر عاصی شلیک می‌شد؛ تیر افترای زهرآگینی که فشار جراحاتش از زخم قتل‌عام سپاه پاسداران و سایر عمه‌های

سرکوب سرمایه داری کم‌تر نبود. همه‌ی شواهد به اندازه‌ی کافی فریاد می‌زدند که کارگران خود، یگانه نیروی سلسله‌جنبان سیر رخ‌داده‌ها هستند. مرادوات طبیعی روییده از ژرف‌نای شرایط کار و زندگی، فشار جرقه‌زای بیکاری، گرسنگی، فقر و درد و رنج مشترک بود که دل‌ها را به هم جوش می‌زد و شیرازه‌ی هم‌پیوندی یا سازمان‌دهی خودپوی انسان‌ها می‌شد. جنبش به همان سان رویداد، که یک اعتصاب چندین هزار یا چند ده هزار کارگری در یک کارخانه یا یک قلمرو وسیع کار و تولید می‌روید. در آن‌جا هیچ نیروی ماورای اراده‌ی کارگران، دکمه‌ی اعتصاب را فشار نمی‌دهد. در این‌جا نیز اولاً کُل معترضان، آحاد توده‌های کارگر بودند و ثانیاً به همان سیاق عصیان کردند که در کارگاه و کشت و صنعت و حمل و نقل و مدرسه و بیمارستان اعتصاب می‌کردند. این نکته نیازمند تاکید است، که اگرچه گسست از حزب آویزی، فرار از دام دکان داری بورژوازی راست و چپ‌نمای آلترناتیو فروش، اجتناب از دخیل‌بندی به سندیکا و اتحادیه یا هر امام‌زاده‌ی بالای سر، یک پدیده‌ی در حال رشد درون جنبش کارگری، در سراسر دنیا است، اما طبقه‌ی کارگر ایران از این لحاظ و در این عرصه کاملاً پیش‌تاز است و گام‌های بسیار مهمی به جلو برداشته است.

۴- در خیزش آبان ماه، پدیده‌ی رژیم ستیزی توخالی فراطبقاتی که میراث و شاخص هویتی اپوزیسیون پردازای بورژوازی از جمله ارثیه‌ی همه‌ی احزاب لنینی است، نه فقط سرکشی نداشت، که به صورت بی‌سابقه یا بسیار کم سابقه‌ای در مقابل فشار بار طبقاتی و سرمایه ستیزی نطفه‌ای خودپوی جنبش کارگری زانو زد و تمکین کرد. خشم و قهر توفنده و در حال غلیان ضد فاشیسم اختاپوسی اسلامی بورژوازی حاکم، عملاً وزن مخصوص هر چه بالاتر، جوشان‌تر و نیرومندتر سرمایه ستیزی پیدا کرد. نهادهای قدرت رژیم در دایره‌ی شعله‌ور شورش سوختند، که با چاشنی قهرعلیه شدت استثمار سرمایه داری شروع به اشتعال کرد.

این نیز در جنبش کارگری ایران جدید می‌نمود و خبر از شکوفایی طبقاتی پر

شکوه تر و افزون تر این جنبش می داد. ۵- توفان خشم توده های کارگر علیه گرسنگی آفرینی، معیشت سوزی، آزادی گشی، تبعیضات تبعیضات سببانه ی جنسی، آپارتاید وحشیانه ی عقیدتی، فقرگستری، آلوده سازی محیط زندگی یا سایر فاجعه های انسانی مخلوق نظام بردگی مزدی از همیشه کوبنده تر و سرکش تر شد. رژیم اسلامی بورژوازی از پایان دهه ی شصت تا امروز، هیچ گاه و در هیچ لحظه ای فشار قهر منفجر، شورش و گسترده ی کارگران را به وسعت و قدرت این چند روز احساس نکرده و از بیم آن به وحشت نیافتاده بود. همه چیز گواهی می داد، که میلیون ها خانوار کارگری تا آن جا از نفرت و قهر نسبت به آن چه سرمایه و دولت هار سرمایه بر سرشان آورده است، آکنده و عاصی هستند که حتا هولوکاست آفرینی های جمهوری اسلامی هم به راحتی قادر به مهار خشم و عصیان آن ها نمی گردید. کارگران، حتا کارگرانی که هیچ جمله ای از مارکس نخوانده اند، حتا آنانی که سواى سب و لعن مارکس توسط تریبون های رسمی بورژوازی هیچ شناخت دیگری از وی بر لوح خاطرشان ننشسته است، همه ی آن ها این عبارت او را به طور ضمنی و به عنوان حدیث زنده ی زندگی نجوا کردند که: «سواى زنجیرهاشان هیچ چیز برای از دست دادن ندارند». این کلام، در هفته ی آخر آبان ماه، عملاً سیلاب شد و ملاط طوفان گردید.

۶- فشار قهر توده ی کارگر بر نظم اقتصادی سرمایه داری و مختل سازی این نظم از همه ی رخ داده های پیشین سنگین تر بود. بورژوازی جهانی در متن صحنه گذاری کریمه سودجویانه بر حمام خون های سراسری رژیم و در ادامه ی حمایت آشکار و ضمنی از خون ریزی ها، یگانه اشکال کار حاکمان سرمایه را کم حُرمتی نسبت به «دموکراسی» در عرصه ی قطع اینترنت دید! قطع اینترنت مسلماً جزیی از کارزار رژیم علیه اعتراض کارگران بود، اما این حادثه نه یک رویه، که دو رویه ی ناهمگون داشت. از یک سو، بخشی از سرکوب طغیان توده ی کارگر را تشکیل می داد و از سوی دیگر، سراسیمگی، وحشت و اجبار بورژوازی به تحمل اختلال اجباری و

اجتناب ناپذیر نظم اقتصادی سرمایه زیر مهیمز کوبنده ی شورش را برملا می ساخت. تعطیلی شبکه ی اینترنت برای بورژوازی هزینه ای سنگین داشت و رژیم از وحشت جنبش کارگری خود را مجبور به قبول و پرداخت این هزینه دید. اختلال نظم اینترنتی تولید و داد و ستد سرمایه داری، فقط گوشه ی ناچیزی از فروپاشی های نظم اقتصادی و اجتماعی سرمایه در طول این چند روز بود. از هم پاشیدن سیستم بانکی، تعطیل مراکز آموزشی، در آتش سوختن نهادهای قهر پلیسی سرمایه داری، طعمه ی حریق شدن شمار کثیر مراکز مالی و تجاری، تعطیل شدن کارخانه ها و موسسات اقتصادی نیز ضربات سهمگین دیگری بودند، که

آن ها در غیاب بدیل دل خواه خویش، عملاً بقای جمهوری اسلامی را شرط لازم و نیاز حتمی نجات سرمایه داری از خطر انفجار جنبش کارگری دیدند و در همین راستا، هولوکاست آفرینی این رژیم علیه شورش کارگران را به فال نیک گرفتند. وضع روز کل نظام بردگی مزدی در دنیا، به ویژه در منطقه، هم بر اهمیت این اجماع افزود. بسیار قابل تعمق است، که درنده ترین دولت های متخاصم با رژیم درنده ی جمهوری اسلامی هم که تا یک روز پیش از شروع شورش بر طبل جنگ علیه رژیم می کوبیدند، یک باره با مشاهده ی طوفان اعتراض کارگران ایران در ضرورت هم سنگری مصمم با فاشیسم اسلامی بورژوازی هیچ



تردیدی به دل راه ندادند. همه ی آن ها به طرفه العینی به این جمع بست قاطع مالمال از یقین رسیدند، که اکنون نه وقت رقابت و تسویه حساب های درون طبقاتی یا دفع و رفع زیادت خواهی ها، که زمان اجماع و اتحاد کامل با هم علیه جنبش کارگری است؛ امری که حتا اپوزیسیون های مزدورمآب چشم به راه حمایت قطب ها و دولت ها برای عروج به عرش حاکمیت سرمایه را نیز سخت روان پریش و آشفته حال کرد. از منظر روی کرد سرمایه ستیز و رادیکال، وقوع این رخ داد دستاوردی سترگ در کارنامه ی کارزار طبقاتی توده های کارگر ایران بود. جنبش کارگری نشان داد که اولاً با شورش پر شکوه خود،

بر این نظم وارد گردید. ۷- اجماع نانوخته و وحدت نامکتوب کل دولت ها و بلوک بندی های بورژوازی در سراسر جهان با جمهوری اسلامی بر سر سرکوب هر چه وحشیانه تر شورش توده های کارگر نیز یکی دیگر از ویژگی های این خیزش و در همان حال یکی از دستاوردهای شکوه مند آن بود. ریشه این اجماع در دهشت سراسری کل بورژوازی از ظرفیت بسیار بالای شورش برای اشتعال روزافزون در یک سو و فروماندگی قطب ها و دولت های سرمایه داری از آلترناتیو آفرینی های ماورای ارتجاعی مطلوب و پاس دار منافع خود در صورت سقوط فاشیسم اسلامی بورژوازی از سوی دیگر قرار داشت. کل

کُل بورژوازی جهانی را دچار وحشت ساخته است، آن سان که همگی خود را مجبور دیدند طومار عوام فریبی، شیبای و نیرنگ بازی حول «حقوق بشر»!!، دموکراسی و این نوع جادوگری‌ها را قفل زند، ثانیاً بر تمامی رویاهای پوشالی آن‌ها برای آلترناتیو سازی یا آویختن طبقه‌ی کارگر ایران به خویش و اپوزیسیون‌های مافیایی شریک خود مهر بطلان کوبید.

نقطه قوت‌ها یا مظاهر سرمایه ستیزی خودجوش کارگری در خیزش آبان مسلماً بیش‌تر از مواردی است که در بالا آمد. همه‌ی این جوش‌ها و بالیدن‌ها را باید دید، با واکاوی ضد سرمایه داری نظر انداخت و برای کمک به بالیدن افزون‌تر و سرکش‌تر آن‌ها تقلا کرد. مساله‌ی حیاتی و اساسی آنست، که این خیزدن‌ها یا به دندان خاییدن سنگ‌ها و سنگلاخ‌ها با همه‌ی اهمیتی که دارند، هنوز مبین گسست رادیکال، طبقاتی و پُر قوام جنبش کارگری از گذشته‌ی قرن بیستمی خود یا حتا مصونیت مقدماتی این جنبش در مقابل خطر این یا آن رفرمیسم نیستند. فشار راه‌حل‌های گم‌راه‌ساز و راه‌بردهای تباه‌گر سرمایه مدار بر پویه‌ی پیکار جاری توده‌های کارگر هنوز به گونه‌ی انفجارآمیزی سنگین است. ما هم‌چنان در حال برداشتن گام‌های اولیه، لرزان و کم قوام برای برش از برهوت پیمودن‌های رفرمیستی هستیم. درست به همین دلیل باید در کنار دیدن نقطه قوت‌ها و تلاش برای بالیدن و بلوغ روزافزون دستاوردها، به سراغ کاستی‌های بنیادی و بُن بست‌های فرساینده سر راه جنبش روز طبقه‌ی خود رویم. خیزش آبان به رغم درخشش‌های چشم‌گیر، کماکان از احراز شاخص‌های هویتی مبارزه‌ی طبقاتی رادیکال و ضد سرمایه داری عاجز ماند.

کارزار طبقاتی، جدال میان دو طبقه‌ی اساسی جامعه، طبقه‌ی استثمارگر حاکم در یک سو و استثمار شونده‌ی فرودست در سوی دیگر، بر سر کُل کارکردها، تبعات، آثار اقتصادی، سیاسی، مدنی، حقوقی، فرهنگی، اجتماعی شیوه‌ی تولید مسلط و لاجرم اساس بودن یا نبودن این شیوه‌ی تولید است. این کارزار بسان هر پدیده‌ی زنده، مراحل مختلف جنینی، استخوان بندی، بلوغ، پیش تاختن و به قهقرا رفتن دارد. اگر رشد نکند، اگر طبقه‌ی استثمارشونده به نیازهای انکشاف، سرکشی،

بالندگی و پیروزی آن پاسخ رادیکال تاریخی ندهد، اگر مسیر واقعی گسترش و بلوغ اش با اهداف و افق تاریخی و طبقاتی آن همگن و اندام وار نباشد، اگر در هر گام نطفه بندی نیرومندتر و استخوان بندی آهنین‌تر قدرت پیکار استثمارشوندگان را به نمایش نگذارد، قطعاً اسیر بُن بست خواهد شد، به ورطه‌ی فرسودگی می افتد، سرگردان بادیه‌ها و برهوت‌ها می شود، شکست پشت سر شکست را تحمل خواهد نمود و صورت و سیرتی خواهد یافت که «گر تو بینیش، نشناسیش باز». وضعیتی که الان در مورد کارزار جاری توده‌های کارگر دنیا به تمام و کمال مصداق دارد. جنبش کارگری برای این که بر ریل واقعی مبارزه‌ی طبقاتی پیش تازد، چاره‌ای ندارد جز آن که در کُلیه‌ی فراز و فرودها، خیزش‌ها، خزش‌ها، سنگربندی‌ها، حتا در ساده‌ترین و روزمره‌ترین اعتراضات اش، دارای راه‌برد ضد سرمایه داری باشد، تاکتیک و راه کار ضد سرمایه اتخاذ کند، تحلیل اش از شرایط روز طبقاتی و سرمایه ستیز باشد، راه حل ضد سرمایه داری پیش گیرد، مطالبات اش حمله به هستی سرمایه باشد، سازمان یابی پیکارش پویه‌ی نمو و شاخ و برگ کشی تدریجی یک قدرت متحد شورایی ضد بردگی مزدی یا به بیان دیگر پویه‌ی بالندگی، استخوان بندی و ابراز هستی نیروی در حال تدارک برای امحای سرمایه داری را به نمایش بگذارد. رژیم ستیزی او از سنگر ضد سرمایه داری انجام گیرد. جنبش کارگری اگر با این شاخص‌ها آراسته شود، در حال مبارزه‌ی رشد یابنده‌ی طبقاتی است. در غیر این صورت، جنبشی از راه وامانده، به برهوت غلطیده و خارج از میدان کارزار بالنده‌ی ضد سرمایه داری است.

طبقه‌ی کارگر با دخیل بندی به قانون، مدنیت، حقوق، دولت و نظم سرمایه نه فقط در سنگر جنگ طبقاتی نیست، که بالعکس با دست خود مشغول حفاری گور خود در گورستان نظم بردگی مزدی است و نقش عمده‌ی ماندگارسازی سرمایه داری را ایفا می کند. آویختن به مبارزه‌ی قانونی، خفه ساختن جنبش سرمایه ستیز خود با طناب دار سرمایه است. هیاهوی گرفتن «حق اعتصاب»، «حق تشکل»، «حق تحزب»، «حق آزادی بیان»، «حق راه پیمایی و تظاهرات»، «دموکراسی و حقوق دموکراتیک»، «حق رای و انتخابات آزاد»، نه فقط هیچ نشانی از

مبارزه‌ی ضد سرمایه داری ندارد، که فرار از کارزار رادیکال طبقاتی است. رژیم ستیزی دموکراتیک و خارج از خاک ریز ضد کار مزدی برای جنبش کارگری، تبدیل خود و قدرت طبقاتی خود به ابزار تسویه حساب مافیاهای درون طبقه‌ی سرمایه دار و ایفای نقش پیاده نظام ارتجاع بورژوازی است. هیچ کدام این‌ها سنخیت و تجانسی با پویه‌ی کارزار رادیکال توده‌های کارگر ندارند، بالعکس هر کدام بدتر و مرگ‌بارتر از دیگری در خدمت خارج سازی جنبش آن‌ها از ریل مبارزه‌ی طبقاتی است. جدال افزایش دست مزد با موازین سندیکالیستی، کوبیدن بر طبل اعجاز «قانون کار» بورژوازی، راه‌اندازی کمپین اصلاح قوانین و میثاق‌های شوم اجماع طبقاتی، پناه بردن به «طرح طبقه بندی مشاغل»، انتقال میدان کارزار افزایش بیمه‌ی درمان، غرامت بیکاری، مستمری بازنشستگی، ایام مرخصی سالانه، کاهش روزانه‌ی کار یا لیست طولانی این خواست‌ها به برهوت قبول سندیکایی بردگی مزدی یا تمکین به اعتبار و حقانیت سرمایه داری، همه و همه به آتش کشیدن آشکار طومار مبارزه‌ی رادیکال طبقاتی و جایگزین کردن آن با سازش طبقاتی است. حادثه‌ی سیاهی، که در بخش عظیمی از دنیا اتفاق افتاده است.

موضوع را دقیق‌تر بکاویم. کُل مواردی که نام بردیم یا به بیان جامع‌تر، کُل آن چه محتوای تضاد و جدال میان طبقه‌ی کارگر و نظام سرمایه داری است، به دو شکل، در دو مسیر و با دو روی کرد ماهیتا متضاد و ناهمگن می تواند پیگیری گردد. روی کرد نخست، همان است که در سراسر سده‌ی بیستم بر سر جنبش کارگری جهانی آوار بوده است؛ روی کردی با پرچم داری بورژوازی لیبرال، سوسیال دموکرات، احزاب لنینی، مائویستی و نوع آن‌ها، روی کردی که همیشه، همه جا و در سراسر جهان، کوشیده است جنبش کارگری را نیروی مفلوک و بدون هیچ اراده‌ی جا به جایی شکلی از برنامه ریزی نظم سرمایه داری با شکل دیگر یا تعویض ماشین دولتی سرمایه توسط این و آن حزب، این و آن جناح بورژوازی، سازد. فصل مشترک کارنامه‌ی کُل آن‌ها منحل کردن طبقه‌ی کارگر در درون نظم اقتصادی، سیاسی، حقوقی، فرهنگی، مدنی و اجتماعی سرمایه داری است. و البته بند بند ایفای این نقش را



با خروش جهان آشوب دعوی «رهایی پرولتاریا»!!، «کمونیسم»!!، «مارکسیسم»!!، «انقلاب» و «ضدیت با سرمایه داری»!! پیش برده اند. حاصل کارشان نیز دقیق وضعیتی است، که امروز جنبش کارگری جهانی دارد. روی کرد دوم، روی کرد رادیکال مارکسی و ضد کار مزدی است. شالوده ی کار در این جا، تلاش برای تبدیل کُل اعتراضات، کُل عرصه های کشمکش، کُل اشکال جدال، هر نوع مبارزه علیه هر میزان تشدید استثمار، ستم کشی، تبعیضات جنسی، کودک آزاری، آلودگی های زیست محیطی، به سنگرهای مرتبط و لحظات اندام ور جنگ ضد سرمایه داری است. چیزی که واقعی ترین و طبیعی ترین روند رویارویی پرولتاریا با نظام بردگی مزدی است. اما سرمایه اساسا و بورژوازی هویتا، از جمله بورژوازی سوسیال دموکرات و لنینیست، با شست و شوی مغزی توده های کارگر، آن را لباس ناممکنی پوشانده اند و این ناممکنی دروغین را سم هلاکت زای جنبش ضد سرمایه داری کارگران دنیا ساخته اند. عصاره ی کیفی خواست روی کرد ضد کار مزدی، این است که چرا باید مبارزه ی کارگر برای بهبود شرایط کار، معیشت متعالی، رفاه اجتماعی، آزادی های سیاسی، رفع تبعیضات جنسیتی، محو کودک آزاری، سرنگونی طلبی، رفع آلودگی های زیست محیطی و نوع این ها از کارزار رادیکال طبقاتی برای محو موجودیت سرمایه داری جدا باشد؟! شان نزول این جدایی چیست و از کجا آمده است؟! سوای سرمایه، سوای نیروها و احزاب چپ نمای سرمایه محور، سوای بورژوازی سوسیال دموکرات و لنینیست یا پاس داران کمونیست نمای سرمایه داری، کدام نیرو یا روی کرد اجتماعی دیگر، سلسله جنبان و مدافع این جدایی هستند؟! چرا کارگران نمی توانند به جای خواست افزایش دست مزد و قفل کردن این افزایش به «نرخ تورم»؟!، خواستار خارج سازی کُل کار اضافی خود از چنگال قهر سرمایه شوند؟ چرا آن ها نمی توانند مبارزه برای افزایش دست مزد و معیشت بهتر، علیه حجاب اجباری، تبعیضات جنسیتی، بیکاری، فقر، بی خانمانی، آلودگی محیط زندگی، کشتار آزادی ها و حقوق اولیه ی انسانی را با کارزار تسلط بر سرنوشت کار و تولید و زندگی خویش به هم آمیزند؟ چرا؟ و چرا؟

آیا برای آن که ظرفیت این جهت گیری در هستی طبقاتی آن ها موجود نیست؟! برای این که سازمان نیافته اند؟! شعورشان نمی رسد؟! فاقد قدرت انجام این کار هستند؟! کدام یکی؟ هر کدام این سئوالات ابهام انگیز، در یکی دو جمله قابل بررسی هستند. سلب ظرفیت این یکی سازی یا همگن سازی از هستی اجتماعی طبقه ی کارگر، کار بورژوازی است. درجه ی وضوح و بدهات این حقیقت، تا جایی است که حتا منکران عملی وجود این ظرفیت در توده ی کارگر هم کُل انکار خود را زیر لوای باور به

رژیم اسلامی بورژوازی از پایان دهه ی شصت تا امروز، هیچ گاه و در هیچ نقطه ای فشار قهر منفی، شورشی و گستردگی کارگران را به وسعت و قدرت این چند روز احساس نکرده و از بیم آن به وحشت نیاقتاده بود. همه چیز گواهی می داد، که میلیون ها خانوار کارگری تا آن جا از نفرت و قهر نسبت به آن چه سرمایه و دولت هار سرمایه بر سرشان آورده است، آکنده و عاصی هستند که فتا هولوکاست آفرینی های جمهوری اسلامی هم به راحتی قادر به مهار شدن و عصیان آن ها نمی گردید.

تاریخ آفرینی و تاریخ سازی پرولتاریا بر جنبش کارگری تحمیل کرده اند. تکیه بر متشکل نبودن به عنوان مانع سر راه این همگن سازی، استدلالی متناقض و فریب کارانه است. این سازمان یابی نیست که جهت گیری و جنبش را می سازد، دومی است که اولی را تعیین می کند و هویت می بخشد. سراسر سده ی بیستم، دوران یکه تازی احزاب و تشکل های مدعی تعلق به طبقه ی کارگر بوده است؟ اما این احزاب، عین بورژوازی حاکم، سایه ی هر خیال توده های کارگر برای تسلط بر سرنوشت

کار و تولید را به رگبار بستند. به علاوه، وقتی فاقد سازمان یابی هستیم، باید تشکل یافتن و به طور اخص سازمان یابی متناظر با توان تسلط بر سرنوشت کار و تولید و زندگی را دستور کار کنیم، نه این که راه نفی مبارزه ی طبقاتی را پیش گیریم!! این سخن که گویا کارگران شعورشان نمی رسد، یک برهان نفرت انگیز بورژوایی، ارتجاعی و مالامال از تناقض است. توده ی کارگر در سیاهی زار سده های ۱۴ و ۱۵ میلادی این کار را کرده است؟ چرا در قرن بیست و یکم فاقد این شعور شده است؟! از این مضحک تر!!، مگر این شعور و آگاهی قرار نیست بیان اندیش وار شرایط کار، استثمار، زندگی و نیاز قهری پیکار جاری باشد؟ و در این گذر تکامل یابد؟ اگر این چنین است، که مسلما هست، پس چرا باید نقش وحی منزل یابد و طبقه ی کارگر در انتظار نزول آن از عالم ماوراء ماند؟! ابتدال این فلسفه بافی ها و دلیل تراشی ها اظهار من الشمس است. همه ی این «برهان» ها سرهم بندی شده اند، تا ساز و کار شست و شوی مغزی توده ی کارگر شوند، تا کارگران راه مبارزه ی طبقاتی و جنگ واقعی ضد سرمایه داری را پیش نگیرند، تا برده ی مزدی بودن آن ها ماندگار گردد، تا قدرت پیکار طبقاتی آن ها سکوی پرتاب احزاب به اریکه ی حاکمیت سرمایه و ساز و برگ جا به جایی شکلی از نظم سرمایه داری توسط شکل دیگر شود.

در این میان یک چیز قابل انکار نیست. این که توده های کارگر دنیا زیر فشار گم راهه رفتن های رعب انگیز ناشی از فشار افکار، راه بردها، راه حل ها، راه کارها و فرهنگ طبقه ی بورژوازی، از جمله بورژوازی سوسیال دموکرات، لنینیست و دیگر، در یک دوره ی طولانی تاریخی، به صورت حی و حاضر، از قدرت سازمان یافته ی خود برای تعیین تکلیف عاجل با موجودیت سرمایه داری و تسلط جامع الاطراف بر سرنوشت کار، تولید و زندگی خویش برخوردار نیستند.

این یک واقعیت است و همین واقعیت با بلندترین صدا فریاد می زند، که حیاتی ترین و عاجل ترین کارشان باید احراز این موقعیت یا این قدرت سازمان یافته ی شورایی، سراسری و ضد سرمایه داری باشد. توده ی کارگر این قدرت را به صورت خودجوش، نطفه ای و آماده ی بالندگی در

هستی طبقاتی خود به اندازه‌ی کافی دارد، اما این نیروی اندرونی سرکش باید بی‌بالد و بالغ گردد. پروسه‌ی شکوفایی و میدان‌داری آن هم باید در همین کارزار جاری طی شود، از این جا تغذیه کند، ملاط و مصالح رشد بر گیرد، آموزش ببندد و به بار نشیند. برای این کار یا برای طی پیروزمند این فرایند باید همه جا، در تمامی آنات، عرصه‌ها، در هر شرایط و هر دوره و هر سطح، حتا نازل‌ترین سطح، بنیاد کارش را بر تقابل رادیکال با سرمایه و موجودیت نظام بردگی مزدی استوار نماید. تعیین بهای نیروی کار یا هزینه‌ی معاش، رفاه و امکانات مورد نیاز بازتولید این نیرو، پایین‌ترین سطح کارزار روزمره است. در همین جاتوده‌های کارگر می‌توانند و باید به جای خواست افزایش مزد، خواستار تصاحب سهم هر چه عظیم‌تر حاصل کار و تولید سالانه‌ی خود شوند. سرنوشت ریال به ریال این محصول اجتماعی سالانه، واقعی‌ترین و حیاتی‌ترین پهنه‌ی کارزار طبقاتی درون جامعه‌ی سرمایه‌داری است. میدان مهم جنگ همین جا است؛ جنگی که یک طرفش ما کارگران و طرف دیگرش طبقه‌ی سرمایه‌دار و دولت‌اش ایستاده است. ما این میدان را خالی و تسلیم بورژوازی کرده‌ایم!! تسلط بر سرنوشت کار، تولید و زندگی را عملاً حق بلامنزاع طبقه‌ی سرمایه‌دار و دولت سرمایه‌انگاشته‌ایم، موضوع کارزار طبقاتی را نه رفع استیلا و حاکمیت سرمایه، به هر میزان ممکن، بر سرنوشت کار و زندگی خویش، نه تقلا‌ی رادیکال احراز آمادگی برای محو این استیلا، که مذاکره، اعتراض یا جنگ برای آرایش آن ساخته‌ایم!! باید به آوردگاه واقعی طبقاتی بازگردیم. جنگ جاری میان ما و بورژوازی باید جنگی همه جا گستر برای تسلط سازمان یافته و شورایی آحاد انسان‌ها بر سرنوشت کار، تولید و زندگی خود باشد. افق پیش روی ما همواره، در همه‌ی عرصه‌ها، در گلیه‌ی اشکال اعتراض، برای غلبه بر هر مشکل، در ستیز با هر جنایت و سب‌یت بورژوازی، در تمامی قلمروهای زندگی انسانی و اجتماعی باید این باشد. مادام که چنین نیست، تا زمانی که شالوده‌ی جدال ما جلب رضایت بورژوازی به چند ریال مزد افزون‌تر، گرفتن حق اعتصاب از دولت سرمایه، حصول مجوز تظاهرات از نهادهای قدرت سرمایه‌داری، خواست معیشت مرفه از سرمایه‌داران،

تقاضای آزادی‌های سیاسی از دولت مردان سرمایه، مطالبه‌ی رفع آلودگی‌های زیست محیطی از حاکمان بورژوازی، استدعای کاهش تبعیضات جنسیتی از بارگاه قدرت و حُکم‌رانی طبقه‌ی سرمایه‌دار، تمنای تقلیل فقر از برنامه‌ریزان نظم بردگی مزدی، دخیل بستن به ماشین دولت سرمایه برای تعدیل و کاهش بی‌خانمانی و مانند این‌ها باشد، فقط عرض خود می‌بریم، گور خود می‌کنیم و بر عمر سرمایه‌داری می‌افزاییم. پیوند زدن این انتظارات و چشم‌داشت‌ها با شعار پُر طمطراق سرنگونی یک رژیم و جایگزین سازی آن توسط رژیم دیگر نیز نه فقط هیچ ذره بار طبقاتی یا هیچ دانه خردلی رادیکالیسم کارگری و ضد سرمایه‌داری به آن اضافه نمی‌کند، که فقط غلظت عوام‌فریبی و گم راه‌کنندگی آن را انفجارآمیز می‌سازد.

توده‌های کارگر دنیا تا زمانی که بُرد آخر جدال و دورنمای روز کارزار خود را تحقق مطالبات بالا با نگاه و شیوه بالا ببینند، فقط قدرت طبقاتی خود را می‌فرسایند، زنجیر بردگی مزدی را بر دست و پای خود محکم‌تر می‌بندند، سرمایه را نیرومندتر و خود را مقهورتر، مدفون‌تر و هیچ و پوچ‌تر می‌سازند. قطعاً و بدون هیچ تردید مجبور به پایین آوردن مستمر سقف انتظارات خود می‌شوند، خود را حتا از حصول همین خواست‌های محقر دور و دورتر می‌نمایند، بسیار عمیق‌تر و کوبنده‌تر در باتلاق فقر، فلاکت، استیصال، بی‌خانمانی، دیکتاتوری، خفقان، تبعیضات جنسیتی و آلودگی‌های زیست محیطی فرو می‌روند. ریشه‌ی واقعی ورشکستگی‌ها، زمین‌گیری‌ها و فروماندگی‌ها در همین جا، در تعطیل مبارزه‌ی طبقاتی، در تمکین جامع‌الاطراف عملی به ابدیت سرمایه‌داری، در پاره کردن پیوندهای هویتی مطالبات عاجل جاری با جنگ واقعی ضد بردگی مزدی است. جنبش کارگری باید کُل حوزه‌های کارزار، کُل راه‌کارها و تاکتیک‌های پیکارش را سلول‌های همگن اندام‌وار استراتژی ضد سرمایه‌داری و لغو کار مزدی سازد. تاکتیک رادیکال پرولتاریا به همان اندازه سرمایه‌ستیز است، که استراتژی رادیکال او چنین است. به جای خواست افزایش دست‌مزد، لغو کار کودکان یا محو بیکاری، پرونده‌ی قطور تمامی کار و تولید سالانه‌ی خود را پیش روی بورژوازی و دولت‌اش باز کنیم

و اعلام داریم که بر سر تعیین تکلیف کُل این تولید و کار می‌جنگیم. به جای مشاجره بر سر بیمه‌ی دارو و درمان و شهریه‌ی مدارس، یک راست بر طبل خارج‌سازی کُل بهداشت و درمان و دارو و آموزش از سیطره‌ی داد و ستد کالایی و سرمایه‌داری کوبیم. به جای تقلا برای افزایش غرامت ایام بازنشستگی، اصل برخوردارگی کُل آحاد انسان‌ها از معیشت، رفاه و امکانات اجتماعی متعالی را پیش کشیم و موضوع جنگ کنیم. به جای درخواست حقوق مدنی و آزادی‌های سیاسی یا محو پوشش اجباری، بر ممنوعیت مطلق هر نوع دخالت دولت و قدرت بالای سر در هر حوزه‌ی زندگی انسانی پای فشاریم و بجنگیم. به جای تقاضای کاهش آلودگی‌های زیست محیطی، راه پیکار برای تعریف کار توسط همه‌ی آحاد جامعه و امحای هر چه کار و تولید خارج از نیازهای واقعی جمعی را پیش گیریم. به جای ستیز علیه تبعیضات رعب‌آور جنسیتی، اصل امحای کار خانگی یا کُل قیود ضد انسانی خانواده‌ی سرمایه‌مدار را نقطه‌عزیمت پیکار نماییم. این یک تناقض وحشت‌ناک است، که ما ابتدا تا انتهای انتظارات و آرزوهای خود را به چهاردیواری حاکمیت سرمایه‌داری، به بقای بردگی مزدی، به قانون، نظم، قرار، حقوق و مدنیت سرمایه‌فقل زنییم. همه چیز را در داربست قبول و جاودانه دیدن این نظام طرح کنیم و آن گاه خواستار اجابت و تحقق این مطالبات باشیم!! اگر بناست سرمایه‌نیروی مورد رجوع، تصمیم گیرنده، برنامه‌ریز و حاکم بر سرنوشت کار و زندگی ما باشد، اگر قرار است ما همه‌ی خواست‌ها و انتظارات خویش را با قبول برده‌ی مزدی بودن خود و تسلط و استیلا‌ی نظم سرمایه پیش کشیم، در این صورت سرمایه‌داری خواهد بود که بر پایه‌ی مصالح و منویات و ملزومات چرخه‌ی ارزش‌افزایی‌اش، مطالبات ما را قبول یا نکول خواهد کرد.

بورژوازی سوسیال دموکرات و لنینیست، از مسالمت جو تا سرنگونی طلب، بر روی تناقض بالا پرده می‌اندازند. این تناقض را انکار می‌کنند و اعلام می‌دارند، که سخن از مبارزه‌ی توده‌های کارگر برای خارج‌سازی سرنوشت کار، تولید و زندگی خویش از چنگال سرمایه تا پیش از سرنگونی رژیم سیاسی حاکم امری غیرواقعی و ناممکن است!! آن‌ها با گرفتن سنگر در برج‌های



عاج ایدئولوژیک دیده بان «کمونیسم» بورژوازی، اخطار می دهند که روی کرد کارگران به پیکار برای هر میزان تسلط بر سرنوشت کار و تولید قبل از جایگزینی کامل ماشین دولتی بورژوازی با «دولت پرولتری»؟!، نشانه‌ی ناآگاهی به اهمیت قدرت سیاسی، عدم شناخت از نقش معجزه‌گر دموکراسی در برپایی جامعه‌ی فراسوی سرمایه‌داری و گواه انصراف از پای بندی به اصول ایدئولوژیک «مارکسیسم - لنینیسم» می باشد.

مبانی و سرچشمه‌ی احکام این طیف، بسیار روشن و معلوم الحال است. توده‌های کارگر قادر به مبارزه‌ی ضد بردگی مزدی نیستند! و ظرفیت پیکار برای نابودی سرمایه‌داری را ندارند! کمونیسم هم یک جنبش طبقاتی نمی باشد!، بلکه یک ایدئولوژی است! این شرایط کار، پیکار، زندگی یا هستی اجتماعی کارگران نیست که شعور مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری را پدید می آورد!، بلکه ایدئولوژی کمونیسم است که سلسله جنبان این جنبش می گردد! ایدئولوژی و مکتبی که توسط حزب نمایندگی می شود، حزب است که مبارزه‌ی کارگران را بار طبقاتی و سرمایه‌ستیزی می بخشد! جامعه‌ی کمونیستی هم همان سرمایه‌داری دولتی زیر چتر حاکمیت «پرولتاریای» متحزب با اسم و عنوان «دولت» کارگری است! زیرا توده‌ی کارگری که اساسا فاقد هویت سرمایه‌ستیزی و تهی از ظرفیت مبارزه‌ی طبقاتی ضد سرمایه‌داری است، توده‌ی کارگری که صرفا نقش ارتش تحت فرمان حزب را بازی می کند، به هیچ وجه قادر به ایفای نقش در برنامه‌ریزی کار و تولید و زندگی بدون دولت و بدون کار مزدی هم نخواهد بود. این‌ها احکام آهنین، آسمانی و ایدئولوژیک این روی کردها هستند؛ احکامی که در سراسر قرن بیستم در سطحی نسبتا وسیع بر جنبش کارگری تسلط داشته است.

بورژوازی لنینیست، مستقل از آرایش صوری باورها یا سیمای فرمول‌بندی‌های ایدئولوژیک، تاریخا و در همه‌ی اشکال خود به مبانی و اصول بالا آویزان بوده است و کاملا پیداست که در داربست این اصول و پندارها، هیچ روزه‌ای بر روی هیچ کارگری برای آن که دورنمای تسلط بر کار و تولید و زندگی را دستور پیکار روز خود سازد، به این موضوع فکر کند،

پیچ و خم چنین مبارزه‌ای را چراغ اندازد، رابطه‌ی ارگانیک آن با پویه‌ی سرنگونی ماشین دولتی بورژوازی را جست‌وجو نماید یا انبوه مسایل دیگر، باز نبوده و باز نمی‌گردیده است. این اصول و احکام دقیقا همان مصیبتی را بر سر شعور و شناخت و مبارزه‌ی کارگران می آورده است، که سرمایه به حکم بن‌مایه و ذات خود - از آغاز تا فرجام - بر سر طبقه‌ی آن‌ها آورده است. نگاه ضد کار مزدی و مارکسی مبارزه‌ی طبقاتی، رویه‌ی کاملا متضاد این احکام و اعتقادات، اندیشه‌ها



و آیات، است. در این جا توده‌ی کارگر باید، می‌تواند و ظرفیت آن را دارد، که لکوموتیو مبارزات جاری روزمره‌اش را مطابق وسع، توان، شناخت و امکانات‌اش بر ریل واقعی ضد کار مزدی راه اندازد و پیش راند. و مادام که چنین نکند، در نظم سرمایه‌منحل است؛ نه فقط در چرخه‌ی ارزش‌افزایی سرمایه، پیچ و مهره‌ی ماشین تولید سود است، که در حوزه‌ی سیاست، حقوق، مدنیت، فرهنگ، اخلاق و همه چیز، نقش‌افزار و آلات و ادوات ماشین نظم سرمایه‌داری را ایفا می نماید. اگر

اعتصاب می‌کند، اعتراض می‌نماید، حتا اگر دست به قیام می‌زند، نهایتا به مهره، موتور، سیستم یا ماشین آلاتی می‌ماند که زیر فشار فرسایش، استهلاک و قلت بارآوری، قادر به ایفای نقش مطلوب در چرخه‌ی سراسری تولید و سامان‌پذیری سرمایه‌نمی‌باشد. و با این واکنش‌ها، فریادها، شوریدن‌ها، اعلام می‌دارد که باید تعمیر، روغن‌کاری، تعویض، بازپردازی، یا به شکل تازه‌ای مدیریت گردد!! جنبش کارگری از اواخر سده‌ی نوزدهم تا امروز، این معضل یا تناقض کوبنده، رقت‌بار و هلاکت‌زا را با خود حمل کرده است. گل اردوگاه قدرت خود را در چرخه‌ی نظم اقتصادی، سیاسی، مدنی، فرهنگی، استراتژیک و تاکتیکی سرمایه‌داری منحل ساخته است. هویت مستقل ضد کار مزدی‌اش را از دست هشته است. در بهترین، پر جنجال‌ترین و طوفانی‌ترین خیزش‌ها یا انقلابات به نیروهای آویخته است، که سوای جایگزینی شکلی از سرمایه‌داری با شکل دیگر هیچ چیز پیش روی نداشته‌اند. در طول این صد سال و چند دهه، زمین و زمان را از مبارزه، اعتصاب، اعتراض، شورش، قیام، انقلاب، خیزش‌های آتشفشان‌آسا و انفجارآمیز آکنده است، اما افق پیکارش را کرانه‌های استیلا‌ی سرمایه‌داری و رنگ‌آمیزی متفاوت دیواره‌های این افق قرار داده است. در همین راستا، فرسوده، زمین‌گیر و مستهلک‌گردیده است. به طور کامل به بن‌بست رسیده است و برای شکستن این بن‌بست باید همه چیزش را بازپردازی، رادیکال، طبقاتی و سرمایه‌ستیز بنماید. باید، و قطعاً می‌تواند، مبارزه برای تسلط بر سرنوشت کار، تولید و زندگی را دستور زندگی روز خود سازد. آیا این بدان معنا است که کارگران این و آن کارخانه، مدرسه، فروش‌گاه، کشت و صنعت، دانش‌گاه، بیمارستان، شبکه‌ی حمل و نقل، جنگل، بندر، شرکت ساختمانی یا گل توده‌های کارگر یک کشور، دیوانه‌وار، مریخی راه افتند و شعار تسلط بر سرنوشت کار و زندگی سر دهند!! بورژوازی کمونیست نما در چند دهه‌ی اخیر زیر فشار چرخ انقراض، راه مقابله با روی کرد ضد کار مزدی طبقه‌ی کارگر را سر دادن این نوع تعبیرات و تمسخرها دیده است. اما حرف کارگران رادیکال کاملا مشخص و حقیقی بسیار آفتابی هستند. به شورش پر عظمت آبان ماه ۹۸ نظر

اندازید. کارگران حتا به اعتراف فرماندهی سپاه پاسداران در ۲۹ استان از کل ۳۱ استان جهنم سرمایه داری وارد پهنه ی کارزار شده اند. خیزشی با این وسعت و فراگیری، متضمن این معنی است که توده ی کارگر سراسر این دوزخ، هم زمان، هم درد، هم رنج، با خواست هایی واحد، با اعتراضی همگن، علیه یک نظام بشرستیز معین در حال شورش هستند. پرسش این است، که چرا این کارگران نمی توانند در هر کجا که هستند، در کارخانه، فروش گاه، حمل و نقل، مدرسه، بیمارستان، مزرعه، بندر، خیابان، بیابان، جنگل، دست به کار تصرف مراکز کار و تولید شوند؟ مگر نه این است، که آن ها کُل چرخه ی کار و تولید سرمایه داری را در تیررس تهاجم خود دارند و می توانند شورش خویش را سرآغاز مبارزه ی طبقاتی واقعی برای تصرف کارخانه ها و مراکز کار بنمایند؟ گام نخست هم پیوندی برای تشکیل شوراها و برپایی یک جنبش نیرومند شورایی سراسری و ضد سرمایه داری را بردارند؟ آیا این بدان معنی است، که آن ها با این کار همه جا را «کن فیکون» کنند؟ یک شبه سرمایه داری را محو و سوسیالیسم را مستقر سازند؟ این قبیل تعبیرات مضحک چندش زاء، فقط خاص احزاب و جریاناتی است که از نفرت و کینه نسبت به هر سطح و هر گام تلاش توده ی کارگر برای جنگ واقعی علیه سرمایه داری ملامت هستند، کارگران را شایسته ی شروع این اقدامات نمی بینند، هر جست و خیز توده ی کارگر در این راستا را نقض حریم قداست حزب می انگارند و با آن سر دشمنی و عناد دارند. بحث بر سر «کن فیکون» سازی، راه اندازی انقلاب سوسیالیستی، یک سره کردن کار با بورژوازی، سر دادن فوری و فوئی شیپور رهایی انسان نیست. سخن از تغییر ریل بنیادی کارزار است. کنار گذاشتن و برچیدن ریلی که فقط انحلال در بورژوازی، دفن شدن در نظم سرمایه، شکست، زمین گیری و فرسایش بار آورده است و قرار گرفتن روی ریل دیگری که هر لحظه و هر گام پیش تاختن بر آن، متضمن دست در دست هم گذاشتن به صورت یک طبقه، تبدیل شدن به یک قدرت متحد و سازمان یافته ی شورایی برای حضور پیروزمند در یک جنگ سراسری طبقاتی است. این که چرا توده ی کارگر در شورش آبان ماه چنین نکرد؟ پاسخ اش شفاف و عریان است؛ زیرا

افق اهتمام به این خیز رادیکال، طبقاتی و سرمایه ستیز از پیش چشم وی دزدیده و مفقود شده است. بحث اساسا بر سر شورش آبان یا شورش های مشابه نیست. در سه سال متوالی اخیر، هیچ کارخانه و مرکز کار در پهن دشت جهنم سرمایه داری ایران نبوده است که کارگران آن جا بارها و به کرات دست به اعتصاب زنده باشند. در هر برهه ی زمانی واحد، تعداد زیادی از این موسسات میدان اعتراض، تظاهرات، اعتصاب و نمایش قدرت جمعیت انبوهی کارگر بوده اند. اما از میان کُل این شمار عظیم کارگران، هر چند صد نفر یا چند هزار نفر، خود را صرفا کارگر کارخانه ی معین و سرمایه دار معین تلقی کرده اند. صدر، ذیل، ارتفاع و همه چیز مبارزه ی خود را هم به سقف همین موسسه ی معین میخ کوب ساخته اند. آن چه به طور کامل غایب بوده است، احساس، شناخت و شعور تعلق به طبقه ی واحد، جنبش طبقاتی واحد و در حال جنگ علیه دشمن واحد بوده است. چیزی که در هیچ کجا، هیچ بروز و ظهوری نداشته و شعله نکشیده، احساس تحرک آفرین نیاز به تشکیل یک قدرت مستقل طبقاتی ضد سرمایه داری، یک جنبش نیرومند شورایی و سراسری سرمایه ستیز است. چرا این احساس و نیاز نجوشیده و جنبش نشده است؟ زیرا که سرمایه از زمان پیدایش، و به گونه ای سرشتی، آن را درهم کوبیده و بمباران کرده است؛ زیرا که رفرمیسم راست سندیکالیستی و بدتر از آن بورژوازی لنینیست و احزاب متنوع این طیف، «کاتولیک تر از پاپ» کار بورژوازی را تکمیل کرده اند. از زمین و آسمان در گوش توده های کارگر دنیا خوانده اند و به مغز و شعور آنان تزریق کرده اند، که همه چیز در گرو انتقال قدرت سیاسی از حاکمان روز سرمایه به جماعت متحزب موسوم به «دولت کارگری» است!! تا پیش از آن تاریخ، تا پیش از استقرار عده ای متحزب بر اریکه ی قدرت، سخن از پیکار برای تسلط بر سرنوشت کار و تولید و زندگی، تصرف مراکز کار و خارج سازی هر چه بیش تر حاصل کار و استثمار از چنگال طبقه ی سرمایه دار، کفر ایدئولوژیک، شکستن حریم اعتبار حزب، چشم پوشی از قداست مرحله بندی انقلاب و افتادن به ورطه ی خیال بافی است!! تحلیل،

راه بُرد، راه کار و روی کردی، که به تمام و کمال همان استراتژی جایگزینی مالکیت انفرادی سرمایه ها توسط مالکیت دولتی کُل سرمایه ی اجتماعی را دنبال می کند و بیرق دروغین «کمونیسم» را هم بر بام آن می افرازد!!

به محور معضلات بازگردیم. در زیر سقف پولادین وفاداری عملی و عینی به اعتبار، حقانیت، حاکمیت و جاودانگی سرمایه داری، ولو هم راه با شعارپردازی های مریخی «کمونیسم، کمونیسم!!»، با میخ کوب کردن کُل انتظار و خواست و باور خود به نظام بردگی مزدی، با انجماد جنبش خود در مطالبه ی پرداخت مزدهای معوقه یا افزایش دست مزد، با تمنای حق اعتصاب، حق تظاهرات، حق آزادی بیان، «حق تحزب و تشکل»، حق زندگی بهتر، آزادی های سیاسی، پاک سازی محیط زیست، محو تبعیضات جنسیتی از ماشین قدرت و حاکمیت سرمایه نمی توان مبارزه ی واقعی و رادیکال طبقاتی یا ضد سرمایه داری داشت!! در شرایط روز دنیا نمی توان حتا ابتدایی ترین خواست های عاجل و حیاتی را هم محقق ساخت. نمی توان هیچ خدشه ای بر ساختار نظم و حاکمیت سرمایه داری وارد کرد. جنبش کارگری با این شکل مبارزه و در حصار این مطالبات و آفاق، فقط می تواند هر روز از روز پیش فرسوده تر و مستهلک تر گردد، زمین گیرتر و برهوت نشین تر شود. طعمه ی بسیار قابل شکارتری برای اپوزیسیون های ماورای ارتجاعی راست و چپ بورژوازی گردد. باید طومار این وضعیت را به طور کامل درهم بست. آماده ی تصرف کلبه ی مراکز کار و تولید و خارج سازی آن ها از چنگال قدرت سرمایه داران شد. تسلط بر سرنوشت کار و تولید را افق پیش روی و دستور کار جنبش خود ساخت.

«نهنگ آن به که در دریا ستیزد - ز آب خرد، ماهی خرد خیزد»

طبق ی کارگر در نیمه ی نخست قرن نوزدهم گام های سترگی برای گشایش میدان واقعی جنگ ضد سرمایه داری، هم آمیزی و یگانه سازی کارزار روز یا مطالبات روزمره ی خود با جنگ طبقاتی تعیین سرنوشت، پیش تاختن به سوی افق راستین فراسوی سرمایه داری برداشت. انقلاب ژوئن ۱۸۴۸، برپایی انترناسیونال اول و سال ها بعد قیام پَر شکوه و ملامت



از درس کموناردها، بارقه های مهم این یگانه سازی ها، پیش تاختن ها و جنگیدن ها در سنگرهای واقعی طبقاتی و ستیز رادیکال با سرمایه داری بود. این جهت گیری و تازش، اما خیلی زود از تک افتاد. در مورد زمینه ها و ادله آن در جاهای دیگر به تفصیل بحث کرده ایم، که در این جا مجال تکرار آن ها نیست. یک چیز روشن است. آن روی کرد، آرایش قوا و تدارک شکوه مند اولیه، نه فقط از تداوم باز ایستاد، که زیر چرخ قدرت بورژوازی - اعم از حاکم یا اپوزیسیون - متحمل مرگ بارترین صدمات، قلب ماهیت ها، مسخ شدن ها و تغییر هویت ها گردید. واقعیت آنست که بورژوازی در آن دوره و تا سال ها بعد، در هر دو جبهه ی موازی و مکمل، در

نیست. هر لحظه بقای خود را صرفا از طریق نابودسازی، به آتش کشیدن، سلاخی و ساقط ساختن بیش و بیش تر کارگران دنیا از هستی تامین می کند. از یک سو، طشت افلاس و ورشکستگی حاکمانش را در پهنه ی پاسخ به نیازهای ماندگاری خود از بام بر زمین انداخته است و از سوی دیگر، مشت های فریب همه ی روی کردها، طیف ها و بلوک بندی های راست یا چپ دست به کار آرایش و پیرایش خود را به اندازه ی کافی باز و رسوا کرده است. بورژوازی دیگر در هیچ کجای دنیا قادر به چهره آرای سوسیال دموکراتیک قرن نوزدهمی، اردوگاهی یا نوع این ها، نیست. چهره ی خالص و عریان خود را در وجود جمهوری اسلامی ها، طالبان ها، داعش ها،

دارید، که شمار بیکاران به صورت جهشی افزایش نیافته است؟ در کجای این کهنه نظام ضد انسانی، جایی هست که وسعت، حدت و دامنه ی فقر طبقه ی کارگر هر سال از سال قبل رُعب انگیزتر و مهیب تر نگردیده باشد؟ کدام نقطه است، که در آن جا فشار گرسنگی و فلاکت، جمعیت انبوه تری از کارگران را تسلیم تیغ مرگ ننموده است؟ کدام منطقه و مرز و بوم است، که شمار کودکان کار آن از سال های قبل کهکشانی تر نگردیده است؟ کدامین دیار سرمایه است، که افزایش کارتن خواب ها، گورخواب ها، حاشیه نشینان، معتادان، زنان گرسنه مجبور به تن فروشی آن، به ورطه ی افزایش انفجاری نیافته است؟ کدام کورواحه ی ناشناخته ی این گُره ی خاکی است، که فشار آلودگی های زیست محیطی ناشی از سودجویی سرمایه، آن را اطاق گاز اعدام انسان ها نساخته است؟

هیچ آدمی زاد دارای کم ترین شرافت انسانی به خود اجازه نمی دهد، که در مقابل پرسش های بالا پاسخ مثبت بگذارد. سرمایه داری کُل این بربریت ها، هولوکاست آفرینی ها و بشریت ستیزی ها را در ابعاد سراسری بر سر توده های کارگر دنیا آوار نموده است. آیا باز هم قرار است، که به این شیوه ی تولید و مناسبات اقتصادی - اجتماعی اختاپوسی دخیل بندیم، باز هم از حاکمان این نظام خواستار «حق اعتصاب»، «حق آزادی بیان»، «حق برپایی تشکیلات»، «حق برگزاری تظاهرات» شویم؟! باز هم بهبود وضعیت معاش، دارو و درمان، آموزش، رفع تبعیضات جنسیتی، لغو کار کودک، رفع آلودگی های زیست محیطی، اشتغال مطمئن، رفاه اجتماعی، امنیت زندگی را در چهارچوب حاکمیت و بقای این نظام جستجو کنیم؟! آیا باز هم قرار است ارتش آلت دست و پیاده نظام، احزاب، نیروها و امام زاده هایی شویم، که صدر و ذیل هویت و رسالت شان سوار شدن بر موج قهر، عصیان و خشم ما، تسویه حساب با حاکمان روز سرمایه، تسخیر قدرت سیاسی سرمایه داری، حفظ مناسبات بردگی مزدی زیر بیرق دروغین «کمونیسم»!! و تحمیل فشار استثمار، سببیت و انسان ستیزی سرمایه در ابعاد عظیم تر بر طبقه ی ما است؟! از

توده های کارگر سال ها است عملا، از اعماق زندگی، از ژرف نای شرایط کار



بوکوحرام ها، فجر لبی ها، احرارالشاها، ترامپ ها، بولسوناروها، لوپن ها و فاشیسم هار تقدیم تاریخ می کند. این ها شعار نیست. واقعیت برهنه و زُمنخت حی و حاضر سرمایه داری است. واقعیتی که حی و حاضر پنج شش میلیارد سکنه ی کارگر روی زمین، لحظه به لحظه آن را تجربه، لمس و تحمل می کنند. اگر کسانی منکر هستند، پاسخ دهند که: در طول چند دهه ی اخیر زندگی توده های کارگر کدام کشور، هر روز از روز پیش، وخیم تر و مرگ بارتر نگردیده است؟ در کدام نقطه ی این دوزخ مالامال از گند، دست رسی کارگران به امکانات دارو، درمان و آموزش به گونه ای بسیار چشم گیر، دشوارتر، محدودتر و رقت بارتر نشده است؟ کدام نقطه ی این جهنم را سراغ

ساختار قدرت دولتی یا در نقش سوسیال دموکراسی و احزاب لنینی، توان وارد ساختن این ضربات و به کج راه بردن ها را داشتند. اینک سال هاست، به ویژه از شروع قرن بیست و یکم به این سوی، همه چیز دست خوش عظیم ترین دگرگونی ها گردیده است. شیوه ی تولید سرمایه داری به طور کامل از این ظرفیت تَهی شده است. هر شکل برنامه ریزی نظم اقتصادی یا ساختار سیاسی، حقوقی، مدنی و اجتماعی اش، رُعب انگیزتر و وحشت آفرین تر از شکل دیگر گنبدیگی، انحطاط، بشرکشی، فقر آفرینی، جنگ افروزی و هولوکاست محوری خود را به نمایش گذاشته است. سرمایه داری در هیچ الگوی خود قادر به ادامه ی چرخیدن، حتا به روال قرن بیستم،

و استثمار، بر بلندای آزمون نسل‌ها، بر ویرانه‌های تلنبار شکست‌ها، شروع به دادن پاسخ این پرسش‌ها کرده‌اند. پاسخ‌هایی که مگر در موارد نادر، هنوز نشانی از هیچ جهت‌گیری رادیکال طبقاتی برای خروج از این وضعیت به هم‌راه ندارند. جنبش کارگری ایران مصداق بارز و به حق این نادرها است. اما حتا بدترین و فاجعه‌بارترین پاسخ‌ها هم حدیث تایید قهری و گریزناپذیر طبقه‌ی کارگر جهانی بر درستی نکاتی است، که بالاتر تصریح شد. کُل آن‌چه در این دو دهه رُخ داده است، از یک سو تجلی عصیان انفجارآلود توده‌های کارگر دنیا علیه شدت استثمار، درندگی، تباهی و انحطاط غیرقابل تحمل سرمایه‌داری و در سوی دیگر فروریزی شتاب‌ناک باور آنان به کارنامه‌ی قرن بیستمی خود، به احزاب و نیروهای منجی‌نمای راست و چپ بالای سر بوده است. مولفه‌هایی که به نوبه‌ی خود واجد اهمیت هستند، اما تا امروز خیز تازه‌ی توده‌های کارگر برای اتخاذ ریل پیکار رادیکال طبقاتی را خبر نداده‌اند. در این میان، همان‌گونه که اشاره رفت، جنبش کارگری ایران وضعی کم یا بیش متفاوت دارد. این جنبش چه در عرصه‌ی گسست از آویختگی به ساختار نظم، دولت، حقوق، مدنیت و «قانون»‌مداری سرمایه، چه در پهنه‌ی اتکا به قدرت جمعی طبقاتی خود و چه در زمینه‌ی پالایش توهم به اپوزیسیون‌های راست و چپ بورژوازی پیش‌رفت‌های چشم‌گیری داشته است. پیش‌رفت‌هایی که از استخوان‌بندی با قوام طبقاتی برخوردار نشده است، آسیب‌پذیر است، اما حصول آن‌ها گواه سنگین شدن بیش و بیش تر بار طبقاتی و ضد سرمایه‌داری کارزارهای جاری توده‌های کارگر است.

فریاد کارگران هفت تپه که «با قدرت خود، کُل مجتمع را از دست صاحبان سرمایه و دولت‌شان خارج می‌سازیم»، اهتمام کارگران شبکه‌ی سراسری حمل و نقل به تعطیل این شبکه برای روزهای متوالی، با اتکا به قدرت طبقاتی خود، سازمان‌دهی بیش از چند هزار اعتصاب، اعتراض، راه‌بندان، راه‌پیمایی، علیه شدت استثمار و بربریت سرمایه در طول هر سال در غالب مراکز کار و تولید سرمایه‌داری با رجوع استوار به قدرت نیرومند طبقه‌ی خود، راه‌اندازی شورش‌های پُر شکوه

دی ماه ۹۶ و آبان ۹۷، فروریزی قهر مشتعل، طبقاتی و سراسری، بر شیرازه‌ی مالکیت، قدرت، حاکمیت و نهادهای مظهر موجودیت سرمایه‌داری در این شورش‌ها، و بالاخره آمیختن این میدان‌داری‌ها با تعمیق روزافزون گسست خودپوی طبقاتی از اپوزیسیون‌های راست و چپ بورژوازی، هر کدام برگی پُر درخشش در کارنامه‌ی سال‌های اخیر این جنبش هستند. جنبش کارگری ایران با داشتن این کارنامه بر سر یکی از بزنگاه‌های بسیار حساس، متلاطم و سرنوشت‌ساز پیکار قرار گرفته است. بزنگاهی که عبور پیروزمندانه از آن می‌تواند سرآغاز پیروزی‌های عظیم بعدی و عجز از این عبور، به احتمال زیاد، زمینه‌ساز زمین‌گیری‌ها، شکست‌ها و آسیب‌پذیری‌های بدفراجم آتی باشد. این بزنگاه دقیقاً همان چیزی است، که پیش‌تر به آن پرداختیم. توده‌ی کارگر باید از اتکا به تعطیل چرخه‌ی تولید و کار در چهاردیواری این و آن شرکت، از مجرد تظاهرات خیابانی، از سرنگونی طلبی توخالی فاقد بار ضد سرمایه‌داری، از همه‌ی این‌ها، فراتر رود. باید آماده‌ی خارج‌سازی کُل پویه‌ی کار و تولید و زندگی از چنگال قدرت سرمایه‌داری شود. معضل جنبش کارگری ایران اساساً فقدان سازمان‌یابی نیست، حتا فقدان جنبش‌شورایی سراسری سرمایه‌ستیز هم، نیست. مشکل، هر فرم متشکل شدن، صرفاً ساز و کاری برای اعمال قدرت و تحقق یک چشم‌انداز است.

مرکز ثقل ماجرا در این جا قرار دارد. طبقه‌ی کارگر اول خود را سازمان نمی‌دهد، تا در فرصت مقتضی به تعیین چشم‌انداز و شروع پروسه‌ی پیکار پردازد. کاملاً بالعکس، نخست خواست، انتظار، هدف و دورنما را تعیین می‌کند. پس از آنست که متناسب با نیاز تحقق این مطالبه، هدف یا چشم‌انداز، شروع به جمع‌آوری قوای لازم و سازمان‌دهی این قوا می‌کند. این همان نکته‌ی گرهی مهمی است، که جنبش کارگری جهانی تاریخاً با آن مشکل داشته است. این گفت‌وگو که گویا «چاره‌ی رنجبران، وحدت و تشکیلات است»، معضل کارگران این و آن کشور یا دنیا عدم متشکل بودن آن‌ها است!، این که گویا قدرت پرولتاریا در سازمان‌یابی او است و نوع این نظریه‌بافی‌ها و تئوری‌ها، هیچ‌کدام سرچشمه‌ی کارگری و ضد سرمایه‌داری

ندارند. این‌ها نسخه‌ی پیچی‌های بورژوازی، و به طور اخص بورژوازی چپ‌نما، «کمونیسم» پوش و سینه‌چاک سواری بر موج قهر توده‌های کارگر برای جایگزینی شکلی از سرمایه‌داری با شکل دیگر است. این تئوری‌ها بر خلاف ظاهر آراسته‌ی «سرمایه‌ستیزانه»ی خود، تافته و بافته شده‌اند، تا طبقه‌ی کارگر جهانی را از میدان واقعی پیکار خارج سازند. مساله‌ی حیاتی پرولتاریا نه متشکل شدن، نشدن یا چگونگی سازمان‌یابی خود، که اتخاذ درست راه مبارزه‌ی رادیکال علیه اساس موجودیت سرمایه‌داری است. اگر کارگران چنین کنند، اگر سرچشمه‌ی واقعی فقر، گرسنگی، آوارگی، اسارت، ستم‌کشی، بی‌حقوقی، تبعیضات و سیه‌روزی‌های مستولی بر خود را در وجود سرمایه‌بینند، اگر راه کاهش و الغای هر کدام این مصیبت‌ها را در ضدیت و جنگ با سرمایه‌داری جست‌وجو کنند، اگر مبارزه برای بهبود معیشت، آزادی‌های سیاسی و حقوق انسانی را از پیکار نقشه‌مند علیه بردگی مزدی جدا ننمایند، اگر به دموکراسی، مدنیت، قانون و ساختار حاکمیت سرمایه‌نیابوزند، اگر به قدرت آگاه طبقاتی خود اتکا نمایند، آن‌گاه بسیار خوب راه، رسم و چگونگی متشکل شدن را پیدا خواهند کرد. این نکته‌ای است، که ما همیشه بر آن اصرار داشته‌ایم. تاکید کرده‌ایم، که «بحث بر سر چگونه متشکل شدن نیست، سخن از جنبشی است که باید سازمان یابد». معضل طبقه‌ی کارگر نامتشکلی نیست، خارج بودن از میدان جنگ رادیکال ضد سرمایه‌داری است. بُن‌بست فرساینده و خُردکننده‌ی جنبش کارگری ایران به رغم دستاوردهای پُر ارجش، این است! جنبش کارگری ایران باید از پس این بُن‌بست بیرون آید و مبرمیت عاجل این خروج را تار و پود واقعی شعور، شناخت و پیکار روز خود سازد. باید افق تسلط بر سرنوشت کار، تولید و زندگی را در برابر خود بگشاید، دست به کار خارج‌سازی حاصل کار نسل‌های متوالی طبقه‌ی خود از چنگ قدرت سرمایه‌داری شود، میدان جنگ را به این‌جا کشاند و در این میدان، سرنگونی دولت سرمایه را به عنوان جزء لایتجزای سرنگونی کُل نظام بردگی مزدی دستور روز مبارزه نماید.

شرایط تاریخی با ما هم‌راه، هم‌ساز و هم‌دوش است. ما در سراسر قرن بیستم،

سرگردان بادیه‌ها و گم‌راهه‌ها جنگیدیم، پشت سر هر جماعت بورژوازی به صف شدیم، با ساز هر حزب و دسته و جمعیت این طبقه رقصیدیم. در هیچ کجا مبارزه‌ی رادیکال ضد کار مزدی نکردیم، در باتلاق رفرمیسم راست سندیکالیستی و رفرمیسم چپ حزب‌آویز فرسودیم و تباه شدیم. سرمایه‌داری به یمن انصراف ما از کارزار واقعی سرمایه‌ستیز باقی ماند، اما از شر فشار ویران‌ساز تناقضات سرکش ذاتی‌اش در امان نماند. گُل آوار این تناقض‌ها و بحران خیزی‌هایش را بر زندگی ما آوار کرد، اما هر چه این کار را بیش‌تر انجام داد، سهمگین‌تر و بیش‌تر اسیر طوفان بحران‌ها و دشواری‌روزافزون چالش‌آن‌ها شد. سرمایه‌داری گذار، وارد فازی گردیده است که هر لحظه بقایش نیازمند بلعیدن ماست و اکنون زیر فشار این وضعیت گلیه‌ی راه‌های امکان‌آدمه‌ی زندگی در زیر چتر قدرت و حاکمیت‌اش را بر روی ما بسته است.

توضیح واضح‌تر است، که فقط ما طبقه‌ی کارگر ایران اسیر این وضع نیستیم. زندگی گُل هم‌زنجیران ما در سراسر دنیا دست‌خوش طوفان مرگ‌آور مولود حادت، وسعت، کوبندگی و انفجارآمیزی بحران سرمایه‌داری است. طوفان همه‌جا در طغیان است. در گُل آمریکای لاتین، آسیا، اروپا، آمریکا، آفریقا، اقیانوسیه و در این میان، ما توده‌ی کارگران خاورمیانه اگر نه بیش‌تر از سایر هم‌زنجیران، نه کم‌تر از آن‌ها، در حال تحمل عوارض این طوفان هستیم. در این‌جا، این بخش از جهنم همیشه‌مشعل و آکنده از کوره‌های آدم‌سوزی سرمایه‌داری، «عمر با سوط بی‌رحم خشایریشه - زند، اما نه بر دریا، که برگرده‌ی ما». در این برهوت، همه‌ی قطب‌ها، دولت‌ها و بلوک‌بندی‌های سرمایه‌داری، هر کدام جنگ‌افروزتر، درنده‌تر و سودجوتر از دیگری، بر سر میزان سهام خود از سودها، مالکیت‌ها، قدرت‌ها، حاکمیت‌ها، بر سر تقسیم و بازتقسیم آن‌چه حاصل کار و تولید نسل‌های متوالی طبقه‌ی ما است، با هم در جدالند. آن‌ها به طور واقعی علیه هم نمی‌جنگند. همگی، هم‌ساز یا ناهم‌ساز، وحشت‌ناک‌ترین جنگ را علیه توده‌های طبقه‌ی ما راه‌انداخته و پیش‌می‌برند. جنگی از سوریه، ترکیه، ایران، لبنان، اردن، عراق و عربستان تا یمن، مصر، کویت، قطر، امارات و افغانستان، از

سواحل دریای مدیترانه تا مرزهای چین، از دامنه‌ی جبال بینالود - البرز - آرات تا دریای سرخ، خلیج فارس و بحر عمان، جنگی که سال‌هاست بیش از ۳۰۰ میلیون زن، مرد، کودک، جوان و پیر کارگر در میان شعله‌هایش می‌سوزند و خاکستر می‌شوند. جنگی که به عینه جنگ سرمایه‌داری علیه ما کارگران ساکن این کشورها است. فشار استثمار سرمایه‌بر ما را لحظه به لحظه مضاعف‌تر و انفجارآمیزتر می‌کند. گُل هزینه‌های نظامی، تسلیحاتی، رقابت‌گری و لشکرکشی سرمایه‌داری در پهنه‌ی توزیع اضافه‌ارزش‌ها، قدرت‌ها و حاکمیت‌ها را بر زندگی مستمرا در حال سلاخی ما سرشکن می‌سازد. از همه رُعب‌انگیزتر، ما توده‌های کارگر را به جان هم می‌اندازد و در آستانه‌ی اهداف منحنط انسان‌ستیزانه‌ی سرمایه‌قربانی می‌نماید. کارگر کرد را روانه‌ی جنگ علیه کارگر ترک می‌کند، برده‌ی مزدی عربستانی را مامور بمباران کارگر نفرین‌شده‌ی یمنی می‌گرداند، کارگران عرب را در مقابل توده‌ی کارگر ایرانی به صف می‌کند. جنگی را که جنگ گُل بورژوازی علیه گُل ماست، جنگ کرد و ترک و فارس و عرب و افغان می‌سازد. جنبش کارگری ایران در این دهشت‌زار آفریده‌ی سرمایه‌ی جهانی، آفریده‌ی قطب‌ها و دولت‌های سرمایه‌داری، آفریده‌ی رژیم اسلامی، دولت‌های اسرائیل، آمریکا، عراق، لبنان، ترکیه، آل‌سعود؛ «آل»‌های جوراجور سرمایه‌داری اتحادیه‌ی اروپا، چین روسیه و گُل بورژوازی، می‌تواند نقشی سترگ و تاریخی ایفا کند. می‌تواند در ادامه‌ی مبارزات تا حال و بر بلندای پیش‌رفتن‌ها و دستاوردهای تا کنونی‌اش، همه‌ی قوای خود را برای شکستن بن‌بست فرساینده و فاجعه‌بار سر‌راهش بسیج کند. می‌تواند دست به کار آمادگی، تدارک، تجهیز و سازمان‌یابی شورایی سراسری همه‌ی توده‌های خود برای تصرف واقعی چرخه‌ی کار و تولید، خارج‌سازی گُل مراکز کار و تولید از سیطره‌ی قدرت سرمایه‌داری و تسلط بر سرنوشت کار و تولید و زندگی خویش شود. جنبش کارگری ایران در این گذر می‌تواند الگو و سرمشق بسیار اثرگذاری برای گُل توده‌های کارگر هم‌زنجیر خود در سراسر خاورمیانه و جهان شود، خود را از محدوده‌ی جنبش کارگری ایران فراتر

ببرد، پیش‌گام هم‌پیوندی، هم‌سنجی و هم‌رزمی شورایی گُل طبقه‌ی کارگر منطقه گردد. برای به صف شدن همه‌ی کارگران منطقه در برابر بورژوازی منطقه و جهان تلاش نماید.

همه‌ی این‌ها در گرو آنست، که توده‌های کارگر ایران به جای آن‌که خود را کارگر این و آن مرکز کار، کارگر این و آن صاحب سرمایه‌بینند، هم‌صدا، هم‌پیوند، واقعی، به طور عملی و جنبشی، خود را طبقه‌ی کارگر به حساب آورند. به جای پیش‌کشیدن این خواست و آن انتظار در این و آن محل فروش نیروی کار، آماده‌ی پیکار سراسری در سنگر گُل طبقه‌ی کارگر علیه سرمایه‌داری شوند. به جای تقلا برای تحمیل این و آن خواست محقر بر سرمایه‌داران، راه‌تدارک، تجهیز، تسلیح و سازمان‌یابی شورایی خود برای تسلط بر سرنوشت کار و تولید و زندگی را پیش‌گیرند.

آذر ماه ۱۳۹۸

اگر برای «نگاه» مقاله می‌نویسید، توجه کنید که این نشریه:
 - در رد یا قبول مطالب آزاد است.
 علت پذیرفته نشدن مطلب به اطلاع نویسنده‌ی آن فواید (رسید)؛
 - فقط مقالاتی را درج می‌کند، که برای این نشریه - و نه نشریات یا سایت‌های اینترنتی دیگر - فرستاده شده باشند؛
 - در تلفیص مطالب آزاد است. اگر نمی‌خواهید مطالب شما تلفیص شود، متما این را قید کنید؛
 - تنها مقالات و نوشته‌های دارای امضا را برای چاپ انتخاب می‌کند؛
 - نسخه‌ی (ارسالی را پس نمی‌فرستد)؛
 - مطالب ترجماتی تنها در صورتی درج می‌شوند، که یک نسخه از اصل مطالب هم ضمیمه باشند؛



جمجمه های سوراخ و ورقه که برگشت!

مقدمه

وقایع آبان ۹۸، رابطه‌ی مردم با جمهوری اسلامی را برای همیشه تغییر داد. اکنون دیگر روشن است که حکومت، طرح سرکوب اعتراض به گرانی بنزین را پیش از اعلام خبر تدارک دیده بود. با فشار فزاینده‌ی گرانی و کاهش قدرت خرید مردم در سال‌های اخیر طبعاً این خبر بی‌اعتراض نمی‌توانست بگذرد. در عین حال، اعتراضات جاری در عراق و لبنان بر زمینه‌ی تهدیدها و منازعات ایران با عربستان و اسرائیل، حکومت ایران را چنان از وحشت نوعی انقلاب مخملی و تویتری/فیس‌بوکی به افلاس و جنون کشاند، که حتی خودی‌هاشان هم مات و مبهوت شدند. حکومت اسلامی برای این که ابتکار عمل را در دست خود داشته باشد، نه فقط نیروی سرکوب خود را با سلاح سنگین و سبک و لباس شخصی و پاسدار و بسیج و... تماماً آماده کرده بود، بلکه حتی در برخی جاها معترضین را به محلی که خود تدارک دیده بود کشاند. و مردم معترض را شوکه و غافل گیر کرد.

اوباش حکومتی، یکی پس از دیگری، به یاوه گویی افتادند و از تجربه‌شان از «جنگ جهانی» گفتند و با واکنش‌های سخیفانه‌ی خود نشان دادند که نه برای این جنایت آشکار توضیحی دارند و نه حتی می‌توانند تظاهر کنند که وضعیت عادی است. و صد البته وضعیت عادی نیست. جمهوری اسلامی بر لب پرت گاه است و مساله دیگر بر سر بنزین نیست. بر سر هست و نیست حکومتی است، که زندگی میلیون‌ها نفر را به گرو گرفته است، تا اهداف ارتجاعی و ضد انسانی خود را به هر قیمتی متحقق کند. تقلاً برای تفهیم جامعه به این که دست نیروهای خارجی در کار بود،

فقط یاوه گویی ناشی از تب مرگ است. مردم در چهری وحشت زده‌ی حکومتیان، قدرت خود را دیدند. و این لازم بود!

بعد از آبان فونین: رهبری و آینده

جنبش اعتراضی آبان ۹۸، که قطع امید از جناح‌های حکومتی را در بلوغ دو ساله‌ی خود پس از دی ماه ۹۶ تجربه کرده بود، بر شانه‌ی «حاشیه‌نشینان» جامعه عروج کرد. و در همین عروج، نشانه‌هایی از نوع تقابل آتی خود با حکومت را نشان داد: تعرض به بانک‌ها، نهادهای دولتی و مذهبی. بسیاری از رسانه‌ها و ناظران و تحلیل‌گران گفته‌اند، که علی‌رغم فشارهای موجود بر دولت ایران، اما به دلیل فقدان رهبری احتمال این که این اعتراضات بتواند منجر به تغییرات اساسی‌ای در ایران شود، کم است. و این در حالی است، که جمهوری اسلامی برای مقابله با اعتراضات یا آن‌ها را چپ و راست به آلترناتیوهای موجود در خارج وصل کرده و مهر امنیتی زده است؛ و یا با دستگیری فله‌ای معترضین در صحنه و چسباندن اتیکت «رهبر»، تلاش کرده که گسترش حرکت را سد کند. واقعیت البته نه این است و نه آن.

تاریخا اصیل ترین مبارزات مردمی متکی بوده است به خواست‌های کنکرت و واقعی برآمده از واقعیت زندگی مردم و بر شانه‌ی «حاشیه‌نشینان». و رهبری چنین اعتراضات اجتماعی‌ای نیز عموماً در دل همان اعتراض و در صحنه‌ی همان مبارزه ساخته شده است. امروز با تغییر تعیین کننده‌ای که در رابطه‌ی دولت با جامعه افتاده، زمینه برای شکل‌گیری چنین رهبری‌ای فراهم تر شده است. این جنبش اصیل برای تداوم حرکت خود نیاز دارد، که به جای این که از فرط

و فور خود «رهبر» خوانده‌ها به مضیقه بیفتند، پلا تفرم خود برای تغییر را در مقابل جامعه قرار دهد و رهبران برخاسته از این مبارزه را مامور پیش‌برد و تحقق آن کند.

حتا اگر اعتراضات گسترده‌ی جاری فروکش کند، مادام که پایه‌های مادی آن در جامعه حل نشده باشند، پس از هر خاموشی، با قدرت و تجربه‌ی بیش تری به صحنه باز خواهد گشت. و هر کدام از این توقف‌های مقطعی فُرجه‌ای است برای اندیشه و عملی کارساز، برای توسعه و تعمیق جنبش اعتراضی جاری. توسعه و تعمیق جنبش اعتراضی را نه صرفاً با دیدگاه‌های ایدئولوژیک، و نه صرفاً با پراگماتیسم سیاسی، می‌توان تأمین کرد. تنها با پاسخ روشن و رادیکال به معضلات ریشه‌ای جامعه است، که می‌توان گارد محکمی در مقابل همه‌ی جانوران رنگارنگ نظم سرمایه داری ایجاد کرد. بحث تنها بر سر شکل حکومت جمهوری/سلطنت، مذهبی/سکولار... نیست. بحث بر سر یک استراتژی تمام و کمال است، که برای همه‌ی عرصه‌های زیست یک جامعه‌ی هشتاد میلیونی پاسخ داشته باشد و متضمن اجرا و تحقق همه‌ی خواست‌هایی شود که مردم به جان آمده را به خیابان‌ها کشانده است.

در تمام طول تاریخ مدرن جامعه‌ی ایران، همواره شکل‌گیری حرکت‌های توده‌ای زمینه‌ساز قدرت گرفتن جریانات متعلق به طبقات دارا در جامعه بوده‌اند. برای ختم این دور باطل کافی نیست، که اعتراض کنیم. لازمست به دقت بدانیم، که چه می‌خواهیم و چه نمی‌خواهیم. لازمست روح زمانه را بشناسیم، و بدانیم تغییرات مورد نیاز جامعه را چگونه می‌توان متحقق کرد؟ ابزار و راه‌های

متحقق کردن آن چیست؟ دوستان مان کدامند و چه کرده‌اند؟ علاوه بر حکومتی که زندان می‌کند و از کشته پشته می‌سازد، کدام نیروها می‌توانند دوباره جامعه را به همان مدار سابق بازگردانند؟ اگرچه هر سنت سیاسی پاسخ‌های تاریخی خود را به این مساله دارد، اما به روز شدن سنت‌های سیاسی، انطباق آن‌ها با جامعه و حتا صیقل یافتن همین دیدگاه‌ها و روی کردها در شرایطی متفاوت، از ضروریاتی است که چشم‌پوشی از آن‌ها می‌تواند به بهای سنگینی تمام شود. اعتراض کف خیابان نیز محل ابراز وجود همه‌ی این سنت‌های سیاسی است و رهبری پروسه‌ی تحول در جامعه، از درون همین اعتراضات و پاسخ به مسایل اش شکل می‌گیرد. علی‌رغم وجود اعتراضات مردمی و تغییر فضای سیاسی، خطر اضمحلال و فروپاشی جامعه‌ی ایران، هنوز خطری واقعی است و به اشکال مختلف از جانب نیروهای سیاسی طرح می‌شود. از این رو، لازم است توجه کنیم که هر تحولی در ایران باید هم به خشتی کردن بحران آفرینی‌های خود حکومت اسلامی و دیگر هم‌کیشان و رقیبان منطقه‌ایش، و هم به دخالت‌های آمریکا و ناتو و روسیه و چین... عطف توجه داشته باشد. قدرت‌های بزرگ جهان اغلب جنگ‌هاشان را در خاک دیگران می‌کنند. این صحنه را باید صاحب شد، تا نکتت حکومت اسلامی باعث نشود که جامعه‌ی ایران عرصه‌ی تاخت و تاز گرگ‌های درنده‌ی جهان سرمایه و نایبان مکتلا و مَعْم طبقات دارا شود. تنها راه سد کردن چنین امکانی، اشغال این صحنه با حضور پُر قدرت و متشکل خود مردم است. نقطه عطف حاضر، کُل جامعه و نمایندگان سنت‌های سیاسی اش را در مقابل این سؤال مهم قرار می‌دهد که جزیی از سناریوی ادامه‌ی اضمحلال هستند یا جزیی از سناریوی فراتر رفتن از شرایط حاضر و گشودن دریچه‌ای بر خلاصی از این نکتت شوم.

آلترناتیو: بازسازی یا ادامه‌ی تفریب

چهل سال حکومت مذهبی در ایران، دوره‌ی توسعه‌ی اجتماعی طبقه‌ی سرمایه‌دار ایران بوده است. بر خلاف دیدگاه‌هایی که مذهب و متعلقات آن را به دلیل تعلق تاریخی به دوره‌های پیشامدرن، ناتوان از توسعه‌ی سرمایه‌داری می‌دانند؛ توسعه‌ی سرمایه‌داری هیچ تناقضی با «مرد خدا» بودن حاکمان ندارد. چه این حاکمان آیت‌الله‌های شیعه و

سنی باشند یا لشکر شاهزادگان (عربستان)؛ احزاب دموکرات مسیحی اروپایی باشند یا محافظه‌کاران کاتولیک در آمریکای لاتین... اگر اصلاحات ارضی در دهه‌ی چهل شمسی حلقه‌ای مهم از توسعه‌ی مناسبات سرمایه‌داری در ایران بود، قدرت گرفتن حکومت اسلامی و تمرکز تمام و کمال آن‌ها بر توسعه‌ی همه‌ی نهادهای مورد نیاز طبقه‌ی سرمایه‌دار، بستن کامل این سیکل بود. توسعه و گسترش نظام سرمایه‌داری را با نهادها و قوانین و روابط و مناسبات اش توضیح می‌دهند، نه صرفا با ایدئولوژی و فرهنگ، یا نوع لباس پوشیدن و آداب معاشرت و طهارت طبقه‌ی حاکم! درست است که میان سرمایه‌داری بودن جامعه‌ی فرانسه و سوئد با ایران و اردن و شیخ‌نشین‌های دیگر خلیج فارس تفاوت هست، اما این تفاوت تنها ناظر بر این اصل است که رشد و توسعه‌ی ناهماهنگ در کشورهای مختلف، پیش شرط تداوم نظام سرمایه‌داری در مقیاس جهانی است. گسترش سرمایه در مقیاس جهانی، که در دو سه دهه‌ی گذشته تا دورترین نقاط جهان هم رسیده، همواره چنین عدم توازنی را ایجاد کرده است. هم فرانسه و سوئد با دموکراسی پارلمانی شان حکومت سرمایه‌داری هستند و هم سلطنت عربستان و اردن، یا حتا انواع شیخ‌نشین‌های خلیج فارس که تاریخا نقشی جز پادویی انگلیس و آمریکا نداشته‌اند و تنها از برکت وجود کارگران مهاجر است، که به «جامعه» تبدیل شده‌اند. در اعتراضات دانش‌جویی در آذر ماه و در حالی که هنوز شمارش کشته شده‌گان آبان در جریان بود، مقایسه و یا در یک ردیف قرار دادن فرانسه، ایران و شیلی... موجب آزرده‌گی عده‌ای شد. مدافعان سلطنت و انواع مشروطه‌خواه و جماعت «فرشگرد»، که خواب‌های طلایی برای نشستن دور خوان یغمای بازار ایران را می‌بینند، هم از مقایسه‌ی سرمایه‌داری ایران و فرانسه و شیلی و... آزرده شدند و هم از اعتراض به کارکرد سیاست نئولیبرالی. (۱) اینان تصور می‌کنند که اتخاذ سیاست نئولیبرالی توسط حکومتی که دزد و غارت‌گر است، ممکن نیست. و به خصوص اگر حکومت دزد و غارت‌گر باشد، دیگر سرمایه‌دار و یا متعلق به جهان «مدرن» نیست! اگر تا کنون این خبر اشاعه‌ی زیادی نیافته بود، لاقال پس از گرانی بنزین و کشتار آبان دیگر رو شده است که جمهوری اسلامی از اوایل سال ۲۰۱۸ باید به خواست صندوق

بین‌المللی پول، یارانه‌ی سوخت را حذف می‌کرد. (۲) و علت به تعویق انداختن آن، نه عدم تناسب روی کرد نئولیبرالی با حکومت آیت‌الله‌ها، بلکه تشخیص مقطعی بود که بتوان بهترین امکان را برای مَهار اعتراضات داشت. در این جبهه از مخالفین حکومت اسلامی، دو دسته با پیشینه‌ی متفاوت وجود دارند. یکی جماعت فرشگردی و تکنوکرات‌های مدافع جلیسم است، که عموما تا چندی پیش جزو اصلاح‌طلبان حکومت اسلامی بودند که هیچ‌گاه به رتبه‌ی «خودی» ارتقا نیافتند. و دیگری دستجات مختلف از وابستگان و مریدان نظام سلطنتی. برآشفتگی جبهه‌ی سلطنت و مشروطه و رژیم چنچ... از «ایران، فرانسه، شیلی...» از این روست که افق سیاسی آن‌ها از قضا اشغال همان صحنه‌ها و عرصه‌هایی است که تصور می‌کنند بیش‌تر شایسته‌ی آنان است تا آیت‌الله‌ها و آقازاده‌ها. از دیدگاه متخصصین «دموکراسی» لیبرالی، مشکل اینست که جمهوری اسلامی در تخصیص منابع و امکانات برای گسترش پایه‌های طبقه‌ی حاکم عموما آقازاده‌ها و خودی‌ها را دیده است و این جماعت «با فرهنگ»، «مدرن» و «تحصیل‌کرده» را از این دایره بیرون گذاشته است. از سمت و سوی این جبهه، این جدی‌ترین استدلالی است که می‌توان بر آن مکث کرد. اما بحث دموکراسی در این جا ربطی به جامعه ندارد. شاهزاده در کوله‌بار به ارث برده‌اش نخواهد توانست نشانی از دموکراسی برای مردم و یا حتا فراتر از هزار فامیل مشهور پیدا کند. درک و تصور اصلاح‌طلبان - داخلی و خارجی - از دموکراسی نیز چیزی بیش از این نیست. حکومت اسلامی در اجرایی کردن خصوصی سازی‌ها به این تکنوکرات‌ها توجه نکرده و «دموکراسی» را زیر پا گذاشته است. این هسته‌ی اصلی درد این جماعت است. ادعای دایر کردن حکومتی دموکراتیک از سوی اینان، هیچ ربطی به دموکراسی برای ۶۰ میلیون مردمی که زیر خط فقر زندگی می‌کنند، ندارد. این داعیه تنها قرار است ناظر بر تامین «حق» این بخش از طبقه‌ی سرمایه‌دار ایران باشد. و البته مفهوم سرمایه‌داری و نئولیبرالیسم چنان با فقر و جنگ و مصیبت و ناامنی تداعی شده است، که کسی نمی‌خواهد به این نام نامیده شود. و به جای آن باید از «دموکراسی» به معنی حق رقص و پایکوبی و عرق‌خوری... گفت، که معلوم نیست وقتی حقوقات را نمی‌پردازند، شکم‌ات گرسنه است و خانه‌ی

حصیری ات تا نیمه در فاضل آب نشسته است، جز به خشم و نفرت از بانیان این وضع، چه پای داری که باید بر زمین بکوبی؟! جبهه‌ی سلطنت و بازماندگان اصلاح طلب با تشکیل پروژه‌ی «فرشگرد» می‌خواستند بگویند که به شکلی «مسئولانه و تخصصی»، مشغول تدوین برنامه‌های دولت‌شان هستند. ولی تا به امروز - با چشم پوشی از شکافی که در صفوف‌شان افتاد - کسی ندیده است که حتا در حیطه‌ی تخصص دانش‌گاهی‌شان از برنامه و راه‌حل‌های اثباتی برای ختم فقر و نابرابری در جامعه بگویند. توجه کنید: ختم فقر و نابرابری و نه مدیریت جامعه! اگر فقر فزاینده و شکاف طبقاتی به عنوان یکی از مهم‌ترین و عاجل‌ترین معضلات جامعه‌ی ایران، جایی در برنامه‌ی این جبهه از اپوزیسیون ندارد،

را در اختیار بگیرند. و در عین حال، مذهب همان جرثومه‌ای است که خدایانش به شاهان هم ماموریت‌هایی بر گره‌ی خاک داده‌اند! تعیین تکلیف با آلت‌رناتیو‌هایی از نوع مجاهدین - که مساله‌شان فقط رفتن ولایت فقیه است - و سلطنت خواهان، فرشگرد و... از زاویه‌ی برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی‌شان و پاسخ احتمالی‌شان به معضل شکاف‌های طبقاتی و عدالت اجتماعی نیست. این دسته از نیروهای سیاسی از آن‌جا که به دلیل قرار گرفتن در راستای برنامه‌های آمریکا، عربستان و اسرائیل تعلق خود را به چشم‌انداز / آلت‌رناتیو جنگ و کشتار، درگیری‌های فرقه‌ای و مذهبی، و اتحادهای ارتجاعی در منطقه نشان داده‌اند، در پروژه‌ی بازسازی جامعه‌ی ایران نقش مثبتی نمی‌توانند داشته باشند. جمهوری اسلامی

فعال‌تری در خدمت گسترش قدرت طبقه‌ی سرمایه‌دار باشد. فلاکت و فجایعی که در اثر این روی‌کرد حاصل شد، تنها به دلیل حذف و یا کاهش سیاست رفاهی نبود (۳)، بلکه اساسا به دلیل این بود که دولت در نقش‌گذاره‌بند بالای سر جامعه دست سرمایه‌دار را در چلانیدن و چابیدن جامعه باز گذاشت. روی‌کرد نئولیبرالی به مجموعه‌ای از اقدامات در زمینه‌های مختلف اطلاق شده است. خصوصی‌سازی‌های وسیع، مقررات‌زدایی در بازار کار، رواج کارهای موقت و قراردادی، تحدید حقوق اتحادیه‌ای، بی‌توجهی مطلق به محیط زیست، سیاست‌های پولی منطبق با شروط نهادهای مالی بین‌المللی و حتا به کار گرفتن ارتش خصوصی، آن‌جا که منافع سرمایه‌حکم می‌کند، از دیگر کارکردهای این



تعیین تکلیف با آلت‌رناتیو‌هایی از نوع مجاهدین - که مساله‌شان فقط رفتن ولایت فقیه است - و سلطنت خواهان، فرشگرد و... از زاویه‌ی برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی‌شان و پاسخ احتمالی‌شان به معضل شکاف‌های طبقاتی و عدالت اجتماعی نیست. این دسته از نیروهای سیاسی از آن‌جا که به دلیل قرار گرفتن در راستای برنامه‌های آمریکا، عربستان و اسرائیل تعلق خود را به چشم‌انداز / آلت‌رناتیو جنگ و کشتار، درگیری‌های فرقه‌ای و مذهبی، و اتحادهای ارتجاعی در منطقه نشان داده‌اند، در پروژه‌ی بازسازی جامعه‌ی ایران نقش مثبتی نمی‌توانند داشته باشند. جمهوری اسلامی چهل سال است مشغول همین کارهاست!

باید عطای باقی پژوهش‌هاشان را به لقایش بخشید. انتظار برنامه‌ای برای عدالت اجتماعی از این جبهه موضوعیتی ندارد. رضا پهلوی، وارث میراثی است که با همه‌ی دم و دستگاه حکومت و سلطنت‌اش تاریخا در پروار کردن آیت‌الله‌ها نقش بسزایی داشته است. ایشان در جریان اعتراضات آبان ماه ابراز نگرانی هم کرد، از این که مبدا خشونت‌های رایج باعث آسیب دیدن اعتقادات مذهبی جامعه شود! در جبهه‌ی سلطنت طلب و فرشگرد و اصلاح طلب دیروز، نهاد مذهب کماکان بسیار مهم است. نه برای این که شهروندان هر جامعه در انتخاب داشتن و یا نداشتن مذهب آزادند. مذهب همان نهادی است، که به حاکمان امروز امکان داده تا ثروت و امکانات جامعه

چهل سال است مشغول همین کارهاست! **داستان نئولیبرالیسم در ایران** بحث‌هایی پیرامون نئولیبرالیسم در اعتراضات این دوره مطرح شده است، که در موارد بسیاری مَهر و نشان اطلاع ناکافی از این مقوله، جایگاه آن در جهان سرمایه‌داری و حتا عمل کرد آن در ایران دارد. سیاست و یا روی‌کرد نئولیبرالی در ده‌های گذشته و در یک مقیاس جهانی اساسا ناظر بر گسترش قدرت طبقه‌ی سرمایه‌دار بوده است با تاکید بر نقش دولت. دولت از دیدگاه کاپیتالیسم اصولا نمی‌بایست دخالتی در بازار کند؛ اما نیازهای جهان سرمایه، خصوصا پس از بحران نفت (۱۹۷۳) که به قولی مادر همین بحران جاری نیز هست، ایجاب می‌کرد که دولت با نقش

سیاست بوده است. روی‌کرد نئولیبرالی پس از «معجزه‌ی شیلی» به بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین نیز توسعه یافت. تحدید امکانات و سیاست‌های رفاهی در کشورهای اروپایی - غربی و مرکز - نیز با الهام از همین سیاست‌ها بوده است. علاوه بر کشورهای اروپایی حتا آفریقا، چین، روسیه و کشورهای جنوب شرق آسیا (ببرهای آسیا) نیز که ساختار اقتصادی و البته سیاسی و اجتماعی متفاوتی داشتند هم به اشکال مختلف عرصه‌ی به کارگیری این روی‌کرد شدند. (۴) این مساله علاوه بر این که خود گواهی بر هم‌سرنوشتی نظام سرمایه در اقصا نقاط جهان است، در عین حال نشان می‌دهد که اتخاذ این روی‌کرد بسته به شرایط و جغرافیای سیاسی کشورها چه اشکال متفاوتی را توانسته به خود بگیرد



و روشن است که عوارض اجتماعی آن هم البته در کشورهای مختلف متفاوت بوده است. در ایران، مقررات زدایی گسترده‌ای در بازار کار در ابتدای دوره‌ی اصلاح طلبان صورت گرفت، که هنوز هم طبقه‌ی کارگر ایران از زیر بار آن پشت راست نکرده است. مساله‌ی خصوصی سازی‌ها نیز یکی دیگر از وجوه سیاست نئولیبرالی است، که در تلفیق با مقررات زدایی بازار کار جهنم فعلی را بر ۶۰ میلیون مردم ایران تحمیل کرده است. تاثیرات نقش دولت برای گسترش قدرت طبقه‌ی سرمایه‌دار از جمله از طریق خصوصی سازی‌ها (علی‌رغم هر نقدی به نحوه‌ی اجرای این مساله) به قدری روشن است که نیازی به اثبات ندارد. از تاراج جنگل‌ها، زمین‌ها و منابع طبیعی... ما فقط عوارض آن را تا جایی که در زندگی روزمره رو شده است می‌بینیم. «خصولتی» نامیدن این خصوصی سازی‌ها، ذره‌ای از این واقعیت کم نمی‌کند که عبا و عمامه / چادر و چاقچور حاج آقاها و حاج خانوم‌ها مانعی برای اتخاذ سیاست‌های رایج جهان سرمایه در خدمت گسترش طبقه‌ی حاکم نیست.

اتخاذ سیاست‌های نئولیبرالی در پاره‌ای عرصه‌ها از جانب حکومت اسلامی، اولاً به این معنا نیست که اقتصاد ایران تماماً نئولیبرالی است. و ثانیاً کسانی که تصور می‌کنند سیاست نئولیبرالی نمی‌تواند جایی در حکومت آخوندی داشته باشد، احتمالاً ریگی به کفش دارند: اینان یا از این که از این خوان یغما بی بهره مانده‌اند، در خشم‌اند مثل سلطنت طلبان، فرسگردی‌ها و اصلاح طلبان مهاجرت کرده؛ و یا درک بسیار نازل و سطحی‌ای از کارکرد نظام سرمایه دارند. بسیار ساده لوحانه است که تصور کنیم نئولیبرالی نامیدن بخش‌هایی از سیاست‌های اتخاذ شده توسط جمهوری اسلامی، مدالی به سینه‌ی این حکومت خواهد بود. کاپیتالیسم روزی نیازمند «انقلاب سفید» و «طرح مارشال» و بازسازی پس از جنگ است برای تحکیم قدرت خود؛ و روز دیگر محتاج پا دادن به حکومت عصر حجری آیت‌الله‌ها و یا تخریب یکی پس از دیگری کشورها (عراق، لیبی، سوریه، افغانستان و...). برای اتخاذ سیاست نئولیبرالی هم می‌توان دولت فرانسه و سوئد بود، و هم می‌توان جمهوری اسلامی بود و این سیاست را در راستای اهداف خود به کار برد و توجیه و کلاه شرعی اش را هم در شرع مقدس پیدا کرد.

ناکارآیی نئولیبرالیسم، تداوم بحران و افزایش شکاف طبقاتی

علی‌رغم خدمت شایسته‌ی روی کرد نئولیبرالی به گسترش قدرت طبقه‌ی حاکم و انباشت سرمایه در سطح جهانی، اما قریب یک دهه است که از ناکارایی آن سخن گفته می‌شود. نه برای این که قدرت طبقه‌ی سرمایه‌دار کاهش یافته است؛ نه برای این که خرج دولت‌ها در تامین رفاه اجتماعی بالا رفته است؛ نه برای این که سرمایه‌ی مالی با گسترش افسانه‌ای خود گوش هر دولت متمرذی را می‌تواند به راحتی بیچاند؛ بلکه به این دلیل که این روی کرد نیز نتوانست سرمایه‌ی جهانی را از بحران دهه‌ی اخیرش خلاص کند. اتخاذ سیاست تعرفه‌ی تجاری (که تماماً در مقابل گلوبالیزاسیون است)، عروج احزاب و دستجات راسیست و اولترا راست، گسترش نارضایتی عمومی در بسیاری از کشورها خصوصاً علیه همین دسته سیاست‌ها، تعمیق فاجعه‌ی محیط زیست، «مرگ مغزی» ناتو، خطر مداوم جنگ... از مولفه‌های تداوم این بحران هستند. و همه‌ی این‌ها زمین ساز اعتراضاتی هم از درون سیستم شده است. نوعی از اعتراض، که کل معضلات جهان را به اتخاذ سیاست نئولیبرالی فرو می‌کاهد: می‌توان موافق سرمایه‌ی صنعتی بود و گناه مصائب موجود را بر گردن سرمایه‌ی مالی، کازینویی و بازار سهام گذاشت؛ می‌توان به کارناوال نجات محیط زیست پیوست و تنها اقداماتی را پذیرفت، که در آن سودآوری سرمایه تضمین شده باشد. و در رادیکال‌ترین حالت، و آن‌جا که جامعه تجربه‌ی رفاه اجتماعی را دارد، می‌توان در رویای بازگشت دولت رفاه، دولت‌های علیل و عقیم را نصیحت کرد که بر کنترل بانک‌ها، فرارهای مالیاتی و پول شویی متمرکز شوند. اگرچه بسیاری از این مولفه‌ها مربوط به جوامع اروپایی است، اما حتا در ایران هم این نوع روی کرد نمایندگان خود را دارد. داشتن سیاست‌های روشن در زمینه‌های فوق البته مهم است، اما مهم‌تر اینست که هر نیروی سیاسی‌ای که بخواهد در راس جامعه قرار بگیرد، مستقل از هر درک و استنباطی از روی کرد نئولیبرالی، بتواند راه مقابله با عوارض سیاست‌های فی‌الحال اتخاذ شده - و یا آن‌ها که احتمالاً پیش می‌آید- را در مقابل جامعه به صراحت به بحث بگذارد.

آلترناتیو: نیروهای جمهوری فوآه، بازسازی یا ادامه تفریب؟

در این زمینه باید بخشی از اپوزیسیون ایران را که تحت عناوین مختلفی ابراز وجود کرده‌اند، ولی عموماً با تاکیده‌های مختلف بر جمهوری و خاصیت آن (لیبرال، سکولار، سوسیال دمکرات...) شناخته می‌شوند نیز مورد خطاب و در مقابل یک سؤال مشخص قرار داد. سوای مخالفت‌های عمومی با حکومت اسلامی، وجه مشخصه‌های عام این جریانات مساله‌ی حقوق بشر و نیاز به برگزاری انتخابات دموکراتیک / رفراندوم... است. تصور این جریانات، مستقل از این که چقدر صراحتاً خود را مدافع لیبرالیسم بدانند یا نه، اینست که توحش ناشی از نئولیبرالیسم را می‌شود با روی کرد لیبرالی و دموکراسی لیبرالی حل کرد. امروز همه‌ی نهادهای سنت لیبرالی (سازمان ملل، نهادهای حقوق بشری، کنوانسیون‌های مختلف تابع حقوق بشر...) نیز در بحران بازتعریف به سر می‌برند. نه صرفاً به این دلیل که هویت خود را مدیون نظم جهان دوقطبی بوده‌اند، بلکه به این دلیل که در مقابل جنگ افروزی و قدرت افسانه‌ای سرمایه در جهان حاضر بسیار ناکارآمد شده‌اند. هم چنین مدل‌های موفق سوسیال دموکراسی هم که به همین جبهه تعلق دارند، در دهه‌های اخیر در اجرای سیاست‌های نئولیبرالی دست محافظه کاران را از پشت بسته‌اند. رشد شکاف‌های طبقاتی در سوئد، به عنوان یکی از بهترین مدل‌های دولت رفاه در طول دو دهه‌ی گذشته، یکی از بالاترین رقم‌ها در اروپا بوده است.

این جبهه از اپوزیسیون ایران نیز عموماً از انتقاد به سیستم غیردموکراتیک سیاسی و یا نوع خصوصی سازی‌ها فراتر نمی‌روند. در تقابل با این بخش از اپوزیسیون نیز سؤال مهم اینست، که آیا با در راس قدرت قرار گرفتن، توسعه‌ی دموکراسی را با توسعه‌ی خصوصی سازی‌ها به لایه‌هایی از حکومت خود تامین خواهند کرد یا راه دیگری دارند؟ با نظام اقتصادی نفت محور و بازسازی صنایع بزرگ ایران چه خواهند کرد؟ با ثروت‌های کلانی که توسط دولت جمهوری اسلامی و وابستگان آن‌ها انباشت شده، چه می‌کنند؟ شکاف طبقاتی گسترده‌ای که شیرازه‌ی جامعه را پاشانده است، از نظر اینان ناشی از چیست و راه مقابله با آن کدامست؟ اگر در بهترین حالت موفق به تشکیل یک دولت رفاه شوند، خرج رفاه را از کجا می‌خواهند تامین کنند؟ اغلب دولت‌های سوسیال دموکرات (شمال اروپا به عنوان مدل نمونه) خرج رفاه



در جامعه را از طریق مالیات به سرمایه‌های موجود و سودهای تولید شده در نهادهای خصوصی و دولتی تامین می‌کرده‌اند. و سؤال اینست که در جامعه‌ای که سیستم مالیاتی معتبری موجود نیست، در جامعه‌ای که شيرازه‌ی امور با نوع اداره‌ی جامعه و محیط زیست و داده‌های انسانی و طبیعی از هم گسیخته است، و در عین حال فقر و گرسنگی بیداد می‌کند، پروژه‌ی تامین عدالت با حفظ پایه‌های نظام سرمایه‌داری چگونه ممکن خواهد شد؟

تنها با قسم و آیه به یک حکومت سکولار یا لیبرال، تضمین انتخابات آزاد و یا با گفتن این که ایران، فرانسه و شیلی نیست، نمی‌توان گریبان خود را از این سئوالات مهم جامعه خلاص کرد. مسأله‌ی دموکراسی و یا حقوق بشر که وجه مشخصه این جبهه از اپوزیسیون حکومت اسلامی است، اگر قرار است گشایشی در بازسازی جامعه‌ی ایران فراهم کند، باید رتوس اصلی سیاست مقابله با شکاف‌های طبقاتی گسترده را تعریف کنند. عدم پاسخ‌گویی به این عرصه از مباحث یا ناشی از بی‌برنامگی و در نتیجه ساده لوحی و خودفریبی در جهانی پیچیده و با بحران‌های چند وجهی است، و یا ناشی از مردم‌فریبی.

کلام آخر

اول: نه فقط ایران، بلکه کل منطقه‌ی خاورمیانه در اشتیاق تغییرات اساسی به نفع توده‌ی میلیونی به بند کشیده در این منطقه می‌سوزد. تغییراتی که بتواند قدرت مردم را در جامعه تحکیم کرده و امکان بازپس‌گیری آن را محدود کند، عموماً باید در ابعاد همه‌جانبه‌ای صورت بگیرد. اما خاورمیانه، دهه‌های متوالی است که در چنگ منافع فرقه‌ای و سکتی دولت‌های ارتجاعی منطقه و در هم‌پیمانی با قدرت‌های بزرگ غربی در آتش جنگ و جنایت می‌سوزد. البته هر کشوری ویژگی‌های خاص خود را دارد و باید در همان چهارچوب برای حل کنکرت معضلات‌اش فکر کرد. اما در جهان پیچیده‌ی امروز و خصوصاً در موقعیت حاضر منطقه‌ی ما، هر تغییری در یک کشور در صورتی می‌تواند پایدار بماند که به معضلات و گره‌های کور این منطقه عطف توجه کرده باشد. و به درستی تشخیص دهد، کدام یک از نیروهای موجود در خدمت تداوم همین وضعیت هستند و کدام یک راه فراروی از آن و گشودن افق یک جامعه‌ی برابر، فارغ

از ستم و استثمار و توأم با صلح و آرامش را مهیا خواهند کرد. برای خاتمه دادن به دور باطل کشتار و قداره‌کشی حاکمان مرتجع منطقه، که تاج‌ها و عمامه‌هاشان دیری است به هم وصل‌اند، باید به جنگ فرقه‌ای و سکتی رایج و نقش مذاهب موجود در آن خاتمه داد، تا یکی از مهم‌ترین ابزارهای تجدید حیات سرمایه در این منطقه را از حیض انتفاع انداخت. این جریانات فرقه‌ای علی‌رغم طول و عرض و جغرافیاشان، همگی اجزای تداوم فلاکت و جنگ و قحطی و ناامنی در منطقه هستند.

دوم: چپ جامعه‌ی ایران نیز نیاز به بازسازی و بازتعریف خود در انطباق با مقتضیات امروز جامعه و پاسخ‌گویی به سئوالات و مباحث فوق دارد. چپ موجود (مستقل از مکان زیست و تعلق نسلی) عموماً از مطالبات برنامه‌ای خود حرکت کرده است، که محصول انقلاب شکست‌خورده‌ی ۵۷ است. امروز اما سؤال فراتر از برنامه‌هاست. تاریخ‌رفاه و عدالت اجتماعی و مبارزه علیه سودآوری سرمایه‌داری به این جبهه تعلق داشته است. اما واقعیت اینست که هر شاخه‌ای از سنت‌های سیاسی و فکری اگر نخواهند به شیوه‌ای مذهبی و ایدئولوژیکی رفتار کنند، باید در انطباق با جامعه و شرایط موجود، ایده‌ها و آرمان‌های خود را تبیین و تعریف کنند. به این معنا، چپ نیز موظف به پاسخ دادن به همه‌ی سئوالاتی است که در مقابل دیگر بخش‌های اپوزیسیون قرار می‌گیرد. بحث تنها بر سر خنثی کردن سیاست نئولیبرالی نیست، بلکه فراتر رفتن از آن و تمرکز بر نظم سودگرا و سودپرست جامعه‌ی سرمایه‌داری است. بحث حتا بر سر یک انتخاب است: کسب قدرت سیاسی، و یا تعمیق و تداوم جنبشی که پلاتفرم‌اش، پرچم مبارزه برای تغییر بنیادی جامعه است. و در هر دو حالت، بحث بر سر تعریف استراتژی همه‌جانبه‌ای است که مستقل از سرنوشت حکومت آتی در ایران، باید در میان بحث‌های موجود حاضر باشد و بتواند بر آن‌ها تاثیر بگذارد.

دسامبر ۲۰۱۹

یادداشت‌ها:

۱- روی کرد نئولیبرالی، مجموعه سیاست‌های اقتصادی‌ای بود که ابتدا در شیلی (زمان پینوشه) به قصد توسعه‌ی اقتصادی در این کشور و تقریباً هم‌زمان توسط مارگارت

تاچر در جریان اعتصابات معدن چیان اتخاذ شد. هسته‌ی اصلی در اتخاذ چنین سیاستی، توسعه‌ی قدرت طبقه‌ی حاکم بود. و برای تحقق این امر، از جمله لازم بود که دولت نه فقط در قبال جامعه مسئولیتی نداشته باشد (چیزی به عنوان نام جامعه وجود ندارد - تاچر)، بلکه نقش فعالی در توسعه‌ی قدرت طبقه‌ی سرمایه‌دار ایفا کند. نئولیبرالیسم در حقیقت بروز کردن ایده‌ی اصلی کاپیتالیسم، مبنی بر عدم دخالت دولت در بازار، بود. و فراموش نکنیم که تنها دوره‌ای که دولت به درجات مختلف در حیطه‌ی اقتصاد دخیل شده بود، دوره‌ی جنگ سرد است که در تاریخ سرمایه استثنا خوانده می‌شود.

۲- از سایت صندوق بین‌المللی پول:

www.imf.org/en/News/Articles/2019/03/2019pr-18114iran-imf-executive-board-concludes-article-iv-consultation-2018

۳- دولت رفاه نیز مانند نئولیبرالیسم معانی مختلفی دارد. مدل دولت رفاه در شمال اروپا، که همیشه به عنوان نمونه مثال زده شده است، خود بسته به این که ابتکارش به دست کدام سنت سیاسی بوده، محتوای متفاوتی داشته است. اما نکته‌ی مشترک در میان همه‌ی این انواع دولت رفاه، اینست که این سیستم نه ناشی از خوش‌نیتی سرمایه‌داران این بخش از جهان است و نه ناشی از دموکراتیک بودن دولت‌هاشان. رفاه، دموکراسی و برخورداری از حقوق اجتماعی مردم فقط و فقط محصول مبارزات خودشان و قدرت متشکل‌شان برای تحمیل این خواست‌ها به حکومت‌های خوب و بد سرمایه‌داری بوده است. اتخاذ سیاست‌های رفاهی، نه برای سهم کردن مردم در منابع جامعه، بلکه برای تضمین قدرت دولت‌ها در دوره‌ی جنگ سرد بود که تهدید حکومت شوروی، تهدیدی واقعی بود.

۴- توسعه‌ی اقتصادی در جنوب شرق آسیا و مشخصاً در بیره‌های آسیا (تایوان، هنگ‌کنگ، سنگاپور و کره‌ی جنوبی) که رشد بالایی را در دهه‌ی ۷۰ و ۸۰ مسیحی نشان داده بود، اساساً بر مبنای مدلی از توسعه صورت گرفت، که صادرات و یا تولید برای صادرات در مرکز آن بود. اما حتا در همین منطقه نیز وقتی منحنی سود در اواخر دهه‌ی ۹۰ سیر نزولی را نشان داد، از جمله توسل به همین روی کرد نئولیبرالی در انطباق با شرایط این کشورها بود که راه حل تشخیص داده شد.



نبردهای طبقاتی کارگران ایران در دوره های مختلف

چاره اندیشی طبقاتی ضد کار مزدی داشتند، اگر بارقه های سرمایه ستیزی خودپوی آن ها زیر فشار وارونه پردازی ها و تحریفات کمونیسم خلقی و اردوگاهی تسلیم سیاهی و خاموشی نشده بود، مسلما برای حل معضل روز مبارزه ی خویش راه خانه ی هم زنجیران را پیش می گرفتند؛ هم چنان که در عرصه های دیگر هم باید کارهایی متفاوت با پراکسیس روز خود می کردند. اما آن ها چنین نمودند. جلوداران، کمیته نشینان و سندیکابانان آن ها، کسانی مانند زنده یاد یدالله خسروشاهی و دیگران، به جای این کار راه خانه ی طالقانی را پیش گرفتند. از او کمک خواستند و طالقانی آنان را به سرمایه داران بازار تهران، به فاشیست ترین، کارگرستیزترین و ضد کمونیست ترین حلقه ی ارتجاع پان اسلامیتی بورژوازی، به دار و دسته ی موسوم به «موتلفه» ارجاع داد. کمیته نشینان، بیرق مبارزه پرولتاریا در دست، برای این که با رژیم شاه مبارزه کنند، دست توسل به آستان ارتجاع حمام خون سالار پان اسلامیتی بورژوازی دراز کردند. اقدام رعب انگیزی که مورد استقبال زعمای بازار تهران و دار و دسته ی اختاپوسی موتلفه قرار گرفت. جماعت مذکور، وعده ی مساعد دادند و «مهدی عراقی» را به عنوان مسئول حل و فصل ماجرا تعیین کردند. عراقی نیز با توافق سندیکای هماهنگ کننده فعالیت کمیته های اعتصاب کارگران نفت به عضویت این سندیکا در آمد! و در راس مبارزات نفت گران قرار گرفت! تا قبل از تماس مستقیم و سازما یافته ی «سندیکای سراسری کمیته های اعتصاب کارگران شرکت نفت» با سرمایه داران بازار و حلقه ی اطرافیان خمینی، جنبش کارگری ایران با این که از زمین و آسمان توسط ارتجاع فاشیستی اسلامی بورژوازی به

کمیته، بسان همه ی فعالین کارگری که بعدها کمیته های اعتصاب کارخانه ها و مراکز کار دیگر را در تهران یا شهرهای مختلف و حتا روستاها تشکیل دادند، هیچ برنامه و ایده ای برای هیچ میزان بسترسازی، کار آگاه گرانه یا حتا تماس و گفت و شنود قبلی با توده ی کارگر نداشتند. کمیته های اعتصاب و سندیکای هماهنگ کننده ی آن ها، برای توسعه، قوام و ادامه کاری بیش تر اعتصاب می کوشیدند، که ناگهان رژیم شاه دستور مصادره ی کامل دستمزدهای کارگران نفت گر و جلوگیری از پرداخت تنها ممر معیشتی خانواده های آنان را صادر کرد. کارگران زیر فشار سهمگین ترین یورش قرار گرفتند. خطر گرسنگی، فلاکت، فروماندگی از پرداخت بدهی ها و اجاره بهای مسکن و آواره شدن زن و فرزند در حاشیه ی خیابان ها، شیرازه ی زندگی آن ها را لرزاند. میلیون ها کارگر هم زنجیر این جمعیت، در آن روزها می توانستند و بسیار خوب از این آمادگی برخوردار بودند که قوت لایموت خود را با آنان و فرزندان شان تقسیم کنند. در شرایطی که هر کارگری برای نجات هر انسان مبارز زخمی و آماج گلوله های دژخیمان آریامهری، جان خویش را بی دریغ در طبق اخلاص می نهاد، تقسیم رفیقانه ی نان روزانه با نفت گران اعتصابی برای میلیون ها کارگر عاصی امری بسیار عادی و مورد استقبال بود. در همین زمینه ی مشخص، در مورد کمک به حل معضلات اقتصادی و معیشتی کارگران در حال اعتصاب نفت، دانش جویان خانواده های کارگری در عرض فقط چند روز بالغ بر دو میلیون و نیم تومان پول آن زمان جمع آوری کردند و در اختیار کمیته ی اعتصاب قرار دادند. فعالین گرداننده ی این کمیته ها و سندیکای هماهنگی آن ها اگر بارقه ای از شناخت و

درگیری کارگران بر سر دست مزد، شرایط کار و محیط کار بر علیه سرمایه داران در واحدهای کار و تولید، که عموما نیز به خیابان کشیده می شود و توده های کارگر شهرها نیز شاهد این مبارزه ی طبقاتی می گردند، جزئی از زندگی عمومی توده های کارگر شده است. گویی شعله های آتش خشم توده های کارگر، که در آبان ۹۸ نیز افروخته شد، پاسخی بود به اعتصابات بی نتیجه ی کارگران از درون واحدهای کار و تولید! نبردهای طبقاتی کارگران ایران علیه سرمایه تقریبا همواره به شورش های توده ای منجر می گردد، که نتیجه ی بلافصل آن ها تغییر موازنه ی قدرت طبقاتی در مقاطع کوتاه و ترکیب قدرت در طبقه ی حاکمه سرمایه داری در درازمدت بوده است. بررسی و نقد جنبش های کارگری ایران، روند شکل گیری شورش های توده های کارگر، پیوستگی تاریخی این شورش ها و قیام ها می تواند راه گشای ما کارگران در پروسه های آینده ی مبارزه ی طبقاتی و سعی در برون رفت از دور تسلسل شکست های تاریخی باشد. در این نوشته، قصد بررسی همه ی تاریخ مبارزه ی طبقاتی کارگران از ابتدای شکل گیری سرمایه داری و ظهور کارگران مزدی در ایران را نداریم، بلکه این بررسی را به جنبش های کارگری بعد از شکست بهمن ۵۷ محدود می کنیم.

اگر بخواهیم فشرده از پیش زمینه ی مبارزه ی طبقاتی کارگران - که به تحولاتی در ساختار سیاسی طبقه ی حاکم بورژوازی ایران انجامید - بگوئیم، مجبوریم تیتروار به روند جنبش کارگری ایران در ماه های آخر سال ۵۷ بازگردیم. کارگران پالایش گاه نفت تهران زودتر از سایر مراکز کار و تولید کشور دست به کار تشکیل کمیته ی کارخانه شدند. بنیان گذاران این

گروگان گرفته شده بود، اما سرمایه داران پان اسلامیست، به طور مستقیم، در سازمان دهی اعتصابات توده های کارگر در مراکز کار و تولید علیه رژیم شاه، جا و مکانی نداشتند و نقشی بازی نمی نمودند. ورود عراقی به سندیکای هماهنگی کمیته های اعتصاب کارگران نفت و اعلام آمادگی بورژوازی پان اسلامیست برای تامین هزینه های اعتصاب یا پرداخت مزد نفت گران، بیش از پیش دست این طیف از طبقه ی سرمایه دار را برای بیش ترین دخالت ها و امر و نهی کردن ها در جنبش کارگری و بهره گیری از آن به عنوان ساز و برگ تسخیر قدرت باز کرد. چند صباحی بعد عناصری از بورژوازی عزم جزم نمودند، که کل کارگران نفت طومار اعتصاب را درهم پیچند و به سر کار باز گردند. مهدی، بازرگان، رفسنجانی و صباغیان، از سوی خمینی، با نفت گران وارد گفت و گو شدند. دستور پیر موبد دژخیم سرمایه را با کارگران در میان نهادند و توده ی کارگر حوزه های نفتی به گونه ای ذلت بار، در اجرای دستور خمینی، به سر کار باز گشتند. جنبشی که از شروع دهه ی ۵۰، به ویژه از سال ۵۲ به بعد، با اعتصابات پُر شکوه و خروشان خود ارکان قدرت سرمایه داری را لرزانده بود، با خیزش قهرمانانه و خون بارش در پهنه ی سرپناه سازی در حاشیه ی شهرهای بزرگ و بیش از همه جا در تهران، ابعاد میدان داری سرمایه ستیزانه ی خودجوش خود را وسعت بخشیده بود، در محله های مسکونی شهرها و روستاها برای بهبود شرایط زندگی و حصول حداقل امکانات «رفاهی» علیه حاکمان روز سرمایه شوریده بود، جنبشی که اکنون روزهای تدارک یورش به پادگان ها و زرادخانه ها و دژهای قدرت یکی از بربرمنشانه ترین رژیم های سرمایه را پشت سر می نهاد، آری این جنبش در چنین موقعیتی، حین عبور از چنین گذرگاهی، زیر فشار سردرگمی، فروماندگی و گم راه رفتن های سالیان دراز، قدم به قدم همه چیزش را تسلیم دغل کارترین بخش ارتجاع بورژوازی کرد.

به موازات تشکیل کمیته ی اعتصاب در حوزه های مختلف نفتی، نوع همین کمیته ها در همه ی کارخانه ها و به تدریج در تمامی مراکز کار دولتی و خصوصی، مقدم بر همه در موسسات مهم استراتژیک و تعیین کننده ی اقتصادی مانند آب و برق، مخابرات، راه آهن، رادیو و تلویزیون، روزنامه ها و چاپ خانه ها، اتومبیل سازی ها، محلات گوناگون درون همه ی شهرها و روستاها پدید آمدند و

شروع به ایفای نقش کردند. کمیته های درون کارخانه ها و مراکز کار، در آستانه ی قیام بهممن، به دنبال فرار صاحبان شرکت ها، تعطیلی خیلی از واحدهای تولیدی، گسترش بیکاری و بلا تکلیفی وضعیت اشتغال توده ی کارگر، در پاره ای جاها، از جمله در صنعت نفت، اندک اندک خود را برای تاثیر گذاری فعال تر بر پروسه ی تعیین سرنوشت این موسسات آماده می ساختند. جنبش کارگری به دلیل سردرگمی، بی افقی و دلایل مهم دیگر، به رقت بارترین وضع گروگان ارتجاع فاشیستی اسلامی بورژوازی بود؛ اما این جنبش به هر حال و به رغم این وضعیت، باز هم در سطحی وسیع بر تحقق پاره ای خواسته های خود پای می فشرد. اهم این مطالبات به شرح زیر بودند: پرداخت بلا درنگ دستمزدهای به تعویق افتاده، افزایش مطلوب دستمزدها، غرامت ایام بیکاری، بیمه ی خدمات درمانی، بالا بردن میزان مستمری بازنشستگی، کاهش ساعات کار از ۴۸ ساعت به ۴۰ ساعت در هفته، پایین آوردن مرز سنی بازنشستگی، حضور نمایندگان کارگران در امور برنامه ریزی تولید و مدیریت کارخانه، دو روز تعطیل در هفته، اخراج مدیران سابق یا شرکای سرمایه داران فراری، ممنوعیت اخراج کارگران، بازگشت به کار تمامی کسانی که به دلایل مختلف در ماه های اخیر اخراج شده بودند و آزاد ساختن تشکل های کارگری و فعالیت سیاسی. جنبشی که هسته ی انفجار تلاطمات چندین ساله در ساختار قدرت سرمایه، موجب زلزله در ارکان ثبات عظیم ترین قطب سرمایه ی جهانی و ارتش واقعی پروسه ی کارزارهای منتهی به قیام بهممن و سقوط دیکتاتوری سلطنتی سرمایه بود، اینک به دنبال ایفای همه ی این نقش ها، در کنار کاخ های پُر جبروت قدرت، مالکیت و حاکمیت سرمایه داران درنده ی جدید، دست تکی برای دریافت مزدهای معوقه ی چندین ماهه و ۴۰ ساعت کار در هفته و مثل این ها دراز می کرد! کارگران، به رغم همه ی آن چه در طول سال های ۵۶ و ۵۷ بر سرشان آمد، به رغم فروماندگی، به گروگان در آمدن و ساز و برگ تسویه حساب های درون بورژوازی شدن، باز هم برای مقاومت، مبارزه و تحمیل خواسته های خود بر نظام سرمایه داری آمادگی نشان می دادند. همین کارگران تجربیات گذشته را با هم جمع می زدند و نتیجه ی آن تصمیم به تلاش برای فشار هر چه بیش تر بر سرمایه داران و دولت جدید سرمایه داری می شد.

کمیته های اعتصاب بر فراز چنین وضعی، شروع به استحالته ی خود در قالب «شوراها» کردند. اما این به اصطلاح «شوراها» نه ظرف رشد، بالندگی و ارتقای سرمایه ستیزی حی و حاضر کارگران به یک جنبش آگاه ضد سرمایه داری، که کاملاً بالعکس ابزار سردرگمی و بُن بست مبارزات آنان می شد. در این میان، شورای کارگران بر «ملی» شدن و الحاق نفت پارس به شرکت نفت پای فشرد و از جانب خود نمایندگانی برای شرکت در شورای سراسری کارگران صنعت نفت اعزام نمود. هم زمان با اعلام موجودیت شوراهای کارگران نفت، یا حتا پیش از این تاریخ، کارگران سایر مراکز دیگر کار و تولید نیز شروع به تشکیل شوراهای خود کردند. کل شوراها در یک چیز با هم اشتراک داشتند. هیچ کدام آن ها روی ریل مبارزه ی آگاه ضد سرمایه داری پیش نمی رفتند و آمادگی احراز این جهت گیری را نشان نمی دادند. کارگران نفت، بیش از برخی حوزه های دیگر، از آلودگی به رفرمیسم راست سندیکالیستی، حتا سندیکالیسم نسخه پیچی ساواک، رنج می بردند. با شروع جنبش سراسری نیز بر خلاف گزافه گویی های محافل چپ خلقی یا اردوگاهی، اولاً تا مدت ها اسیر محافظه کاری بودند. ثانیاً کم ترین تحرک ضد سرمایه داری را از خود ظاهر ساختند. به عنوان نمونه، شورای کارگران تولیدات اسکلت فلزی، شورایی که به حق شایسته ی این نام بود و کل آحادش را کارگران تشکیل می دادند، کارگرانی که زمین و آسمان زندگی شان را دردها و رنج ها و سیه روزی های مشترک و کاملاً هم ریشه و همگن تشکیل می داد و همه در آستانه ی از دست دادن کار و محکوم به گرسنگی و آوارگی و فقر و فلاکت بودند، مجبور بودند مواد و مایحتاج پروسه ی تولید را از هر کجا که برایشان ممکن باشد تهیه نمایند. آن ها از درون شورای خود و با برنامه ریزی و دخالت گری فعال شورایی شروع به تولید کردند. کارگران به این ترتیب، پس از طی پروسه ی شور و مشورت ها و حساب و کتاب و کتاب ها برنامه ی کار را آغاز کردند. کارخانه را در اختیار گرفتند. شروع به تولید نمودند، روانه ی جاهای مختلف برای تهیه ی مواد خام و مایحتاج چرخه ی تولید شدند. محصولات تولید شده را به فروش رساندند. با بهای این تولیدات، دستمزدهای خود را برداشتند و همان روال متعارف کار سرمایه داری را منتهی بدون وجود سرمایه دار ادامه دادند. کل کارهای کارگران کارخانه ی تولید داربست های فلزی

تا این جا، به هیچ وجه، هیچ تغییری در اساس استثمار آنان توسط سرمایه پدید نمی آورد. حتی فاکتور بسیار تعیین کننده ی برنامه ریزی و اداره ی شورایی شرکت به وسیله ی شورای متشکل از آحاد آنان نیز در چهاردیواری تنگ یک کارگاه، کم ترین خراشی به رابطه ی سرمایه، استثمار شونده گی و کارگر بودن آن ها وارد نمی ساخت. پیداست که این کارگران هم چنان فروشنده ی نیروی کار بودند. با شدت تمام استثمار می شدند و اضافه ارزش تولید می کردند. حجم عظیم کار اضافی آنان به سود سرمایه تبدیل می گردید و کُل آن چه ذاتی سرمایه داری است بر هست و نیست آن ها حکم می راند. جنبش شورایی ضد سرمایه داری توده های کارگر در پروسه ی پیکار جاری خود هر کارخانه ای، هر شماری از مراکز کار و تولید را که بتواند از دست سرمایه داران خارج می سازد، در هر جامعه ای یا حتی در هر بخش یک جامعه اگر بتواند قدرت سیاسی سرمایه را در هم می کوبد و چرخه ی کار و تولید را از کنترل صاحبان سرمایه و دولت آن ها بیرون می آورد. در هر کجا به هر میزان که بتواند قدرت خود را مستقر می گرداند و برنامه ریزی شورایی کار و تولید را به دست می گیرد. اما جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی پرولتاریا در متن و بطن همه ی این کارها حتی سر سوزنی هم دچار توهم نمی شود و این دستاوردها را مترادف با رهایی از استثمار سرمایه، پایان جدایی خود از کار یا گواه تسلط شورایی خویش بر محصول کار و سرنوشت زندگی خود تلقی نمی کند. کارگران کارخانه ی سازنده ی اسکلت های فلزی تولید کردند، مشق برنامه ریزی و اداره ی امور شورایی کارگاه نمودند، محصول کار خود را فروختند. مزدهای خویش را برداشتند. مابقی را به تهیه ی مواد و مصالح مورد احتیاج چرخه ی بازتولید اختصاص دادند. موقتا از چنگ بیکاری خلاص شدند. آن ها به همین اندازه بسنده نمودند. نقش شورا و جنبش شورایی را به این سطح تنزل دادند. به ساختن شورا و شوراسازی نه از منظر کارگران درگیر مبارزه علیه سرمایه، که به عنوان مشتی کارگر عاصی از بیکاری، حاضر به تحمل فشار استثمار و کُل نکبت و ادبار سرمایه داری نظر انداختند. شورا را سنگر جنگ علیه سرمایه به حساب نیاروندند. راه خانه و محل کار میلیون ها توده ی هم زنجیر را پیش نگرفتند تا جنبش شورایی سراسری طبقه ی خود را پدید آورند. عمال سرمایه به کارگران اختار دادند، که باید بساط شورا را برچینند و

کارخانه را ترک کنند. کارگران مقاومت کردند و گفتند که کارخانه را متعلق به خود می دانند. مزدوران رژیم جدید شروع به تهدید نمودند و گفتند، که قطعاً متوسل به زور خواهند گردید. پاسخ توده ی کارگر نیز این شد، که تا پای جان می ایستند و از زندگی خویش دفاع می کنند. کشمکش میان کارگران و قوای سرکوب تازه نفس و فاشیست سرمایه در روزهای بعد ادامه یافت. قدرت اولی ها که باید و می توانست در سطح قدرت کُل طبقه ی کارگر صف آراند و زمین و زمان جهنم سرمایه داری را بر سر صاحبان و حاکمانش خراب کند، در حصار تنگ جوش و خروش چند صد کارگر کارخانه ی تولید داربست فلزی محصور ماند. کارگران در سراسر ایران، تشکل هایی زیر نام شورا به وجود آوردند. ایران ناسیونال، جنرال موتورز، سیتروئن، بنز خاور، جیپ لندروور، گروه صنعتی رنا و کُل اتوموبیل سازی ها، راه آهن سراسری، تراکتورسازی تبریز، کشت و صنعت کارون، پوست و چرم لرستان، پارسیلون خرم آباد، کارخانه ی آژور، جنرال تهران، ایرفو، کبریت سازی توکلی، آجر ماشینی، کوره پزخانه های تهران و شهرستان ها از جمله مراکزی بودند که شوراهای آن ها پیش تر از برخی جاهای دیگر خبرساز شدند. با این همه، حوزه ی جدال این شوراهای با سرمایه داران جدید و قدیم و دولت آن ها بیش از هر چیز حول محور پرداخت مردها و بهبود شرایط کار چرخ خورد. کارگران بر سر همین خواست ها با عوامل رژیم درگیر می شدند. کارخانه را از دست صاحبان یا عوامل سرمایه بیرون می آوردند. اداره ی امور تولید را به دست می گرفتند و آن چه بالاتر در مورد شورای کارگران تولید اسکلت فلزی گفته شد را انجام می دادند. به طور مثال، شورای کارگران جنرال موتورز برای مدتی همه ی امور مربوط به تهیه ی مواد اولیه، راه اندازی خط تولید، فروش محصولات تولید شده، پرداخت به موقع دست مردها را به صورت روتین پیش می برد. کارگران همه ی این کارها را می کردند، اما باز هم بسان همان هم زنجیران اسکلت ساز خود، هدف اول و آخر همه ی کشمکش هاشان را حصول پاره ای مطالبات معیشتی و رفاهی می دیدند. شوراهای برای تحقق این خواسته های خود کارهایی انجام دادند، اما عمر این فعالیت ها کوتاه بود و دستاورد چشم گیر و درازمدت یا حتی کوتاه مدتی به دنبال نداشت. کارگران کارخانه ی پوشش گیلان در زمره ی پیش روان

تاسیس شورا در شمال کشور بودند. نمایندگان شورای این کارخانه در روزهای پس از قیام بهمن، فراخوانی خطاب به همه ی کارگران و شوراهای آن ها در شهرهای مختلف گیلان صادر کردند، که از همه ی مخاطبان می خواست تا شرایط روز را به درستی درک کنند. ضرورت مبارزه متحد و سراسری در دل این وضعیت را مهم بشمارند و برای حصول این منظور آماده ی برگزاری یک اجلاس مشترک گردند. کارگران و شوراهای آنان پس از دریافت پاسخ منفی رژیم به خواست هاشان آماده ی کارزار شدند. فراخوان برگزاری یک میتینگ پُر شکوه را صادر کردند. این میتینگ در زمین ورزشگاه تختی برگزار شد و ده ها هزار کارگر و خانواده های آن ها از شهرهای مختلف در آن شرکت کردند. کار بعدی شوراها، اعلام اعتصاب سراسری در کارخانه ها و مراکز کار کُل استان بود. پیشنهادی که با استقبال بسیار گسترده و همگانی توده ی کارگر مواجه شد. در تاریخ معینی که اعلام شده بود، کارگران همه ی شرکت ها و کارخانه ها چرخ تولید را از کار انداختند و پایان اعتصاب را به توافق دولت سرمایه با خواست خویش موکول نمودند. شورا تا این جا پیش رفت، اما مثل همه ی شوراهای دیگر، هیچ برنامه و نقشه عمل و افقی برای تبدیل شدن به طرف واقعی اعمال قدرت علیه سرمایه و ایفای نقش به عنوان سلولی زنده در پیکری یک جنبش سراسری شورایی ضد سرمایه داری در پیش روی خود نداشت. بحث بر سر یک کارزار شورایی آگاه به عنوان لحظه ای از ابراز هستی یک جنبش شورایی ضد سرمایه داری برای مجبور ساختن سرمایه دار و دولت سرمایه به پرداخت مردها نبود. آن ها عزم جزم می نمودند، تا سرمایه ستیزی خودجوش طبقاتی خود را با نمایش قدرت و فقط با هدف گرفتن دست مردها، بر سر سرمایه دار آوار کنند. در سه سال اول بعد از قیام بهمن، جنبش کارگری به طور روزمره در حال طغیان، اعتصاب، اعتراض و مبارزه بود. فقط در سه ماهه ی نخست سال ۵۸، کارگران بیش از ۲۵ کارخانه و موسسه، تنها در مراکز استان ها و شهرهای بزرگ کشور، دست به اعتصاب، تحصن و تعطیل چرخه ی تولید زدند. اعتصابات در بهترین حالت تحقق این یا آن خواست بسیار محقر روزمری کارگران را به دنبال می آوردند و در بیش تر اوقات حتی همین دستاورد ناچیز را هم نداشتند. انتظارات توده ی کارگر هر روز بیش از روز پیش به ورطه ی افول می رفت. جمهوری اسلامی در



همه‌ی زمینه‌ها از جمله در همه‌ی مراکز کار، پایه‌های قدرت خود را مستقر و محکم می‌کرد. کارگاه‌های مصادره شده را از دست کارگران می‌گرفت. فعالین کارگری را دستگیر و به زندان می‌انداخت. اعتصابات درون کارخانه‌ها و تظاهرات خیابانی توده‌های کارگر بیکار در شهرهای مختلف را به گلوله می‌بست. در چنین شرایطی، «شوراهای کارگری» سردرگم و فاقد جهت‌گیری استخوان‌دار ضد سرمایه‌داری نیز اندک اندک اعتبار خود را از دست می‌دادند. این کاملاً مفروض است، که در چنین کمیته‌ها و اجتماعاتی، کارگران بلافاصله صف پیاده نظام می‌شوند و عناصر بورژوازی نیز پست‌های فرمان‌دهی را میان خود تقسیم می‌کنند. حضور سازمان‌های چپ و به خصوص کومه‌له در خیزش سراسری و فعالیت دامنه‌دارش در

باروت سرمایه‌ستیزی خودجوش آن‌ها را چاشنی احتراق «جنبش حق تعیین سرنوشت ملی» کرد. کارگران را از سنگر واقعی جدال با سرمایه‌داران و نظام سرمایه‌داری بیرون کشید و نیروی پیشمرگ جنگ و ستیزهای ناسیونالیستی ساخت. توده‌های کارگر کرد به نفرین شده‌ترین بخش طبقه‌ی کارگر تعلق داشتند. آن‌ها در ماه‌های پیش از سقوط رژیم شاه به طور سراسری وارد میدان مبارزه شدند. استقرار دولت اسلامی بورژوازی، وقفه‌ای در این مبارزات پدید نیاورد، بالعکس آغاز فاز تازه‌ای برای تشدید آن و تعمیق انتظارات شد. روی‌گردانی بخش بسیار بزرگی از توده‌های کارگر و فرودست کردستان در روزهای پیش و پس انقلاب بهمن از حزب دموکرات کردستان و استقبال آنان از یک نیروی سیاسی



کنند و آن‌ها را در سیطره‌ی نفوذ شوراهای کارگران و زحمت‌کشان در آورند. در سراسر کردستان مسلح شوند و این تسلیح انقلابی را ساز و برگ دفاع از برنامه ریزی شورایی مراکز کار و تولید و زندگی انسان‌ها در برابر ارتش جمهوری اسلامی بنمایند. با پیگیری این فرایند، کل توده‌ی کارگر و استثمار شونده‌ی کردستان را در مقابل سرمایه‌داران، مالکان زمین، فئودال‌ها و دولت بورژوازی اسلامی به صف کنند. رفع هر نوع تبعیض جنسی و قومی، مبارزه علیه هر شکل بی‌حقوقی زنان، ممنوع ساختن کار کودکان، بهداشت و آموزش رایگان، مصادره اماکن دولتی و مجتمعات متعلق به سرمایه‌داران و واگذاری آن‌ها به افراد فاقد مسکن و مانند این‌ها را دستور کار فوری خود سازند. و دست به کار پیوند هر چه مستحکم‌تر با جنبش کارگری در سراسر ایران گردند. از همه‌ی راه‌های ممکن برای جلب هم‌بستگی انترناسیونالیستی کارگران جهان تلاش نمایند. آن‌ها اگر اسیر راه‌حل‌های کاپیتالیستی احزاب راست و چپ بورژوازی و کمونیسم خلقی مائوئیستی و لنینی نبودند، می‌توانستند بیش‌تر اهداف بالا را جامه عمل پوشانند. ما شاهد بودیم که با ورود ارتش متجاوز جمهوری اسلامی به کردستان، همین کارگران هم‌راه و هم‌دوش سایر استثمار شونده‌گان، حماسی‌ترین صحنه‌های مبارزه و مقاومت را پدید آوردند. آن‌ها به پا خاستند، اما نه با صف مستقل طبقاتی ضد سرمایه‌داری، بلکه به فرمان بورژوازی و کمونیسم خلقی مائوئیستی که هر دو بیرق «خودمختاری طلبی» یا «حق تعیین سرنوشت ملی خلق کرد»! را بر دوش می‌کشیدند.

دولت اسلامی بورژوازی با شروع جنگ، همه‌ی سلاح‌ها را از تمامی زرادخانه‌های خود بیرون آورد. فقط از دین و شریعت برای تحکیم پایه‌های قدرت خود سود نبرد. حربه‌ی بشرگش ناسیونالیسم را نیز به خدمت گرفت. رژیم‌ی که در پیشینه‌ی تاریخی مسلکی خود، باورسالاری فاشیستی اسلامی را تقدیس و «وطن پرستی» بورژوازی را تقبیح می‌نمود، اینک از آخور و توپره یک‌جا می‌خورد، هر دو سلاح زهرآگین را با تمامی قدرت و صلابت و غدارمنشی به قلب هر مخالف خود شلیک می‌نمود تا سرمایه‌داری و رژیم گند و خون و وحشت سرمایه را از خطر کمونیسم و جنبش کارگری مصون نگه دارد. در پرتو کل این درندگی‌ها و شُست و شوی مغزی‌ها و ترفندبازی‌ها بود، که رژیم قادر به حفظ

دارای اسم و رسم چپ و کمونیسم (کومه‌له)، گواه آمادگی کارگران برای استقبال از یک خیزش نوین با روی کرد رادیکال طبقاتی بود. همه چیز بانگ می‌زد که دو راه حل متضاد: بدیل ضد کار مزدی پرولتاریا در یک سوی و راه‌حل‌های ارتجاعی بورژوازی در سوی دیگر، در مقابل هم دیگر، قرار دارند. جنبش کارگری کردستان این فرصت را داشت که در سرتاسر جامعه‌ی کردستان، در کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، کوره‌پزخانه‌ها، مزارع، مدارس، مراکز درمانی، موسسات حمل و نقل و...، شوراهای ضد سرمایه‌داری خود را تشکیل دهد. شوراها همه‌ی مراکز کار را تصرف کنند و برنامه ریزی کار و تولید واحدها را در دست گیرند. مالکیت فئودال‌ها و سرمای‌داران بر مزارع، باغات و کشت و صنعت‌ها را لغو

حمایت از استثمارشونده‌گان کارگر و دهقان، برای نخستین بار، شیرازه‌ی استیلای بلامنازع احزاب رسمی ارتجاع بورژوازی کرد بر جنبش‌های اجتماعی و ضد رژیم‌ی درون کردستان را به ورطه‌ی فروپاشی راند. جمعیت عظیمی از کارگران و دهقانان منطقه به کومه‌له پیوستند. این امر یا صف آریی گسترده و چشم‌گیر توده‌های کارگر کرد، در پشت سر نیرویی که خود را کمونیست می‌نامید، ظرفیت عظیم و جوشان این جمعیت برای مبارزه علیه سرمایه‌داری را نشان می‌داد. اما پاسخ کومه‌له و بعدها حزب کمونیست ایران و کل جریانات چپ به این جهت‌گیری کارگران، سخت زیان‌بار و بدفرجام بود. «کمونیسم» کومه‌له نه فقط کمکی به بالندگی و صف آریی مستقل توده‌ی کارگر علیه بردگی مزدی نمود، که



خود شد، مبارزات روز توده‌ی کارگر را به گونه‌ای چشم‌گیر به عقب راند. موج اعتصابات و اعتراضات کارگری را از خروش انداخت. اعتصاب برای افزایش دست‌مزد را «هتک حرمت خون شهیدان جنگ» خواند! جمهوری اسلامی با بهره‌گیری از موقعیت ضعیف و فرومانده‌ی جنبش کارگری توانست از این حد نیز بیش‌تر پیش‌تازد و در میان کارگران شکاف اندازد. شوراهای اسلامی را به نهادهای کارساز جاسوسی و پلیسی و تفتیش عقاید درون توده‌ی کارگر مبدل ساخت و آن‌ها را علیه کارگران مبارز بسیج کرد. خسارت مالی جنگ در حوزه‌ی نابود شدن مواد خام و کالاهای کمکی به ۱۶۲ میلیارد و در سایر قلمروها به بالاتر از ۴۴۰ میلیارد دلار رسید. کُل این خسارت‌ها یک‌راست بر زندگی توده‌های طبقه‌ی کارگر سرریز گردید. جنگ به رژیم اسلامی فرصت داد، تا سازمان‌دهی فاشیستی خود برای سرکوب مبارزات جاری کارگران و در هم کوبیدن هر نطفه‌ی اتحاد و تشکل ضد سرمایه‌داری فعالین کارگری را بیش‌از پیش توسعه دهد و مستقر گرداند. تمامی مراکز کار را محل یکه‌تازی نهادهای شکار، سرکوب و کشتار فعالان سیاسی و کارگر کرد. نام این نهادها را انجمن‌های اسلامی، شوراهای اسلامی کار، خانه‌ی کارگر، انجمن‌های صنفی، حراست و مانند این‌ها نهاد. جنبش کارگری در تمامی تار و پود خود، در کارخانه، مدرسه، بیمارستان، دانش‌گاه، راه و جاده و... در عمق خانه‌ها و آلونک‌ها، خیابان‌ها و محله‌ها، در همه جا، به صورت فاجعه‌باری زیر نظارت، نفوذ، بازرسی و میدان‌داری یکه‌تاز و سراسر فاشیستی این انجمن‌ها و سازمان‌ها واقع شد. در این میان، نیروهایی که بعدها خود را اصلاح‌طلبان حکومتی خواندند، دار و دسته‌ی دوم خردادی‌ها، خاتمی‌چی‌ها و همه‌ی اپوزیسیون‌های اندرونی جمهوری اسلامی، در سازمان‌دهی کُل بربریت فاشیستی دینی علیه جنبش کارگری، علیه مخالفان و برای دوام پایه‌های قدرت سرمایه و رژیم، نه فقط هیچ دست‌کمی از سایر جناح‌های جنایت‌پیشه‌ی بورژوازی نداشتند، که استخوان‌بندی اصلی این توحش‌ها را تشکیل می‌دادند.

این‌جا، توضیح فشرده‌ی وضعیت جنبش کارگری بعد از شکست بهم‌را کوتا‌ه می‌کنیم و یک‌راست به سراغ دوره‌ای می‌رویم که آغازگر نقش‌آفرینی بخشی از طبقه‌ی حاکم ایران است، که سعی در کنترل و رهبری جنبش کارگری و قصد پُر کردن جای خالی احزاب،

سندیکاها و گروه‌های رنگارنگ اپوزیسیون را دارد.

دولت رفسنجانی چرخه‌ی بازتولید سرمایه‌داری ایران را کوره‌های به هم پیوسته‌ی آدم‌سوزی کرد. بر اساس آمارهای منتشره دولتی در طول هشت سال ریاست جمهوری او، سطح دست‌مزد ماهانه‌ی کارگران از ۲۴۹۰ تومان به ۲۵۴۶۶ تومان رسید. در طول همین مدت، نرخ برابری ریال با دلار، که معتبرترین شاخص بالا رفتن قیمت‌ها در بازار سرمایه‌داری ایران است، از ۹ تومان به ۱۷۵ تومان افزایش یافت. به بیان شفاف‌تر، در حالی که قیمت مایحتاج اولیه‌ی معیشتی توده‌ی کارگر یا بهای بازتولید نیروی کار، حتا در نازل‌ترین سطح ممکن ۲۰ برابر فوران می‌کرد، منحنی افزایش مزدها در صعودی‌ترین نقطه‌ی خود فقط به ۸ برابر بالغ می‌شد. فشارکوبنده و خُردکننده‌ی استثمار کارگران، حتا اگر از افزایش‌های چندین برابری ناشی از سیر تصاعدی و جهش‌وار اضافه‌ارزش‌های نسبی چشم‌پوشی کنیم، باز هم دو و نیم برابر بالا رفته است. در رژیم شاه، حتا در شکوفاترین و پُر رونق‌ترین دوره‌ها ما با نرخ استثمارهای ۳۰۰ و ۴۰۰ درصدی مواجه بودیم. این نرخ در دوران سازندگی فاشیستی تیم رفسنجانی مرز ۱۱۰۰ و ۱۲۰۰ درصد را پشت سر نهاد. فاصله‌ی زمانی میان ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶، در همان حال که توفان خصوصی‌سازی با کوبنده‌ترین سرعت و شدت بساط مالکیت دولتی را جمع می‌نمود، اما دولت سرمایه‌داری از تمامی دوره‌های دیگر تاریخ سرمایه‌داری ایران، حتا بیش‌از کلیه ممالک روز دنیا، در بازسازی چرخه‌ی ارزش‌افزایی سرمایه‌ی اجتماعی کشور و چالش بحران سرکش اقتصادی ایفای نقش می‌نمود. فشارافزاینده‌ی سرمایه و دولت روز آن بر گرده‌ی کارگران، فقر، بدبختی، آثار جنگ بر وضعیت روز زندگی کارگران هنوز پا بر جا بود. این بلیه‌ها از پیش بر سر کارگران آوار بود، اما با آغاز کار دولت رفسنجانی بسیار حادتر و وخیم‌تر گردید. هنوز سال دوم «سازندگی» فاشیستی به پایان نرسیده بود، که تندباد اعتراضات و اعتصابات کارگری شروع به توفیند کرد. جنبش کارگری ایران به لحاظ تدارک‌پیکار در شرایط نامساعد و حتی وخیم قرار داشت. بیکارسازی توده‌ی عظیمی از کارگران مجتمع کفش ملی، خشم ۱۳ هزار کارگر را در ۲۲ کارخانه برانگیخت. آن‌ها به هم پیوستند، دست در دست هم، هم‌رزم و هم‌صدا، چرخ کار و تولید را در سراسر این تراست غول‌پیکر صنعتی از چرخش باز

داشتند. توده‌ی کارگر شاغل در واحد «آزاده» دست به اعتصاب زد. اعتصاب هفت روز تمام به طول انجامید. آن‌ها در چند مورد با نیروهای مسلح دولت سرمایه‌داری مواجه شدند. در یکی از کارخانه‌ها، عده‌ای از مزدوران را به گروگان گرفتند و آزادی آن‌ها را به آزاد شدن تمامی رفقای زندانی هم‌زنجیر موکول نمودند. اعتصاب در روز هفتم با قبول شفاهی برخی مطالبات از سوی سرمایه‌داران و دولت سرمایه‌داری به انتها رسید و کارگران به سر کار باز گشتند. مدیریت جدید شرکت ایران خودرو در اولین یورش بربرمنشانه‌ی خود علیه توده‌های کارگر، حکم اخراج کارگران قراردادی را صادر کرد. کارگران به محض شنیدن این خبر دست از کار کشیدند. شدت هراس و ترس کارفرما از کارگران تا آن‌جا پیش رفت، که سراسیمه و بدون فوت وقت دستور داد همه‌ی احکام اخراج باطل گردد. شورش گسترده‌ی زنان کارگر علیه چهار برابر شدن اجاره‌بهای خانه‌های مسکونی در پیکان شهر، در پاییز ۱۳۷۴، به این انجامید که غروی در میان تعجب همه‌ی معترضان کارگر اعلام داشت که مصوبه‌ی شهرداری ملغی است. آن‌ها از این فراتر رفتند و طرح طبقه‌بندی مشاغل را به سرمایه‌دار شرکت قبولانند.

اعتصاب بیش‌از ۱۰ هزار کارگر در ۱۸۰ کوره پزخانه‌ی پیرامون شهر همدان در خرداد سال ۱۳۶۹ نیز یکی از این خیزش‌ها و کارزارها بود. دلیل اعتصاب تشدید روزافزون فشار استثمار کارگران، کاهش سهمگین دست‌مزدهای واقعی و تنزل خُردکننده و مرگ‌بار سطح معیشت آنان بود. در روز هفتم اعتصاب، قوای قهر سرمایه‌داری میدان گردید. سپاه پاسداران با شبیخون‌های گسترده و یورش شبانه به کومه‌های مسکونی کارگران شروع به دستگیری فعالان اعتصاب کرد. در طول مدتی کوتاه، ۴۰۰ کارگر آجرپز را دستگیر و روانه‌ی شکنجه‌گاه ساختند. کارگران به اعتصاب ادامه دادند و خواست آزادی هم‌زنجیران را بر مطالبه‌ی افزایش مزدها افزودند. سرمایه‌داران و قوای قهر آن‌ها، لحظه به لحظه حلقه‌ی فشار را تنگ‌تر کردند، در حالی که آجرپزان به شدت تنها بودند. کارگران کارخانه‌ها و مراکز دیگر کار، آن‌ها را تنها گذاشتند، به حمایت از آنان برخاستند، دست هم‌بستگی به سوی آن‌ها دراز نکردند. در چنین وضعی، امید به پیروزی رنگ باخت و توده‌ی کارگر آجرپز پس از هفده روز تعطیل چرخه‌ی تولید، چاره‌ی کار را در عقب‌نشینی دید. کارگران اعلام داشتند،



که در صورت آزادی گُل رفقای هم زنجیر به سر کار باز می گردند و دولت سرمایه به قبول این خواست رضایت داد.

اعتصاب کارگران نساجی های شمال با چهار هزار کارگر نساجی به شهر برای افزایش دست مزد شروع شد. آن ها از هم زنجیران خویش در صنایع نساجی شمال، اصفهان و شهرهای دیگر کمک خواستند. کارگران صنایع چوب، کاغذسازی، نیرو و شیلات هم بستگی خویش را با اعتصاب کنندگان ابراز داشتند. اعتصاب کارگران «میلیران» در اعتراض به عدم دریافت دست مزد با تلاش برای بیرون آوردن اعتصاب از چهاردیواری کارخانه آغاز شد. کارگران کوشیدند به تعطیلی چرخ تولید بسنده ننمایند و مبارزه ی خود را مبارزه ی شمار هر چه کثیرتر آحاد طبقه ی خویش کنند. صدها کارگر شاغل در ۴۲ کوره پزخانه ی اطراف ارومیه در صبح روز دوم فروردین ۱۳۷۳ یک صدا و متحد برای افزایش دست مزد دست از کار کشیدند. ۵۰۰ کارگر شرکت چوب اسالم نیز علیه سطح نازل دست مزد اعتصاب کردند. آن ها جاده ی میان اسالم و رشت را مسدود ساختند و از گُل عابران خواستار حمایت شدند. اعتصاب کارگران بنز خاور با خواست افزایش دست مزد، بهبود شرایط کار و ایمنی محیط اشتغال، رایگان شدن هزینه ی ناهار، و پاداش سالانه در روز سی و یکم تیر ۱۳۷۴ آغاز شد. سرمایه دار شرکت «خودروسازان» در خرداد ۱۳۷۴ به کارگران اخطار داد، که اخراج خواهند شد و در صورت نیاز سرمایه داران زامیاد، شاید به آن شرکت منتقل گردند. کارگران به مقاومت برخاستند و دست به اعتصاب زدند. رژیم سرمایه مطابق معمول نیروی سرکوب خود را روانه ی کارخانه کرد، تعدادی از کارگران را دستگیر و روانه ی سیاه چال های شکنجه نمود و اعتصاب به نتیجه ای نرسید.

در دوره ی اول ریاست جمهوری احمدی نژاد، در سال ۸۷، بر اساس برخی گزارشات منتشر شده، بیش از ۲۵ اعتصاب صورت گرفت. در سال ۸۸، تعطیلی واحدهای کار و تولید ادامه یافت. در طول این سالف بیش از ۱۰۰۰ واحد درهای خود را به روی کارگران بستند، انبوه کارگران بیکار را روانه ی فقر، دربه دری و خانه نشینی کردند و خود سرمایه های تولید شده توسط این کارگران را بر هم انباشته و راهی عرصه ی دیگر تولید گردیدند. خواسته های اولیه ی کارگران در اعتراضات خود، برخاسته از همین شرایط و هستی بود. بازگشت به کار، پرداخت دستمزدهای معوقه و اعتراض به

بیکارسازی. اهم حوزه های پیش ریز سرمایه، که در آن ها اعتصاب و اعتراض کارگران بیش از حوزه های دیگر بود و انعکاس داشت، عبارت بودند از: کوره پزخانه های شیبستر، اداره ی مخابرات سنندج، مجتمع نیشکر هفت تپه، کارخانه ی کرپ ناز، پتروشیمی پلی اتیلن، شرکت شوکا، معلمان حق التدریسی، ریندگی پردیس، کارخانه ی فمند، صنایع فلزی تهران، پروژه ی ساخت شهر ارومیه، پارس متال، شرکت رگا، نساجی سیمین، واکن سازی گارس اراک، چینی البرز، احیاگستر سبز، شرکت آی تی آی، شهرداری اهواز، قند کامیاب، صنایع مخابراتی راه دور، کارخانه ی مخابراتی شیراز، تاکسی رانان تربت حیدریه، شرکت اتوبوس رانی خرمشهر و آلومینیم اراک. تعداد گُل اعتراضات و اعتصابات کارگری در این سال به ۲۰۵ رسید، که حدود ۴۵ درصد آن ها به شکل اعتصاب بود.

سال ۸۹ به بیکارسازی نزدیک به ۵۰ درصد واحدهای کار افزایش یافت. ۷۰۰ واحد کار و تولید را در این سال تعطیل کردند و سرمایه های خود را به حوزه ها و مناطق دیگر و خارج از کشور، آن جا که سود بیش تری حاصل می کنند، منتقل کردند و توده های کارگرا گرسنه، بی سرپناه، راهی برهوت بیکاری کردند. این بیکارسازی ها یا با بستن درب واحد کار به روی کارگران صورت گرفت و یا بخشی از نیروی کار مزدی آواره و راهی فقر و بدبختی گردید، بدون این که صدایی از سایر هم زنجیران آن ها که کاری داشتند و نانی برای خانواده ی خود به دست می آوردند، در حمایت و بازگشت به کار، در آید. مناطق صنعتی و کار در اطراف تهران حدود ۴۹ درصد و قزوین ۸۰ درصد از نیروی کار را در آمار بیکاری ثبت کردند. فقط در عسلویه ۵۲ هزار کارگر بیکار شدند. در این منطقه، ۷ فاز به سپاه پاسداران و بخش های مختلف اقتصادی این غول عظیم واگذار شد. در گُل ایران، نیم میلیون کارگر از کار بیکار شدند. گزارش های نهادهای سرمایه ی جمهوری اسلامی خبر از بیکاری ۵۰ درصد نیروی کار در سنین ۱۵ تا ۲۹ در این سال می دهد. گُل اعتراضات این سال، مانند سال پیش، به رقم بالای ۲۴۸ رسید که از آن ۳۱ درصد اعتصاب و ۵۹ درصد اعتراض بود. کاهش اعتصابات به طور طبیعی ناشی از نبود کار برای اعتصاب بود. کارخانه ی لوله سازی اهواز، ترمینال زاگرس اهواز، باراندازان آبادان، اتوبوس رانی اهواز، شرکت رامکو (پتروشیمی فجر)، مجتمع گوشت فارس، صنایع فلزی

تهران، کارخانه ی گندله سازی سیرجان، فولاد میبد، معادن ذغال سنگ طبس، شرکت واحد اتوبوس رانی تهران، کارخانه ی سنگ گل گهر و سد داریان از اهم مراکز اعتصاب کارگران علیه اجحافات سرمایه داران بود.

سال ۹۰، سال گسترش فقر، ادامه ی بیکارسازی ها و هجوم سرمایه داران به دستمزدهای سلاخی شده در زیر حد فقر و شبه رایگان کردن کارگران بود. در این سال، پروسه ی تعطیل واحدهای کار و تولید وارد فاز نجومی شد و طبق گزارش عمال دولتی سرمایه، رقم آن به ۱۲۰۰ واحد رسید. اهم اعتصابات و اعتراضات این سال حول دستمزدهای معوقه دور می زد. گُل اعتراضات کارگری به تعداد ۴۰۷ رسید، که از این تعداد ۷۹ اعتصاب (۱۹ درصد) بود. کارگران در همه ی شهرها، در پهن دشت گسترده ی این جهنم، در حال مبارزه، اعتصاب، عصیان و نشان دادن خشم و قهر خود علیه سرمایه، سرمایه داران و دولت آن ها بودند. کارگران کرمان خودرو، کاغذ سازی مراغه، ایرانیت شهر ری، روغن نباتی نازگل کرمانشاه، فولاد سباران، سوخت فلزات ابهر، چکیده ی صنت ساوجبلاغ، پارس جنوبی، فناوری شیمیایی گلان، سد بندسیر سنندج، ایران خودرو تبریز، مخابرات راه دور شیراز، فارسیت درود، درخشان ماکارون پارس، سبلان پارچه اردبیل، سیلوی روکندی اردبیل، کوره های آجرپزی رشتخوار، کاغذ سازی کارون، گوشت ریاران، پارسپون خرم آباد، ایران خودرو دیزل، تاژ قزوین، معدن طلای آق دره از جمله مراکز کار اعتراضی بودند.

سال ۹۱ با تعطیلی ۵۰ درصدی صنایع فرش اصفهان و بیکار کردن هزاران کارگر با مزدهای شبه رایگان آغاز می شود و بیکار کردن دو هزار کارگر شرکت عظیم راه آهن تراورس ادامه می یابد. کارگران یک سوم خودروسازی ها در این سال بیکار می شوند و چهار هزار کارگر کوره پزخانه های پاکدشت با دستمزدهای زیر حد فقر تعیین شده توسط سرمایه داران راهی برهوت فقر بیش تر می گردند. در این سال، غول مخوف راسیسم علیه کارگران افغان سر از آستین بیرون می آورد و اخراج این توده های زحمت کش در واحدهای کار و تولید، که همواره در جهنم سرمایه داری ایران مورد ستم دوگانه اند، را نشانه می گیرد. بیکار کردن کارگران در مراکز کار شهرهای یاسوج، ماهشهر، هرمزگان، قزوین و کاشان ادامه می یابد. گُل اعتراضات و اعتصابات این سال به رقم ۲۴۲ می رسد، که از آن



۶۹ درصد اعتراض و ۳۱ درصد اعتصابند. کارگران شرکت های کشت و صنعت کارون، کارخانجات صنایع فلزی، رانندگان کامیون، ترمجین، فولاد زاگرس، نساجی مازندران، شرکت حمل و نقل ریلی هستیا و تراورس، سیمان سپاهان، رانندگان سیمان خزر، نساجی مازندران و پتروشیمی اصفهان از جمله مراکز کاری هستند که مبارزه ی طبقاتی کارگران در آن ها برای بقا شدید است. کارگران اخراج می شوند، بیکار و گرسنه اعتراض می کنند، نیروهای سرکوب سرمایه حمله می کنند، دستگیر می کنند، ضرب و جرح، گرانی شلاق ستم طبقاتی بر تن کارگران می بارد. در همین سال، مجلس اسلامی سرمایه اعلام می کند نیم میلیون زن کارگر با یک دهم دست مزد زیر حد فقر نان آور خانواده های خود هستند. افزون بر این ها، موج جدیدی از مهاجرت کارگران از مراکز شهرها به حاشیه نشینی، با افزایش ۵۰ درصدی اجاره ی بها آغاز می شود. هم زمان «مرکز آمار» سرمایه گزارش می دهد، که بین سال های ۷۵ تا ۸۵ بیش از ۵ هزار روستا از جغرافیای ایران سرمایه حذف شده اند و ساکنان فقیر آن ها راهی کپرنشینی در شهرها شده اند. ترک تحصیل فرزندان کارگران به علت شیوع فقر و بیکاری والدین آن ها آغاز می گردد و این کودکان به خیل انبوه کارگران بیکار، دست فروش و دیگر حوزه های سرمایه اضافه می گردند. شورش های توده ای در شهرهای نیشابور و اصفهان از نوع جدیدی از مبارزه ی طبقاتی کارگران علیه نظم سرمایه خبر می دهد. نیروهای امنیتی از شورش قریب الوقوع توده های گرسنه در شهرهای بزرگ گزارش می دهند. موج خودکشی جوانان بیکار، اپیدمی دیگر سرمایه است که به جان طبقه ی کارگر شلاق مرگ می زند. در این میان، کارفرمایان نیز جهت حصول سودهای نجومی تر به کارگران اعلام می کنند: یا قبول کار بی قرارداد یا اخراج! و به این ترتیب، قراردادهای سفید امضا در محیط های کار و تولید متداول تر می گردد. سال ۹۲ با ادامه ی بیکارسازی ها آغاز می گردد. در این سال به طور متوسط ۵۵ درصد کارگران کارخانه ها بیکار شده اند. حوزه های پیش ریز سرمایه نظیر ۱۳۷ واحد قطعه سازی با شروع تحریم های جدید، ۵۰ درصد نیروی کار خود را اخراج می کنند. تعویق دستمزدهای کارگران به ماه ها کشیده می شود و کارگرانی که تا کنون دست به مبارزه، اعتاب و اعتراض می زدند حال مبارزه می کنند، فریاد اعتراض سر می دهند و می کوشند تا قدرت خود را ظاهر سازند، اما

همه چیز حدیث تلخ فروماندگی، فرسودگی و تسلیم است. تا چندی پیش، راه اندازی اعتصاب برای دستمزدهای معوقه، حفظ کار و جلوگیری از اخراج، خواست هایی نازل، محقر و سازش کارانه تلقی می شد، از زبونی جنبش کارگری و استیلای سندیکالیسم خبر می داد و واقعا هم چنین بود، اما اکنون جنبش کارگری در زمین گیری، استیصال و تباهی، از پویه ی انحطاط سرمایه داری هم فراتر رفته است. بزرگ ترین فاجعه ی انسانی تاریخ است، که توده های کارگر ایران دریافت سه ماهه مزد از دستمزدهای معوقه ی شش ماهه و بیش تر

با وجودی که تعداد اعتصابات و اعتراضات کارگری در آبان نسبت به ماه پیش، و نیز سال پیش در همین ماه، کاهش چشم گیری داشت؛ لیکن اعتراضات کارگران بر علیه فقر، گرسنگی، بیکاری، آزادی کشی ها و... دولت سرمایه داری ایران در صحنه ای نه پندار متفاوت، اما گسترده تر و با هشتم و نهمین طبقاتی، در قیابان ها، کوچه ها و محلات کارگری اهدم شهرهای ایران ادامه یافت. ریشه ی تمامی شورش آبان کارگران، همان بود که ماه ها و سال ها به انفجار اعتصابات و اعتراضات از درون کارخانجات و مراکز کار انجامیده بود.

را فتح الفتوح بیکارها و رکورد پیروزی ها می بیند. گروه گروه در مقابل نهادهای سرمایه به التماس و درخواست دستمزدهای معوقه و بازگشت به کار به عجز و لابه می افتند. در چنین شرایطی، شوره های اسلامی سرمایه بعد سال ها سکوت و موج تنفر از جانب کارگران بر علیه آن ها، توسط سرمایه بار دیگر نش قبر می شوند تا در این وانفسالی که بر سر جنبش کارگری می رود، نقش بازی کنند. در این سال، قتل دو فعال کارگری افشین اسانلو و ستار بهشتی توسط عمال قانون و سرکوب سرمایه، قتل کول بران و آتش زدن کودکان

شین آباد، موجی از نفرت در بین کارگران بر علیه سرمایه برمی انگیزد. در سال مزبور، ۳۳۶ اعتصاب و اعتراض کارگری صورت می گیرد، که ۵۴ درصد اعتراض و ۶۶ درصد اعتصاب است. مراکز کاری که در آن ها مبارزه ای صورت گرفته، عبارتند از مجتمع فولاد اهواز، شرکت قطعات توربین شهریار، کارخانه ی نورد لوله صفا، شرکت صنعت دریایی ایران (صدرا)، فولاد زاگرس، تراکتورسازی تبریز، ذوب آهن کردستان، بیمارستان امیرکبیر، عسلویه در فاز ۱۵ و ۱۶، رانندگان کامیون شهرستان جم، کارخانه ی آلومینیم المهدی هرمزگان، کارخانه ی رسیت درود، نیشکر هفت تپه، شهرداری اهواز، شرکت محروسازان عسلویه، شهرداری شوشتر، رانندگان کامیون شهر کرد، کشتی سازی بندرعباس و راه آهن درود.

نظم سرمایه در هر دور بازتولید خود، بیگانگی انسان از کار خود، محصول کار و کلیت زندگی را، عمیق تر می کند. سرمایه هر قدر افزایش می یابد و گسترده تر دامنه ی خود را در پهنه ی گیتی می گسترد، کارگر را بیش تر و عمیق تر از رشد واقعی خود باز می دارد. نیرومندی سرمایه با فروماندگی کارگر ارتباط مستقیم دارد. سرمایه هر چه وسیع تر بساط قانون پهن می کند، کارگر را زبون تر، تسلیم تر و پیروتر از پیش به پویه ی سرمایه وابسته می نماید. در یک کلام، سرمایه در هر کدام از دم و بازدم هایش، عقل و شعور و شناخت کارگر را موحش تر از پیش به دار معیارها و موازین پویه ی ارزش افزایی خود میخ کوب می کند، سهمگین تر از قبل به توان چاره گری واقعی طبقاتی او شبیخون می زند، مرگ بارتز از پیش او را در منجلاب آن چه مقتضای ماندگاری نظام بردگی مزدی است ساقط می گرداند. این سرنوشتی است که ما کارگران در جهان

سرمایه و در ایران سرمایه در مقابل خود داریم و هر گاه بر علیه آن نستیزیم و این ستیز خود را با آگاهی طبقاتی بر منافع خود گره نزنیم، مستقل و سرمایه ستیز خود را در مقابل آن مجهز نکنیم و این سرمایه ستیزی را تا انتها علیه سرنگونی این نظم جهنمی و لغو کار مزدی پیش نبریم، سرنوشتی جز گردن نهادن بر آن چه این نظم جهنمی بر ما روا می دارد و حکم می کند نداریم.

نتیجه گیری از مبارزات کارگران ایران در طول سال ۱۳۹۵ نباید فقط به این محدود شود که می بایست آن را به افزایش دستمزدها و کاهش ساعات کار گسترش داد، بلکه پیش رفت آن و ریشه دوانیدن در میان کارگران،

ایجاد اعتماد به نیروی خود و درس آموزی از تجربه‌های خود در روند ایجاد هسته‌های شورایی کارگری بس مهم تر است. یکی از مسائلی که جنبش طبقه‌ی کارگر ایران از آن رنج می‌برد، اختلاف بین کارگران بر اساس قراردادهای کار آن‌ها است. بورژوازی بسیار خوب می‌داند که چگونه بخش‌های مختلف کارگری در حوزه‌های متفاوت و حتا یک حوزه‌ی معین پیش‌ریز سرمایه، را به جان یک دیگر بیاندازد، به طوری که یک گروه کارگران دست به اعتصاب و اعتراض می‌زند، دیگر کارگران حتا در همان واحد تولید منتهی با قراردادی دیگر نظیر موقت، سفید و غیره سکوت می‌کنند و از پشتیبانی کارگران معترض و اعتصابی خودداری می‌نمایند. این وضع اسف‌ناک گاهی تا آن‌جا پیش می‌رود که هنگامی که نوبت به این گروه کارگران می‌رسد، گروه اولی سکوت می‌کند. مساله دیگر بی‌اعتنایی کامل کارگران یک شهر و یک جامعه محدود به اعتراضات کارگرانی است، که وضعی به غایت اسف‌ناک تر از دیگران دارند. ایجاد قراردادهای رنگارنگ کار، تقسیم کردن کارگران به کارمندان، معلمان و غیره، سیاست اختلاف بیان‌داز و حکومت‌گن طبقه‌ی حاکم ایران و گلا دولت‌های سرمایه‌داری است. این سیاست فقط برای کارگران ضرر می‌آفریند و آن‌ها را از هم کاری و هم یاری یک دیگر باز می‌دارد. تقسیم کارگران به گروه‌های مختلف که همواره سیاست طبقه‌ی حاکمه بوده است، در برخی از این گروه‌ها این احساس غرور را به وجود می‌آورد، که گویا آن‌ها به طبقه‌ی خاصی غیر از طبقه‌ی کارگر تعلق دارند و این موقعیت برای آن‌ها مزیت ویژه‌ای می‌آفریند!! در حالی که این جز سراب چیز دیگری نیست و فقط یک احساس است، که مبنای واقعی ندارد و تنها معنای آن هدفی است که طبقه‌ی حاکمه سرمایه‌دار و دولت آن در پراکندگی کارگران دنبال می‌کند. نامیدن بخشی از طبقه‌ی کارگر با عنوان کارمند، معلم، بهیار و غیره فقط نامی است که کارگران را دچار فریب و اغوای تعلق به طبقه‌ای واهی می‌کند، که ثمره‌ی آن نصیب سرمایه‌داری می‌گردد. این در حالی است که ما همه کارگران مزدی یک نظام هستیم و به وسیله‌ی یک طبقه استثمار می‌شویم. بخش مهمی از طبقه‌ی کارگر ایران در حاشیه‌ی شهرها، کپرها و حلبی‌آبادها زندگی و کار می‌کنند (۲۰ میلیون حاشیه‌نشین شهرهای ایران طبق سرشماری سال ۱۳۹۵، مجلس شورای اسلامی سرمایه).

این توده‌ی عظیم، ارزان‌ترین نیروی کار ایران‌اند. بخش مهمی از آن‌ها سالیان دراز کاری نداشته‌اند. فقر تسلیم طلبانه این جمعیت عظیم طبقه‌ی کارگر ایران هیچ‌گونه هم‌دردی و هم‌یاری دیگر کارگران را بر نمی‌تابد. این فرودست‌ترین و بی‌پشت و پناه‌ترین بخش طبقه‌ی کارگر که احتمالاً نزدیک به نیمی از طبقه‌ی کار ایران را تشکیل می‌دهد، جز حماسه‌های قبل یعنی شورش‌های سال‌های ۵۴ تا ۵۷ پشتوانه‌ی دیگری ندارند. کارگرانی که از هیچ چیز شانس نیاورده‌اند، نه کار ثابتی داشته و همیشه بدبخت‌ترین بوده‌اند و حتا از پشتیبانی هم‌زنجیران حوزه‌های دیگر سرمایه‌نصبی نداشته‌اند. این پایین‌ترین اقشار کارگر ایران همراه با کارگران شهرداری‌ها اگر روزی متشکل شوند و دست به حرکت و اعتراض زنند، آن وقت می‌توان از جنبش‌گُل طبقه‌ی کارگر ایران سخن گفت و به آن امیدوار بود. زیرا ما نمونه‌ی آن را در دوران انقلاب، که به شکست بهمن انجامید، دیدیم که چگونه آغازگر جنبش انقلابی طبقه‌ی کارگر ایران بودند. به همین دلیل و نیز به دلیل کثرت این نیروی عظیم و هم‌چنین فقر و بدبختی آن‌ها، طبقه‌ی کارگر ایران و به خصوص آن بخش آن که در کارخانه‌ها، موسسات تولیدی، توزیعی و خدماتی کار می‌کنند، بدون کمک، هم‌یاری و تشکل‌یابی این خیل عظیم قادر به هیچ حرکت موثر اجتماعی نخواهند بود. در عین حال، نه تنها تاریخچه‌ی نیرویی خارج از طبقه‌ی کارگر و از بالای سر آن نتوانسته حتا قدمی آن را به اهدافش نزدیک کند، احساس بی‌نیازی به نیروی بالای سر در یک یک اعتصابات و اعتراضات سال گذشته به خوبی نمایش این احساس کارگران است. مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری خودپو حتا آن‌جا که بی‌انسجام است، حتا آن‌جا که بر سر دست مزد و نان روزانه، بر سر دست مزدهای عقب‌افتاده می‌باشد، ماهیت واقعی مبارزه‌ی ضد کار مزدی است. در یکایک این اعتراضات و اعتصابات علیه نظام مزدی، بدون اتکا و توجه به‌های و هوی اتحادیه‌های رنگارنگ بالای سر خود و با اتکا به نیروی طبقاتی خود برنامه‌ریزی و عمل کرده است.

اعتراضات و اعتصابات کارگری در سال‌های بعد نیز به همین منوال ادامه می‌یابند، تا به سال ۹۵ می‌رسیم. تعداد اعتراضات و اعتصابات کارگران علیه سرمایه‌داری در سال ۱۳۹۵ به شکل قابل‌ملاحظه‌ای افزایش یافت، به طوری که در شش ماه اول این سال ۷۱ اعتصاب (تقریباً

۱۲ اعتصاب در ماه)، در سه ماهه‌ی سوم ۷۶ اعتصاب (۲۵ اعتصاب در ماه) و سه ماهه‌ی چهارم ۴۰ اعتصاب در هر ماه صورت گرفت، که این خود نشان می‌دهد تعداد اعتصاب‌ها در سه ماهه‌ی آخر این سال ۱,۵ برابر تعداد آن در سه ماهه‌ی سوم بوده است. علاوه بر این، گُل حرکات کارگری نیز در همین سو افزایش داشته است، به طوری که تعداد آن در شش ماه اول سال ۶۶۶ حرکت، در سه ماهه‌ی دوم ۴۲۶ و در سه ماهه‌ی چهارم ۴۴۰ حرکت بوده است. روند مبارزه‌ی خودجوش طبقه‌ی کارگر ایران در طول تاریخ آن و در سراسر جهان کنونی بی‌نظیر بوده و هست. این، علی‌رغم همه‌ی تلاش‌های احزاب، اتحادیه‌های خود ساخته و نهادهای سرمایه‌داری در تحت کنترل در آوردن جنبش این طبقه بوده و هست. آن‌چه که خودجوش از درون طبقه‌ی کارگر می‌روید، ضد کار مزدی است. پیداست که رشد این جنبش همواره از جانب نیروهای اهریمنی سرمایه‌داری محدود می‌گردد. این جنبش در آن جایی که به دام اتحادیه‌ها و سازمان‌های رنگارنگ سرمایه‌داری می‌افتد و پرچم مبارزه‌ی ضد کار مزدی را به نفع این نهادها و منافع طبقه‌ی سرمایه‌دار بر زمین می‌گذارد، به همان اندازه در مبارزه‌ی روزمره‌اش شکست می‌خورد. اما همان‌طور که همه می‌دانیم هرگز مطالبات امروزه‌ی کارگران، خواسته‌های فردای آن‌ها نیست؛ زیرا این خواسته‌ها موقتی هستند و فردا به امور بدهی تبدیل می‌شوند و مطالبات جدیدی جای آن‌ها را می‌گیرند. این روش مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر است. طبقه‌ی کارگر در مبارزه‌ی روزمره‌اش بلافاصله لغو کار مزدی را مطرح نمی‌کند، اما همواره در این جهت حرکت می‌کند. به همین دلیل همواره به تجربیات خودش تکیه می‌کند.

روند مبارزات کارگری در سال ۹۶ در ادامه‌ی همان پروسه‌ای است، که در سال قبل شاهد بودیم. درصد اعتصابات در سه ماهه‌ی چهارم نسبت به سه ماهه‌ی سوم دو برابر شد. و این در حالی بود، که تعداد حرکات کارگری در همین مدت از ۴,۵ حرکت در روز در سه ماهه‌ی سوم به ۵,۴ حرکت در روز افزایش یافت. تعداد متوسط اعتصابات در روز نیز از یک اعتصاب در روز در سه ماهه‌ی سوم به ۲,۶ اعتصاب افزایش یافت. ارقام اعتصاب کارگری سال ۹۶ با سال قبل نیز قابل‌مقایسه است و رشد اعتصابات به خصوص از نیمه‌ی دوم سال ۹۶ نسبت به سال ۹۵ چشم‌گیر است. در حالی که اعتصابات در شش ماهه اول سال



۹۵ حدود ۱۲ اعتصاب در ماه بود، در سال ۹۶ این رقم به ۵۶ اعتصاب در هر ماه رسید. ۷۶ اعتصاب در سه ماهه ی سوم سال ۹۵ به رقم ۹۴ اعتصاب در مدت مشابه سال ۹۶ افزایش یافت. سه ماهه ی چهارم سال ۹۵ شاهد ۱۲۱ اعتصاب بود، که در مدت مشابه سال ۹۶ به رقم ۲۳۴ (نزدیک به دو برابر) اعتصاب رسید. پیش رفت جنبش کارگری در شکل گسترش اعتصابات در اسفند بیش تر نمایان شد، به طوری که در این ماه ۱۹۹ حرکت کارگری صورت گرفت، که ۵۴ درصد آن به شکل اعتصاب ظهور کرد. رشد اعتصابات در سه ماهه ی چهارم سال ۹۶ ریشه در همان عواملی دارد، که موجب خیزش کارگران و بیکاران خیابان در ماه دی داشت. مبارزه در خیابان ها، ادامه ی مستقیم بیکارهای پیشین در کارخانه، بیمارستان، دانش گاه و سایر مراکز کار بود و به این ترتیب جنبشی که ریشه در مراکز کار داشت، در تاثیر متقابل با خیزش توده های فقیر کارگر شهرها بود.

اگر به تاریخ مبارزات کارگری و شرایط زندگی کارگران ایران چهل سال پیش بازگردیم، می بینیم که این فقط فقر و تنگ دستی آن ها نبود که زمینه ساز مبارزات آن ها می گشت، بلکه عنصر اصلی یعنی تضاد کار و سرمایه بود که اعتصابات توده ای را دامن می زد و اقشار عظیمی از کارگران را به حرکت در می آورد. آن هایی که مبارزات روز کارگران ایران را نتیجه استبداد خشن رژیم سرمایه، فقر عظیم توده های کارگر و آینده تاریک آن می دانند سخت در اشتباه اند. کارگران اروپا که بیش از صد سال است روح مبارزاتی ضد سرمایه داری خود را به روسای اتحادیه ها و احزاب رفرمیستی فروخته اند و به تکه نانی که سرمایه داران جلوی آن ها می اندازند راضی اند و حتی در دفاع از دستاوردهای مبارزاتی پیشین خود نیز عاجزند، را چگونه توجیه می کنند. کارگران می توانند اسیر توهم آفرینی های سرمایه دارانه شوند و سرنوشت خود را در تمکین کردن به رابطه ی خرید و فروش نیروی کار محدود نمایند. آن ها می توانند آینده خود و فرزندان شان را در مقابل دست مزدی ناچیز و در شرایطی که خود کوه های هرچه انبوتر سرمایه می آفرینند، به بورژوازی بفروشند و برای همیشه به روابط بردگی مزدی تمکین کنند و یا چنان که در سده ی نوزدهم و قبل از آن نشان دادند تا سرحد سرنوشتی این روابط و حتی در کمون پاریس به سرحد لغو کار مزدی برسند. سطح رشد جنبش کارگری از نازل بودن خواست های کارگران روشن نمی شود. این که

کارگران ایران و بخش مهمی از کارگران چین به خاطر دستمزدهای عقب افتاده مبارزه می کنند، عقب ماندگی مبارزاتی آن ها را نشان نمی دهد. ما در اروپا و امریکا هر ساله شاهد برخی اعتصابات کارگری هستیم، که انگیزه ی آن ها افزایش دست مزد و شرایط بهتر کار است؛ اما هیچ یک از آن ها بر مبنای مبارزه ی ضد سرمایه داری انجام نمی شود، بلکه همگی تحت رهبری اتحادیه ها و احزابی هستند که هدفی جز بقای روابط سرمایه داری ندارند. لذا تمامی این تلاش ها در نهایت به استحکام روابط کار مزدی می انجامد و کارگران هرچه بیش تر به سرنوشت خود در این روابط خو می گیرند. بنابراین در تمامی موارد ذکر شده این خود جنبش کارگری و سطح سازمان یافتگی شورایی ضد سرمایه داری آن است، که رشد و پیش رفت آن را نشان می دهد. خام فکری کارگر اروپایی که در چنبر توهمات سرمایه داری سرنوشت خود را با بقای سرمایه گره زده است و اعتماد مطلق به سازمان های بورژوایی اتحادیه ها و احزاب رنگارنگ آن دارد که گویا از منافع طبقاتی او دفاع می کنند، به جایی رسیده است که اگر این سرمایه ها سودهای کلان از گرده ی کارگران بیرون نکشند، اگر حتی این حداقلی که سرمایه داران به عنوان دست مزد، حق بیمه و بازنشستگی آن ها در نظر گرفته اند، چشم انداز روشنی که جلوگیری از افول نرخ سود باشد پیش چشم سرمایه داران ایجاد نکند و به طور عملی ضامن جلوگیری از این افول نباشد، همان طور که در بحران سال ۲۰۰۸ و بعد از آن شاهد بودیم، نه تنها افزایش سن کار (افزایش سن بازنشستگی)، سیال بودن روزهای کار (بدین معنی که هر گاه کارفرما احتیاج به نیروی کار نداشته، به راحتی آن را روانه ی خیل عظیم بیکاران می کند و هر گاه رونق اقتصادی در پیش بود نیروی کار را به کار می گیرد)، بلکه حتی سطح دستمزدها نیز پایین و پایین تر می رود. در این شرایط کارگرانی که هیچ سازمان خودپوی کارگری بر مبنای تضاد کار و سرمایه ندارند و همه ی امید خود را به سازمان های بورژوایی سرمایه بسته اند، هیچ راهی جز فرو رفتن در منجلاب بدبختی، فقر و ناامیدی ندارند. در این شرایط سرمایه و دولت آن تعیین کننده ی تمامی شرایط کار و نرخ خرید کار است و در واقع این کارگران هستند که یک جانبه سرنوشت خود را تسلیم این روابط کرده اند. این درست در شرایطی است، که سرمایه داری در کلیت خود و در سراسر جهان به چنان درجه ای از

استیصال و درماندگی در حل انبوه مشکلاتی که خود می آفریند رسیده است، به ورطه ی چنان کاهش نرخ سود سرمایه در سراسر جهان افتاده است، که هر یک از دولت های آن برای کسب حصه ای از این سود تا سرحد جنگ و نابودی یک دیگر پیش می روند، دیگر حتی اگر بخواهند در مقابل اعتراض کارگران گرنش و عقب نشینی کنند از حیث اقتصادی و امکانات امتیاز دادن به بن بست رسیده اند. به همین دلیل، شرایط عقب نشینی سرمایه داران در مقابل کارگران به حداقل خود رسیده است. لذا در این روند تنها سازمان دهی سرمایه ستیز کارگران است که می تواند بزرگ ترین پشتیبان آن ها در نبرد طبقاتی باشد. با وجودی که از کار انداختن چرخ تولید سود مهم ترین حربه ی کاری در دست ما علیه سرمایه است و با جوی که ما کارگران ایران به خصوص در اواخر سال به طور وسیعی از آن استفاده کردیم، اما محدود شدن اعتصاب در یک یا چند کارخانه بدون ارتباط و هماهنگی با یک دیگر تاثیر زیادی بر سرمایه داران و دولت آن ها ندارد. از قدیم گفته اند یک دست صدا ندارد، می بایست دست در دست یک دیگر دهیم و دامنه ی اعتصاب را از محدوده ی کارخانه و مراکز کار به یک جنبش سراسری و هماهنگ تبدیل کنیم. لازمی این کار بزرگ، سازمان دهی قدرت مند شورایی ضد کار مزدی است. اگر چنین سازمان هایی در درون جنبش خود ایجاد کنیم، نه تنها به اهداف عاجل خود دست می یابیم، بلکه به عاملی مهم در مبارزه ی طبقاتی جامعه در مقابل سرمایه داران و دولت آن ها تبدیل می شویم. با وجودی که ماه دی اوج طوفانی مبارزه ی طبقه ی کارگر ایران هر چند در صحنه هایی دیگر، یعنی خیابان و محله، بود و در این صحنه ها حماسه ها آفرید، اما مبارزه ی کارگران درون کارخانه ها و موسسات حوزه های پیش ریز سرمایه در این ماه نیز هم چنان مانند گذشته و حتی شدیدتر ادامه داشت. اوج گرفتن اعتصاب در این ماه نسبت به سایر حرکات کارگری، با رقم ۳۷ درصد، مشتمل بر ۳۶ اعتصاب بوده است که در دو سال گذشته در چیزی کم تر از یک ماه بی نظیر بوده است. این در حالی است، که در هفت روز طوفانی اعتراضات خیابانی هیچ گزارشی از هیچ اعتصابی داده نشده است. با وجودی که رژیم تا دندان مسلح سرمایه تمامی تلاش خود را کرد، که نه تنها حتی المقدور هیچ اعتصابی صورت نگیرد، بلکه به خصوص اعتصابات با



می شوند و بخشا و شاید عمدتا کارگران بیکار، بی خانمان ها و قشرهای هر چه فقیرتر جامعه ی کارگری ایران صورت گرفت، گفتیم. اما اگر از نقاط ضعف جنبش کارگری به طور کلی و ایران به خصوص نگوییم، نه تنها کم کاری کرده ایم، بلکه به خصوص انگار هیچ نگفته ایم. تمامی ارقام بالا از زنده و پُر جوش و خروشی این جنبش حکایت دارد. نکته ای که آن را در تمامی دنیای سرمایه داری با حدود ۵ میلیارد کارگر با جنبشی در سطوح مختلف، مستثنا می کند. حال چگونه است، که ما با این حال و با وجود ضدیت با سرمایه و مبارزه ی روزانه و حتا شدید - به گونه ای که شاهد آن بودیم - ناموفق و بدون نتیجه راهی کار روزانه و تولید سود می شویم و سرمایه را هرچه فربه تر می کنیم. آیا این نیست که

و تمامی حاکمان رژیم های سرمایه داری جهان با همه ی توان خود کوشیدند خیزش های عظیم خیابانی دی ماه توده های کارگر ایران، استمرار این بیکارها و سرکوب فهرآمیز و توحش بار این اعتراضات توسط ماشین جنایت و کشتار سرمایه را از ساحت ذهن ها و خاطره ها خارج سازند، به حاشیه رانند یا دور نگه دارند؛ زنان و دختران، هم راه پسران و مردان، صحنه آفرینان این جنبش بودند؛ مبارزه در خیابان ها ادامه ی مستقیم بیکارهای پیشین در کارخانه، بیمارستان، دانش گاه و سایر مراکز کار بود. این آخری از گزارش وزارت کشور دولت سرمایه به خوبی آشکار است. بنا به گزارش خبرگزاری دولتی «ایرنا»، سلمان سامانی، سخن گوی وزارت کشور، روز شنبه بیست و سوم دی ماه، در یک نشست خبری اعتراف

شورش توده های کارگر بیکار و گرسنه پیوند نخورد، اما نبرد کارگران عرصه ی کار هم چنان ادامه داشت. نبود گزارش در این مدت به معنی سکوت کارگران درون موسسات سرمایه نبوده است. این اعتصابات شامل موسسات بزرگی مانند کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه، فازهای ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۲۲، ۲۳ و ۲۴ پارس جنوبی، شرکت کشت و صنعت آستان قدس در مشهد، سازمان راه داری و حمل و نقل جاده ای، کارگران شرکت پیمان کاری «تراورس» در خطوط راه آهن شمال شرق، کارگران نیروگاه یزد و غیره بود. به همین دلیل، مبارزات کارگران در حوزه های مختلف پیش ریز سرمایه در این ماه نه تنها کاهشی نداشت، بلکه از شدت و حدت بیش تری هم برخوردار بود. اما چگونه است که تاثیرات متقابل این دو، یعنی جنبش کارگری موسسات سرمایه و کارگران معترض در خیابان ها، کم و ناچیز است؟! ما به این مساله کمی پائین تر خواهیم پرداخت. اما قبل از این، ابتدا به سراغ طوفان اعتراضات خیابانی توده های کارگر گرسنه، بیکار و بی خانمان برویم. از ارقام فوق که بگذریم، تمامی گزارشات دال بر انبوه عظیم توده هایی است که با تجمع و تظاهرات بر علیه گرانی، گرسنگی، بیکاری، و ستم طبقاتی رژیم اسلامی سرمایه در ایران به خیابان ها آمدند و فریاد خشم خود را در طول هفت روز پُر فراز و نشیب مبارزه ی طبقاتی سر دادند. در این مدت کوتاه، طبق گزارشات مقامات سرمایه در ایران، ۵۹۵ تظاهرات و اعتراضات در ۹۱ شهر صورت گرفت. این ها شامل شهرهای بزرگ تا شهرستان های کوچکی بود، که تا مقطع تظاهرات کم تر کسی از وجودشان با خبر بود و حاشیه ی شهرهایی که نام شان برای نخستین بار شنیده می شد. ویژگی های این اعتراضات چنین بودند: گسترش سریع آن در مدت کوتاه هفت روز از چند شهر در استان خراسان به توده های سراسر ایران؛ توده های فقیر کارگر شهرها، ستون فقرات این اعتراضات بودند؛ نیروی جوان کارگری و فرزندان خانواده های کارگر، سلسله جنبان، انتشار دهنده و پیش برنده ی آن بودند. این جنبش دست رد بر سینه ی همه ی کسان، رهبران و سازمان های مدعی العمومی زد که در این مواقع به صورت قارچ از زمین سبز می شوند و ادعای رهبری دارند؛ همه ی جناح های طبقه ی حاکم، از اصلاح طلبان تا اصول گرا، احساس خطر کردند و به همین دلیل همه ی جناح های درون ساختار قدرت سرمایه



ما هنوز با سر سرمایه، بدون اتکا به نیروی طبقاتی خود و پراکنده مبارزه می کنیم. در جریان شورش ها و اعتراضات خیابانی همه از بی رهبری جنبش ما گفتند و بسیاری تلاش کردند رهبر ما باشند. حال آن که جنبش ما در هستی خود از ظرفیت کافی علیه نظام مزدی برخوردار است و ما قادریم سرنوشت زندگی و کار خود را در دست گیریم و احتیاجی به هیچ فرد، نیرو و سازمانی که بر ما فرمان روایی کند، نداریم. کافی است در همین نبردها، بر متن مبارزه ی روزمره ی مان و از سر نیاز بر اتکا به نیروی طبقاتی خود سازمان های شورایی ضد سرمایه داری خود را در محل کار، محله، کوچه، مدرسه و هر آن جا که حضور داریم در بستر نبرد طبقاتی علیه طبقه سرمایه دار و دولت آن بر پا کنیم، تا سرنوشت زندگی خود را در

کرد: در طول مدت پنج سال اخیر، ۴۳ هزار تجمع اعتراضی در ایران صورت گرفته است. حال اگر ماده درصد از این تجمعات را متعلق به جناحی و یا بخشی از طبقه ی حاکمه ی سرمایه دار ایران بر علیه بخش دیگر بدانیم، ۲۱ اعتراض و تجمع کارگری در هر روز در طول این مدت پنج سال از سوی کارگران زیر فشار بیکاری، گرسنگی، بی مسکنی، بی دارویی و همه ی اشکال بی حقوقی و محرمیت های ناشی از روابط تولیدی سرمایه داری صورت گرفته است. بنابراین، جنبش اعتراضی دی ماه بدون پیشینه نزد طبقه ی کارگر ایران نبوده است. تا این جا از نقاط قوت جنبش کارگری اعم از آن چه که در مراکز کار صورت می گیرد و حماسه هایی که در خیابان از جانب بخشا همین کارگران هنگامی که از کار روزانه فارق

دست گیریم. شوراهای کارگری ظرف مبارزه، آموزش خودگردانی جامعه، سازمان دهی مبارزه روزمره بر اساس لغو کار مزدی اند. ما نه تنها قادریم شوراهای کارگری لغو کار مزدی را از هم اکنون بر پا داریم، بلکه این تنها راه برون رفت از چارچوب قوانین روابط تولیدی سرمایه داری است. اگر ما مبارزات روزمره‌ی خود در زمینه‌ی دست مزد، نازل بودن آن، ساعات کار و کاهش آن، تامین یک زندگی با امکان معاش کافی در بازنشستگی و از کارافتادگی، برای روزهای بیکاری، سهم هرچه بیش تری برای سیستم درمانی بهتر، مدارس با کیفیت بهتر و کاملاً مجانی و غیره در به چالش کشیدن هرچه بیش تر اساس نظام کار مزدی از طریق سازمان‌های شورایی ضد کار مزدی خود انجام ندهیم، آن گاه که برآمدهایی نظیر مبارزات دی ماه به وقوع می پیوندند از نبود سازمان قدرت مند طبقاتی خود که کارگران بیکار خیابان، کپرنشینان کناره شهرها و کارگران عرصه‌ی کار را به هم می پیوندند، محروم هستیم و همین جاست که از لاش خوران سلطنت تا انواع اصلاح طلبان و رفرمیست‌های رنگارنگ خان یغما را برای خود فراهم می بینند که هیچ گاه خواب آن را نیز نمی دیدند.

جنبش کارگری ایران در سال ۹۷ قدم به مرتبه‌ای از ارتقای خود می گذارد، که در طول تاریخ حضورش در صحنه‌ی نبرد طبقاتی با حاکمان سرمایه چنین فضایی را تجربه نکرده بود. آن چه کارگران در طول این سال انجام دادند، در هیچ رقم و نموداری قابل بیان نیست. ناگفته پیداست، که ارقام اعتراضات و اعتصابات در طول این سه سال و حتا سال‌های گذشته‌ی جنبش کارگری گویای رشد جنبشی است که هیچ گاه و در هیچ شرایطی از تب و تاب نیفتاد و نخواهد افتاد. در این میان، سال ۹۷ شاهد کورسوهایی از جدایی تدریجی کارگران از پاسداران وفادار روابط تولیدی سرمایه داری، از سندیکالیست‌ها و رفرمیست‌ها، بود. این که کارگران تاکنون و علی‌رغم این همه اعتصاب، اعتراض، عصیان و شورش موفق نشده‌اند سازمان‌های شورایی خود را که نشان استقلال طبقاتی کارگران را بر پیشانی دارد به وجود آورند؛ بن بست شکل گیری و برپایی جنبش سازمان یافته‌ی شورایی سرمایه ستیز طبقه‌ی کارگر را بشکنند و وارد عرصه‌ی جدیدی از نبرد طبقاتی گردند، که کار سرمایه را برای همیشه یک سره کند و سنگ بنای تاریخ جدید بشریت را پایه گذاری

کند؛ اما بدین معنی نیست، که راه رسیدن به این اهداف چیزی جز ادامه‌ی نبرد طبقاتی است. رشد کل اعتراضات در سال ۹۶ نسبت به سال ۹۵ فقط ۹ درصد بود، حال آن که رشد اعتصابات سال ۹۶ نسبت به سال قبل از آن ۵۹ درصد بوده است. همین روند با شدت بیش تر و گسترده تر در سال ۹۷ ادامه یافته است، به طوری که رشد اعتراضات سال ۹۷ نسبت به سال قبل آن ۳۴ درصد است و در عین حال اعتصابات سال ۹۷ دو برابر (۱۲۰ درصد) سال ۹۶ می باشد. کل اعتراضات کارگری در این سال به ۱۶۶۲ رسید و از این رقم، ۹۱۰ اعتصاب بود. همه‌ی این ارقام از تعالی و تکامل جنبش کارگری ایران حکایت دارد. ذکر یک نکته در مورد ارقام اعتراضات سال ۹۶ ضروری است و آن این که خیزش کارگران و بیکاران خیابان در ماه دی این سال، در این جا منظور نگردیده و ارقام ذکر شده شامل آن بخش از جنبش کارگری است که ریشه‌ی مستقیم در واحدهای کار و تولید دارند. این جدایی فقط به منظور مقایسه‌ی حرکات کارگری مشابه انجام شده است. با وجود ارزشی که اعتراضات خیابانی کارگران در دی ماه سال گذشته بر روند بعدی جنبش کارگری از نظر بالا بردن روحیه شجاعت، مصمم بودن و بی باکی سایر کارگران داشته، اما اقدام به اعتصاب خارج از این که موفق و پیروز باشد یا نباشد، همواره مستلزم برنامه ریزی، توافق بر سر خواست‌ها، ایستادگی محکم و تحمل گرسنگی بیش تر خود و خانواده‌ی خود، تحمل شرایطی که به دستگیری و شکنجه می انجامد و غیره دارد. اعتصاب اغلب به تعالی جنبش کارگری، اعتماد به نفس، ایجاد ارتباطات جدید و سازمان دهی بهتر کارگران می انجامد. کارگران در نبردهای طولانی مدت با طبقه‌ی حاکمه و دستگاه مخوف دولتی ناچار دست به اعتصاب می زنند، اما اقدام به اعتصاب نیز احتیاج به پیشینه‌ای در بین کارگران دارد. بدین معنی که رشد و افزایش اعتصابات در طول یک دوره‌ی معین ماه و سال از دل اقدامات کوچکی بیرون می آید، که کم کم روحیه و شجاعت نبرد طبقاتی را در کارگران بالا می برد. بی جهت نیست که اغلب اعتصاب در مراکز کاری صورت می گیرد، که کارگزارانش تجربه‌هایی هر چند کوچک و ناچیز در این زمینه دارند. از این مهم تر، غالباً پرچم دار جنبش کارگری در این مورد کارگران واحدهایی هستند، که در این زمینه کوشش و تلاش بیش تری کرده‌اند و شجاعت خود را به قدر کافی نشان داده‌اند.

ما نمونه‌ی این را در جنبش پُر خروش و دامنه دار کارگران هفت تپه دیدیم. بارها شاهد این بوده‌ایم که در اعتصابات، هنگامی که کارگران اهداف مشخصی داشته‌اند، با شجاعت و جسارت کافی و بدون ترس از تجهیزات دشمن طبقاتی، اعتصاب خود را پیش برده‌اند. نکته‌ی دیگر هم بستگی و رشد تعلق طبقاتی بین کارگران است. کارگران در حین اعتصاب است، که آگاهی به قدرت طبقاتی و نیروی جمعی خود را کشف می کنند. رشد آگاهی به قدرت و تعلق طبقاتی خود را ما در طول سال ۹۷ بارها شاهد بودیم. کارگران راننده یک دیگر را جست و جو می کنند و با هم دست به جنبشی اعتصابی می زنند که با وجود پراکندگی کارگران حوزه‌ی حمل و نقل، در برنامه ریزی اعتصاب پیش برد آن و تماس روزانه در جنبش کارگری بی نظیر بوده است. کارگران هفت تپه جنبش خود را از محدوده‌ی مجتمع صنعتی به بیرون می برند و از آن جا نیز ندای هم بستگی با سایر کارگران سر می دهند. جالب و به وجد آورنده، این است که بسیاری کارگران به دست یاری هفت تپه‌ای‌ها پاسخ مثبت می دهند و به اعتصاب‌ها و اعتراض‌های خیابانی شدت می بخشند و درست در هیاهوی این مبارزه‌ی شگرف طبقاتی است که دانش جویان طبقه‌ی کارگر نیز ریشه‌های طبقاتی خود را می یابند و برای اولین بار در تاریخ جنبش این بخش جامعه، نام جنبش دانش جویی به خود نمی گیرند، بلکه این بار ندای «فرزند کارگرانیم، کنارشان مانیم» فضای شهرهای ایران را پُر می کند.

جنبش کارگری ایران در طول سال ۹۸ نیز چنین بوده است. بهار امسال در میان بلوای رژیم سرمایه داری ایران و رقبای بین المللی آن بر سر زیادت خواهی‌های منطقه‌ای و کوبیدن بر طبل جنگ میان رقبای تا دندان مسلح طبقات حاکمه می گذرد. رژیم سرمایه داری اسلامی ایران می کوشد با عربده‌های جنگ طلبانه و هیاهوی دفاع از منافع ملی به محدود کردن خیزش‌های طبقاتی کارگران بپردازد. طبقه‌ی حاکمه ایران مصمم است به کمک تحریم‌های اقتصادی، فقر، تنگ دستی و بیکاری فوج کارگران ناشی از آن، از شدت اعتصابات و اعتراضات کارگران بکاهد. در این میان، طبیعی است که کارگران از پای نشینند. هر چند در نبود کار، تهدید به اخراج و بسته شدن مراکز کار از تعداد اعتصابات و اعتراضات کاسته شده، اما مبارزه‌ی طبقاتی با همان شدت گذشته ادامه دارد. تعداد کل اعتصابات و اعتراضات در سه

ماهه‌ی اول امسال به ۲۳۳ رسید، در حالی که در همین مدت زمانی در سال پیش ۴۱۹ بود که در سه ماهه‌ی آخر سال به ۴۴۳ افزایش یافت. بیکارسازی‌های گسترده‌ی کارگران، افزایش شدت و حشیانه‌ی استثمار، شبه‌رایگان بودن بهای نیروی کار و تعویق طولانی مدت پرداخت دست‌مزدها و مصادره‌ی جنایت کارانه‌ی مزدها توسط سرمایه‌داران و دولت اسلامی سرمایه که منجر به افزایش فشار گرسنگی، فقر، بی‌درویی و مرگ ناشی از فلاکت گردیده، از یک طرف و تلاش بی‌وقفه‌ی رفرمیسم منحنی‌سندیکالیستی و احزاب رفرمیسم چپ‌نما، هیچ‌یک موفق به انحراف، توقف و تسلیم جنبش کارگری نگردیده است. اما با وجودی که این جنبش دست‌رد بر سینه‌ی کُل نیروهائی که می‌خواهند بالای سر آن باشند و آن را آلت دست خود کنند و قدرت پیکار آن را مرکب صعود خود به اریکه‌ی قدرت کنند، دست‌رد کوبیده است؛ با وجودی که جنبش کارگری ایران در این مدت و در متن این مبارزات، گام‌های کوچک، اما موثری به جلو برداشته؛ لیکن در هیچ‌کجا و در هیچ مقطع زمانی از سازمان‌دهی طبقه‌ی کارگر به عنوان یک طبقه‌ی مستقل نمی‌توان سخن به میان آورد. زیرا سازمان مستقل طبقه‌ی کارگر متکی بر قدرت آحاد کارگران که مبارزات روزمره‌ی کارگران علیه سرمایه را سازمان‌دهی می‌کند و به پیش می‌برد، خود را آموزش می‌دهد و آگاهی طبقاتی توده‌های کارگر را در طی نبرد علیه نظام مزدی و تا نابودی این نظام دایما ارتقا می‌دهد، می‌باشد. چنین سازمانی را حتا جلدترین و نظامی‌ترین حاکمیت‌های سرمایه نمی‌توانند از میان بردارند که هیچ، بلکه مجبور به عقب‌نشینی و عاقبت شکست در برابر آن هم می‌شوند. عدم حضور و قدرت‌نمایی چنین سازمانی از جانب کارگران به وضوح احساس می‌شود و این کمبود و چالش در موقعیت کنونی بیش از هر زمانی احساس می‌گردد. سرنوشت طبقه‌ی کارگر ایران به چگونگی چالش این بُن‌بست گره خورده است. چالشی که در صورت پیروزی بر آن می‌تواند تا وسیع‌ترین اثرگذاری‌ها بر کُل جنبش کارگری جهانی نیز پیش‌تازد. آن چه که کارگران در شرایط کنونی احتیاج مبرم بدان دارند، بازشناسی قدرت تاریخ‌ساز پیکار طبقاتی خود، تبدیل این قدرت به آگاهی طبقاتی و سازمان دادن قدرت جنگ طبقاتی توده‌های خود در جنبش سازمان یافته‌ی شورایی، سراسری و ضد سرمایه‌داری است.

ماه مرداد و شهریور امسال، جنبش کارگری ایران شاهد فروکش هرچند محدود اعتراضات و اعتصابات علیه زیادت‌خواهی‌های سرمایه بود، به طوری که ارقام نیمه‌ی اول امسال ۳۳ درصد کم‌تر از مدت مشابه سال گذشته است و به ۵۲۷ در مقابل ۷۸۵ اعتصاب و اعتراض خیابانی در سال ۹۷ رسید. اعتصابات نه تنها از نظر تعداد کاهش یافت، ۳۷ اعتصاب در مرداد و شهریور امسال نسبت به ۸۳ و ۶۶ اعتصاب در همین مدت سال گذشته، بلکه چه از نظر تعداد و چه درصد از کُل حرکات کارگری ماه‌های گذشته امسال نیز کاهش داشته است. با وجودی که جنبش کارگری ایران تا حدودی نسبت به گذشته فروکش کرده است، اما حتا احکام سنگین به کارگران هفت تپه و به خاک و خون کشیدن کارگران هپکو از جانب رژیم اسلامی سرمایه نتوانست از گسترش و رشد هم‌بستگی طبقاتی کارگران جلوگیری کند. حمایت عملی کارگران آذربای و دیگر واحدهای سرمایه در ارک از کارگران هپکو نشانه‌ی درخشانی از این هم‌یاری طبقاتی است. طبقه‌ی حاکم که قدرت کارگران را بهتر از خود آن‌ها می‌شناسد و تجربه به او آموخته است که اگر این قدرت در ادامه‌ی نبرد خود علیه سرمایه، خودانگیخته سازمان‌دهی گردد و به شکل طبقاتی و آگاه به منافع خود وارد عمل شود دیگر زمین و زمان را برای سرمایه‌داران و دولت آن‌ها کُن فیکون خواهد کرد، سعی می‌کند و تا حدودی نیز موفق می‌شود که با ترفندهای مختلف از جمله دادن امتیازاتی هر چند بسیار ناچیز به بخش بسیار کوچکی از کارگران، آن‌ها را به زایده‌ی سیاسی خود تبدیل نماید. در هنگامی که توده‌های وسیع کارگران ایران در فقر، سیه‌روزی، ناامنی شغلی و وضعیت زندگی شان روز به روز وخیم‌تر می‌گردد، بخش عظیمی از کارگران صنایع نفت، پتروشیمی، صنایع فلزی و خودروسازی‌ها و صنایع وابسته به آن‌ها با وجود وضعیت اسف‌بار اقتصادی و معیشتی خود در سکوت کامل و بدون اعتنا به هم‌زنجیران خود به مامشات و امروز و فردا کردن در مقابل سرمایه‌داران، راه سکوت برگزیده‌اند! از طرف دیگر، اما کارگران در حال اعتراض به طور عموم توهانات زیادی را نسبت به سرمایه‌داران و دولت آن‌ها از دست داده‌اند و در مقابل اعتماد نسبی بیش‌تری به خود و نیروی طبقاتی خود به دست آورده‌اند. اکنون مدت هاست، که بخش‌های فعال درون جنبش‌های اعتصابی و اعتراضی کارگران از آن چنان نطفه‌های منسجم خودپو و خودانگیخته

و نسبتاً پایداری برخوردار شده‌اند که نبض جنبش سرمایه‌ستیز را پا بر جا نگه می‌دارند. تا حدی می‌توان گفت، که بخش‌هایی هر چند محدود از کارگران به اهمیت سازمان‌دهی خودانگیخته‌ی کارگری پی برده‌اند. آن‌ها به خوبی می‌دانند که سازمان‌های قدرت‌مند کارگری در این نبرد طبقاتی شکل بگیرند، می‌بایست بنا بر خاست‌گاه و هستی اجتماعی سرمایه‌ستیز کارگران عمل کنند، یعنی فعالیت خود را محدود به مبارزه برای کسب دست‌مزدهای معوقه، تعیین و افزایش دست‌مزد، کاهش ساعات کار و الغای قوانین آشکارا ضد کارگری نکنند، بلکه مبارزه‌ی آن‌ها در همگی این زمینه‌ها می‌بایست بر اساس مبارزه‌ی اصلی و نهایی برای لغو کار مزدی صورت بگیرد. این شناخت و آگاهی اگر در میان کارگران فعال گسترش یابد، به تدریج آگاهی طبقاتی کُل طبقه‌ی کارگر ایران را تغییر خواهد داد. در چنین شرایطی، کارگران آگاه به منافع طبقاتی خود دیگر تنها در سازمان‌های جداگانه‌ی کارگران و در همان حد باقی نخواهند ماند، بلکه شرایط برای ایجاد سازمان شورایی سراسری طبقه‌ی کارگر آماده می‌شود، که هدف آن سرنگونی سرمایه‌داری و الغای کار مزدی است.

شورش کارگری فونین در آبان طوفانی ۹۸

با وجودی که تعداد اعتصابات و اعتراضات کارگری در آبان نسبت به ماه پیش، و نیز سال پیش در همین ماه، کاهش چشم‌گیری داشت؛ لیکن اعتراضات کارگران بر علیه فقر، گرسنگی، بیکاری، آزادی‌گشی‌ها و... دولت سرمایه‌داری ایران در صحنه‌ای نه چندان متفاوت، اما گسترده‌تر و با خشم و نفرتی تماماً طبقاتی، در خیابان‌ها، کوچه‌ها و محلات کارگری اهم شهرهای ایران ادامه یافت. ریشه‌ی تمامی شورش آبان کارگران، همان بود که ماه‌ها و سال‌ها به انفجار اعتصابات و اعتراضات از درون کارخانجات و مراکز کار انجامیده بود. روزنامه‌ی «جمهوری اسلامی» در سرمقاله‌ی چهارشنبه بیست و نهم آبان خود از غافل‌گیری نهادهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی مجزه به انواع سیستم‌های ردیابی و بررسی در برابر خیزش توده‌های کارگر در بیش از ۱۰۰ شهر ایران خبر داد. این وجه مشترک تمامی خیزش‌های توده‌ای کارگری است، که هرچند پیشینه دارند، اما ناگهانی ظهور می‌کنند و غافل‌گیری طبقه‌ی حاکمه در کلیت خود - اعم از بخش حاکم

بر ابزار سرکوب تا اپوزیسیون‌های راست و چپ - را به وجود می‌آورند. ظاهراً موضوع این اعتراضات، افزایش بهای بنزین بود. اما نظیر سایر موارد، و در نقاط دیگر جهنم سرمایه‌داری جهان، کافی است اجتهافی بر اجتهافات طبقه‌ی سرمایه‌دار علیه توده‌های کارگر افزوده گردد تا کاسه‌ی صبر آن‌ها لبریز شود. در مورد ایران، همان‌طور که گفتیم، خیزش کارگران آن قدرها هم ناگهانی نبود؛ زیرا جنبش اعتراضی و اعتصابی کارگری و حضور اقبال کارگری در یک نبرد طولانی، مانند آتش زیر خاکستر، بستر یک خیزش سراسری را گواه می‌داد. یکی از ویژگی‌های بارز خیزش آبان، خشم طبقاتی، نفرت از نظام جور و ستم سرمایه‌داری به وجهی بود، که سران رژیم از همان ابتدا به بُرد و عمق آن پی بردند. فرمان‌دهی عملیات سازمان بسیج در این باره می‌گوید: واقعا فقط خدا نظام و نیروهایش را نجات داد! اعتراضات در ایران در طی ۷ روز (بیست و چهارم تا سی‌ام آبان) در حداقل ۱۰۷ شهر ایران گسترش یافت. طی این اعتراضات، ۴۰۰ بانک به آتش کشیده شد، ساختمان‌های دولتی، پایگاه‌های پلیس و بسیج و در بعضی مناطق دفاتر ائمه‌جمعه و حوزه‌های علمیه هدف خشم توده‌های کارگر قرار گرفتند. رژیم سرمایه‌دار برابر این نفرت طبقاتی دست به کشتار چند صد نفر، دستگیری هزاران کارگر و مجروح کردن هزار هزار توده‌های جان‌به‌لب رسیده نمود. توده‌هایی که در هفته‌ی آخر آبان ۱۳۹۸ به خیابان آمدند، همان‌هایی نیستند که در بیست و پنجم خرداد ۱۳۸۸ در خیابان بودند و شعار «یا حسین، میرحسین» سر می‌دادند. این بار جوانان و فرزندان خانواده‌های کارگری سلسله‌جنبان، انتشار دهنده و پیش‌برنده‌ی خیزش آبان بودند. آن‌ها در شهرهای کوچک در سرتاسر کشور دست به شورش زدند، خیابان‌های اصلی شهرها را به تصرف خود در آوردند. کارگران ساکن محلات فقیرنشین، که خود را فقیرتر از پیش احساس می‌کنند، در اسلام‌شهر، نسیم‌شهر، شهریار، قلعه‌حسن‌خان، رباط کریم و غیره بیش‌ترین نقش را در پیش‌برد اعتراضات به عهده داشتند. در استان تهران، شهرستان‌های اسلام‌شهر، نسیم‌شهر، شهریار، رودهن، بومهن، قلعه‌حسن‌خان، رباط کریم، ورامین و شهرک اندیشه برای چندین روز متوالی محل درگیری مردم و نیروهای سرکوب بوده است. این شهرهای حاشیه‌ای، محل زندگی کارگرانی است که بدون هیچ‌گونه امکانات شهری به وجود آمده‌اند و فقط

بیتوته‌ای هستند که ساکنین آن‌ها در منتهای فقر، گرسنگی و بدبختی، شب را روز می‌کنند تا دم صبح برای تهیه‌ی لقمه‌نانی راهی شهرها شوند. یکی از نقاطی که در خیزش اخیر به مکانی برای اعتراض توده‌های کارگر تبدیل شد، اتوبان امام علی است. اتوبانی که یکی از دلایل تاسیس آن، رساندن سریع نیروی کار از پایین شهر به بالای شهر بوده است، حالا مکانی برای بروز خشم همین نیروهای کار شده است. یکی دیگر از ویژگی‌های خیزش توده‌های کارگر در آبان، برهم خوردن «نظم» سرمایه، از رسمیت افتادن ساعات اداری، و زمان‌های کار بود. تعطیلی مدارس و دانش‌گاه‌ها، بسته شدن بازار، لغو مسابقات ورزشی و در عین حال از کار افتادن شبکه‌ی حمل و نقل، و قطع ارتباطات اینترنتی و دیجیتالی آن هم در ظرف دو روز اتفاقی بی‌سابقه است. به رغم این همه جان‌فشانی، شجاعت و دلیری سرمایه‌ستیز توده‌های کارگر در خیزش آبان، باید از ضعف آن هم بگوئیم. در غیر این صورت، درسی از خیزش آبان حاصل نخواهد شد. مهم‌ترین و اساسی‌ترین نکته ضعف بارز این خیزش، هم‌چنان که در خیزش دی ماه دو سال پیش فاقد آن بودیم، سازمان‌دهی شورایی سرمایه‌ستیز طبقه‌ی کارگر با هدف الغای کار مزدی بود. سازمانی که از دل مبارزات جاری ما علیه سرمایه‌داری به وجود آید، آحاد ما کارگران را در دل خود جا دهد، قدرت متحد و منسجم ما را سازمان دهد، تجربیات ما را به نسل بعدی منتقل نماید، و از همه مهم‌تر خشم و اعتراض طبقاتی ما علیه سرمایه و دولت سرمایه‌داری و اختاپوس‌های جهنمی سرکوب آن را با توجه به هدف الغای کار مزدی هدایت نماید و هر مبارزه و هر گام ما را فقط لحظه‌ای از مبارزه برای تحقق این هدف تعریف کند. ما همه آحاد یک طبقه‌ایم و می‌توانیم و باید بتوانیم همان‌طور که برای سرمایه‌داران تولید می‌کنیم، انتقال می‌دهیم و به فروش می‌رسانیم و حاصل سود آن را به جیب سرمایه‌داران می‌ریزیم تا با آن چماق سرکوب ما را سنگین‌تر، کشنده‌تر و بی‌محاباتر کنند، خود را سازمان‌دهی کنیم. محلات زندگی خود را بدون دخالت‌عَمال سرمایه‌رتق و فتق نماییم. ما می‌توانیم فروش‌گاه‌ها، مسکن سرمایه‌داران، مراکز بهداشت را از چنگ اداره‌ی سرمایه‌داران در آوریم و به نفع توده‌های کارگر راه اندازیم. کارگران شرکت‌های بزرگی نظیر هفت‌تپه، آذراب، واکن‌سازی اراک، فولاد اهواز هم اکنون، و از مدت‌ها پیش، می‌توانستند کنترل

تولید را به دست گیرند، خود تولید کنند، سهم نیاز روزانه خود و خانواده، خرج کلاس درس کودکان، ایاب و ذهاب، بهداشت و درمان، تفریح و داشتن یک زندگی انسانی و با شرافت را از آن کم کنند و مابقی را به کار اندازند. اما در عوض کارگران این واحد‌های تولید چه کردند، ماه‌ها و شاید سال‌ها به درگاه سرمایه، سرمایه‌داران و دولت آن‌ها به استغاثه و تمنا ایستادند و شعار دادند که شاید دولت سرمایه‌داری به ترحم آید و کنترل تولید را به دست گیرد. این‌ها در حالی انجام می‌شد، که فرزندان همین کارگران یا بخشی دیگر از آحاد کارگری در همین روزها بر سنگ‌فرش خیابان‌ها با سنگ و چوب به نبرد طبقاتی علیه همین دولت دژخیم سرمایه‌داری می‌رفتند، جان می‌دادند، گروه‌گروه زخمی می‌شدند، دستگیر و راهی سیاه‌چال‌های مخوف همین دولت سرمایه‌داری می‌گردیدند. آیا ما کارگران این واحدهای تولید آن قدر زبون و عاجزیم، که خود نتوانیم تولید و کنترل آن‌ها را به دست گیریم و به دیگر کارگران آحاد طبقه‌ی خود بیاموزیم که ما قادریم و شایسته‌ی یک زندگی بهتریم!! آری ما آحاد کارگران شورشی می‌توانیم و بایستی خود را سازمان‌دهی کنیم، اما نه هر نوع سازمانی، بلکه تنها شورایی ضد سرمایه‌داری با افق لغو کار مزدی، در محلات، واحدهای کار و تولید، مدرسه و دانش‌گاه علیه نیروهای مخوف و سرکوب سرمایه‌داری، علیه دستگاه‌های منفور تبلیغاتی آن مجهز کنیم تا از میزان تلفات بکاهیم، تجربه‌اندوزی کنیم، یک‌دیگر را آموزش دهیم و برای جنبش‌های بیش‌تر، پُر فروغ‌تر و نفی سرمایه‌داری آماده شویم!

آذر ۹۸



چشم اندازهای گذر از ساعت صفر

پرویز صداقت

درج مقالاتی که در این بخش آورده شده اند، الزاماً به معنای تایید متفاوتی تفسیری آن‌ها نیست. با این همه، درج آن‌ها را به علت پاره‌ای نکات در نور تامل و تعمقی که دارند، برای خواننده‌ی علاقه‌مند مفید دانستیم.

«نگاه»

غیرنقدی به منظور تامین منابع لازم برای مصارف بودجه‌ای باشیم.

اکنون نیز در آغاز نهمین ماه سال خورشیدی و در آستانه‌ی ماه‌های پایانی سالی هستیم، که با تحریم‌های گسترده در عرصه‌ی فروش نفت و نیز محدودیت‌های نقل و انتقال‌های بین‌المللی ارزی روبه‌رو بوده‌ایم، تشبث دولت به مجموعه‌ای از سیاست‌ها از جمله افزایش بهای بنزین یا دیگر حامل‌های انرژی قابل پیش‌بینی بوده است. البته راه کار دیگری هم که دولت‌ها در تمامی سال‌های بعد از جنگ برای حل مشکل کسری‌های بودجه به کار برده‌اند، کاهش مداوم ارزش پول ملی بوده است. در این مورد هم پیشاپیش می‌توان انتظار داشت که با توجه به استمرار مضایق مالی دولت، شاهد اجرای چنین سیاستی در ماه‌های جاری و آتی باشیم.

اما در شرایط تحریم‌های بین‌المللی و بحران حاد نارضایتی در داخل، می‌دانیم هر دو سیاست ریسک‌های سنگینی هم راه دارد. در پی سقوط ارزش ریال در سال ۱۳۹۷، تازه چند ماهی بود که شاهد ثبات نسبی نرخ ارز در قیمت‌هایی حول و حوش سه برابر سال ۱۳۹۶ بودیم و تشبث دوباره‌ی دولت به تقلیل ارزش ریال برای تامین مالی هزینه‌ها می‌تواند گواه آشکاری از دامنه‌ی تاثیرگذاری تحریم‌ها باشد. پس سیاست «آسان» دیگر، یعنی افزایش بهای بنزین، در دستور کار دولت قرار گرفته و اجرا شد. با این حال، به نظر می‌رسد با توجه به این که در آستانه‌ی برگزاری انتخابات مجلس شورای اسلامی هستیم، و افزایش بهای کالاهایی هم چون بنزین تاثیر چشم‌گیری بر تشدید نارضایتی

به سرعت سرتاسر ایران را فرا گرفت. در این یادداشت به اختصار تلاش می‌کنم دلایل افزایش بهای بنزین در مقطع بحرانی حاضر و نیز پی‌آمدهای اعتراضات جاری را بکاوم. ابتدا افزایش بهای کنونی و میزان تاثیرگذاری آن بر درآمدهای دولت را به بحث می‌گذارم و استدلال می‌کنم چرا حاکمیت ناگزیر از اجرای این سیاست شد. در ادامه نیز به ایجاز نکاتی درباره‌ی ویژگی‌ها و چشم‌انداز اعتراضات اخیر طرح می‌کنم.

در نگاه نخست، تحریم‌های آمریکا محدودیت منابع مالی را برای دولت در وضعیت کنونی پدید آورده است. اما مشکلات کنونی ریشه‌ای‌تر از تحریم‌هاست و از آمیزه‌ی ناکارای ساختار سیاست‌گذاری نولیبرالی و ساختار دوگانه‌ی قدرت در ایران طی دهه‌های اخیر ناشی شده است.

معمولاً در نیمه‌ی دوم هر سال، بار مالی دولت افزایش می‌یابد؛ چرا که به نظر می‌رسد به علت فقدان انضباط مالی بخش بزرگ‌تری از منابع پیش‌بینی شده در بودجه صرف شده و به همین دلیل دولت باید در جست‌وجوی منابع مالی جدید برای مصارف و هزینه‌های موجود باشد. به ویژه از دولت هشتم به این سو این روند کاملاً مشهود بوده است. علاوه بر آن، از ابتدای دهه‌ی ۱۳۹۰، بار مالی طرح پرداخت یارانه‌های نقدی و نبود ساز و کارهای کارآمد و دموکراتیک برای نظارت بر عمل کرد دولت باعث شده بود که بارها شاهد سیاست‌های تورم‌زای دولت، بازی با نوسان نرخ ارز، و حذف برخی یارانه‌های

در این یادداشت به اختصار تلاش می‌کنم دلایل افزایش بهای بنزین در مقطع بحرانی حاضر و نیز پی‌آمدهای اعتراضات جاری را بکاوم. ابتدا افزایش بهای کنونی و میزان تاثیرگذاری آن بر درآمدهای دولت را به بحث می‌گذارم و استدلال می‌کنم چرا حاکمیت ناگزیر از اجرای این سیاست شد. در ادامه نیز به ایجاز نکاتی درباره‌ی ویژگی‌ها و چشم‌انداز اعتراضات اخیر طرح می‌کنم.

بر اساس مصوبه‌ی سران سه قوه «از ساعت صفر روز بیست و چهارم ماه آبان» بنزین سهمیه‌بندی شد و به یک‌باره قیمت بنزین سهمیه‌بندی شده ۵۰ درصد و بنزین آزاد ۲۰۰ درصد افزایش یافت. تصمیم‌گیری برای سهمیه‌بندی و افزایش قیمت بنزین دست‌کم در طول دو سال گذشته و به ویژه بعد از شوک‌های ارزی سال ۱۳۹۷ و سقوط ارزش ریال و نیز اعمال تحریم‌های آمریکا و محدودیت‌های اقتصادی ناشی از آن بارها و بارها اعلام شده بود، اما تصمیم‌گیری برای اجرای آن نزدیک دو سال به درازا کشید. علت این تعلل کم و بیش روشن است، نارضایتی گسترده‌ی توده‌های مردم و به ویژه فرودستان ایرانی و احتمال بروز شورش‌ها و اعتراضاتی همانند دی ماه سال ۱۳۹۶. اما سرانجام در تاریخ بیست و چهارم آبان ماه، قیمت بنزین افزایش یافت. در نخستین روز بعد از افزایش قیمت‌ها، به رغم تعطیلی جمعه، شاهد اعتراضاتی با ابعاد متنوع در شماری از شهرهای ایران بودیم؛ اعتراضاتی که در روز شنبه ابعاد بسیار گسترده‌تری به خود گرفت و

از وضع موجود دارد، مبادرت به افزایش بهای بنزین نشانه‌ی آشکاری از عمق بحران مالی موجود باشد. میزان درآمدزایی سالانه‌ی دولت از محل افزایش بنزین، ۳۰ تا ۳۱ هزار میلیارد تومان برآورده شده است. (۱) با برآورد رقم ۵۰ تا ۶۰ هزار میلیارد تومان کسری بودجه‌ی سال جاری (۲) بخشی از این کسری از محل این افزایش قیمت قابل جبران است. از این رو، به نظر می‌رسد ادعاهای دولت در خصوص پرداخت یارانه‌ی نقدی به خانوارهای کم‌درآمد از محل آزاد شدن منابع حاصل از افزایش بهای بنزین را نمی‌توان جدی گرفت و در بهترین حالت نیز کاملاً موقتی و نیز بسیار محدودتر از ارقام و آمار اعلام شده خواهد بود. طبعاً نخستین پرسش این است، که با توجه به

برای دولت تامین کند، مورد توجه حاکمیت قرار نداشته است؛ چرا که چنین سیاست‌هایی باعث کاهش قدرت اقتصادی طبقات حاکم یا طبقات موفقت‌گرا در ایران می‌شود. به عنوان مثال، در ابتدای سال ۱۳۹۷ شاخص قیمت بورس اوراق بهادار معادل ۹۶۲۸۹.۹ واحد بوده است و در تاریخ بیست و چهارم آبان ماه به عدد ۳۰۵۳۳۳.۲ واحد رسیده و ۲۱۷ درصد افزایش داشته است. اما از مجموع داد و ستدهای این بازار حتی یک رالس هم مالیات بر مزایای سرمایه‌ای (capital gain) اخذ نمی‌شود. میانگین بهای ارزش واحدهای مسکونی از ابتدای سال ۱۳۹۶ تا خرداد ماه سال جاری، ۲۰۴ درصد رشد داشته است و حتی یک ریال هم از مزایای سرمایه‌ای داد و ستدهای بخش مسکن مالیات اخذ نمی‌شود.

در نگاه نخست تحریم‌های آمریکا محدودیت منابع مالی را برای دولت در وضعیت کنونی پدید آورده است؛ اما مشکلات کنونی ریشه‌ای‌تر از تحریم‌هاست و از آمیزه‌ی ناکارای ساختار سیاست‌گذاری نولیبرالی و ساختار دوگانه‌ی قدرت در ایران طی دهه‌های اخیر ناشی شده است. راه‌حل‌های برشمرده در چهارچوب زیرساخت‌های مالیاتی موجود به سرعت و نسبتاً با سهولت قابل اجرا است. اما حاکمیت به سبب هم‌پیوندی ارگانیک با بورژوازی بزرگ مالی و مستغلاتی مایل و قادر به اجرای هیچ یک از سیاست‌های مالی برشمرده در بالا نیست، چه رسد به سیاست‌های اصولی‌تری مانند مالیات‌ستانی تصاعدی از درآمد و ثروت. در این چهارچوب، نکته‌ی قابل تامل این است



تردید نیست که واکنش‌هایی که تاکنون از سوی دولت‌ها در برابر تیزش‌های اعتراضی مشاهده کرده‌ایم، همواره کارآمد نخواهد بود. تیزش اخیر بخشی از حرکتی درازمدت‌تر است که از دی ماه ۱۳۹۶ آغاز شده، به اشکال مختلف و با فراز و فرودهایی ادامه یافته و اخیراً اوج تازه‌ای گرفته است. به سبب استمرار دلایل عینی و ذهنی می‌توان انتظار داشت که در کوتاه مدت و میان مدت شاهد جزو و مد دوره‌ای اعتراضات باشیم؛ اما در کوتاه‌مدت اگر تحولی هم رخ بدهد، قادر به تامین پایدار نیازها و مطالبات واقعی معترضان نخواهد بود. از این رو، تنها در میان‌مدت و درازمدت می‌توان در جهت تحقق خواسته‌ها به دستاوردهای پایدار دست یافت.

مجموع محدودیت‌های منابع مالی دولت آیا اساساً دولت هیچ راه دیگری برای تامین منابع مالی لازم برای کسری بودجه‌ی خود نداشته است. پاسخ کم و بیش روشن و مشخص است. صرف‌نظر از حجم بالای هزینه‌های دولتی برای انواع ساز و برگ‌های غیرمولد، امنیتی، ایدئولوژیک و خارجی، که تقلیل یا حذف آن مستلزم اعمال تغییرات سیاسی در کشور است، دولت راه‌های متعدد دیگری هم برای تامین هزینه‌های خود داشته؛ اما به علت ساخت قدرت در ایران و پیوندهای ارگانیک طبقاتی حاکمیت به آن مبادرت نکرده است. اگرچه حاکمیت در ایران سر آن ندارد که مجموعه‌ی نهادهای پر قدرت اقتصادی را مشمول مالیات کند، اما حتی سایر راه‌هایی که با سهولت بیش‌تر می‌توانست مبالغ مشابهی را

هم چنین از طریق مالیات‌ستانی از نزدیک به ۲.۵ میلیون واحد مسکونی خالی در ایران، امکان ایجاد یک منبع درآمدی جدید برای دولت فراهم می‌شود (۳)، که علاوه بر تاثیر آن در تامین کسری بودجه، پایداری نسبی درآمد (در مقایسه با افزایش بهای یک کالای خاص که ضرورتاً هر ساله قابل تکرار نیست) و آثار مثبت بازتوزیعی در اقتصاد ایران، تغییرات مثبتی نیز در بازار مسکن و مستغلات ایجاد خواهد کرد. یا به عنوان مثالی دیگر، می‌توان از هزینه‌ای یاد کرد که دولت برای پوشش زیان سپرده‌گذاران موسسات مالی - اعتباری در سال ۱۳۹۷ پرداخت و رقمی فراتر از ۳۰ هزار میلیارد تومان (بیش از مبلغ حاصل از افزایش بهای بنزین) بوده است. چنان که مشاهده می‌کنیم، درست است که

که به رغم استمرار برخی ویژگی‌های ساخت بناپارتنری حاکمیت در ایران پسانقلابی، به ویژه در سال‌های بعد جنگ، به مرور شاهد نوعی پیوند و حتا فراتر از آن هم‌پوشی بین بخش‌های مختلف بورژوازی مالی - مستغلاتی نوپای بعد از انقلاب و ساختار حکم‌رانی و مقامات ارشد حاکمیت بوده‌ایم. از این رو، در برابر سیاست‌هایی از این دست مقاومت گسترده‌ای در سطح حاکمیت وجود دارد. به همین دلیل هم طرح چنین مطالباتی باید در دستور کار جنبش‌های مردمی قرار بگیرد. پس به نظر می‌رسد در مقطع کنونی، دولت مهم‌تر از هر چیز به منظور دست‌یابی به منابع مالی به افزایش بهای بنزین مبادرت کرده است و ادعاهایی مانند پرداخت وجوه حاصل از این اقدام به خانوارهای کم درآمد و اقدام اخیر در

مورد واریز یارانه‌ی نقدی به برخی گروه‌های درآمدی صرفاً می‌تواند جنبه‌ی کوتاه‌مدت / تبلیغاتی داشته باشد.

اگرچه افزایش بهای بنزین و دیگر حامل‌های انرژی بخشی از سیاست‌های تعدیل ساختاری بوده، که طی سه دهه‌ی اخیر همواره در دستور کار دولت‌ها بوده است؛ اما افزایش اخیر صرفاً بخشی از برنامه‌ی طبقاتی نولیبرالی سیاست‌گذاران اقتصادی نیست. مسأله‌ی مهم‌تر انسداد منابع مالی و ساختار انعطاف‌ناپذیر مصارف هزینه‌ای است، که عملاً در برابر دولت به جز راه‌هایی از قبیل تشبث به سیاست افزایش بهای بنزین یا تضعیف ارزش پول ملی باقی نمی‌گذارد. به ویژه باید توجه داشته باشیم، که در آستانه‌ی انتخاباتی دیگر قرار داریم که دولت‌ها در آن شرایط کم‌تر به سیاست‌هایی از این نوع که به معیشت توده‌های مردم آسیب جدی می‌زند، دست خواهند زد. از این رو، به نظر می‌رسد تنگناهای مالی دولت در شرایط کنونی چنان حاد است که اتخاذ سیاست‌هایی از قبیل حذف و کاهش انواع یارانه‌های غیرنقدی، کاهش ارزش پول ملی، مبادرت به انواع پنهان و آشکار استقراض کماکان استمرار خواهد داشت؛ سیاست‌هایی که طبعاً از سویی تورم را تشدید می‌کند و از سوی دیگر رکود اقتصادی جاری را تعمیق خواهد کرد.

افزایش بهای بنزین و دیگر حامل‌های انرژی بخشی از سیاست‌های تعدیل ساختاری بوده، که طی سه دهه‌ی اخیر همواره در دستور کار دولت‌ها بوده است، اما افزایش اخیر صرفاً بخشی از برنامه‌ی طبقاتی نولیبرالی سیاست‌گذاران اقتصادی نیست. مسأله‌ی مهم‌تر انسداد منابع مالی و ساختار انعطاف‌ناپذیر مصارف هزینه‌ای است، که عملاً در برابر دولت به جز راه‌هایی از قبیل تشبث به سیاست افزایش بهای بنزین یا تضعیف ارزش پول ملی باقی نمی‌گذارد.

۲

پرسش مهم بر سر شکل‌گیری اعتراضاتی گسترده در واکنش به افزایش بهای بنزین و ویژگی‌ها و چشم‌انداز آتی آن است. وقتی قیمت بنزین یک‌باره سه برابر می‌شود، بروز اعتراضات خیابانی دور از انتظار نیست، ولی سرعت سرایت گسترده‌ی اعتراضات در مجموعه‌ای بسیار متنوع از شهرهای مختلف واقعاً دور از انتظار بود. مطالبات عام طرح شده در اعتراضات دی ماه ۱۳۹۶ به خوبی

نشان داده بود، که مطالبات مردم دیگر به سطوحی کاملاً ستیزه‌جویانه ارتقا یافته است و هر لحظه و به هر بهانه امکان شکل‌گیری انواع اعتراضات وجود دارد. البته شاهد هیچ گونه انعطاف ملموسی در برابر مطالبات طرح شده نبوده‌ایم. اما باید تأکید کرد، که روند کاهشی اعتراضات در فاصله‌ی دی ماه ۹۶ تا آبان ماه ۹۸، صرفاً ناشی از نحوه و شدت برخورد با این اعتراضات نبوده است. علاوه بر آن، سیاست‌های دولت ترامپ و شرایط ناشی از تهدیدهای خارجی، روحیه‌ی انفعال را در میان بخش بزرگی از مردم حاکم ساخت.

قطعا هنوز ارائه‌ی جمع‌بندی دقیقی از ویژگی‌های این اعتراضات زود است، اما بر اساس دامنه‌ی اعتراضات، و توزیع فضایی و زمانی اعتراضات، می‌توان در مورد ترکیب طبقاتی معترضان و مطالبات طرح شده در قالب شعارها، برخی گمان‌زنی‌ها را طرح کرد: ۱- اعتراضات از بخشی از نادیده گرفته شده و به حاشیه رانده شده‌ترین مناطق کشور (در استان خوزستان) آغاز شد و به سرعت به مجموعه‌ی بسیار بزرگی از شهرها گسترش یافت. نخستین شهرهایی که نقطه‌ی جرقه خوردن اعتراض‌ها بود، محل هم‌پوشی محرومیت‌های طبقاتی، هویتی و زیست محیطی بوده است. در اعتراضات دی ۱۳۹۶ نیز شاهد هم‌بستگی بین کانون بحران‌های هویتی، زیست محیطی، و نابرابری‌های درآمدی با کانون‌های اعتراضی بودیم.

۲- روند فلاکت روزافزون، مردم برخی لایه‌های طبقه‌ی متوسط را به فرودستان جامعه نزدیک‌تر ساخته و این در شرایطی است که کمبود منابع مالی دولت به سبب تحریم‌های بین‌المللی و رکود و انسداد ساختاری هم امکان اجرای گسترده‌ی سیاست‌های حامی پروری دولتی را محدودتر کرده است. و از این رو، در میان طبقات فرودست نیز شاهد همگونی بیش‌تری هستیم. به طور کلی بهتر است به جای اشاره به طبقه‌ی متوسط هم چون یک رابطه‌ی اجتماعی همگن و عام به طور مشخص‌تر بر تفاوت گرایش‌های سیاسی و اقتصادی لایه‌های مختلف آن و به ویژه تفاوت مطالبات لایه‌های بالایی طبقه‌ی متوسط با لایه‌های میانی و پایینی آن توجه داشت. لایه‌های بالایی طبقه‌ی متوسط از ابزارهایی برای مصون‌سازی نسبی خود در برابر بحران‌های اقتصادی و اجتماعی، برخوردارند. اما لایه‌های میانی و پایینی این

طبقه از چنین امکاناتی کم‌تر برخوردارند. از همین رو، به رغم آن که شواهد تجربی کافی وجود ندارد، اما می‌توان انتظار هم‌گرایی لایه‌های پایینی و میانی طبقه‌ی متوسط و فرودستان را داشت.

۳- با توجه به شواهد تجربی موجود، به نظر می‌رسد که بخش بزرگ معترضان، جوانان بیکار و بی‌ثبات‌کار هستند. این گروه‌ها در شرایط کنونی پتانسیل بسیار بالایی برای رادیکالیسم دارند، اما علاوه بر آن انواع بروز انواع حرکت‌های وندالیستی می‌تواند به طور بالقوه استمرار اعتراضات و پیوستن سایر طبقات و گروه‌های اجتماعی به آن را تهدید کند.

مهم‌ترین پرسش اما درباره‌ی چشم‌اندازهای محتمل است. تردیدی نیست که واکنش‌هایی که تاکنون از سوی دولت‌ها در برابر خیزش‌های اعتراضی مشاهده کرده‌ایم، همواره کارآمد نخواهد بود. خیزش اخیر بخشی از حرکتی درازمدت‌تر است که از دی ماه ۱۳۹۶ آغاز شده، به اشکال مختلف و با فراز و فرودهایی ادامه یافته و اخیراً اوج تازه‌ای گرفته است، به سبب استمرار دلایل عینی و ذهنی می‌توان انتظار داشت که در کوتاه‌مدت و میان‌مدت شاهد جزر و مد دوره‌ای اعتراضات باشیم؛ اما در کوتاه‌مدت اگر تحولی هم رخ بدهد، قادر به تأمین پایدار نیازها و مطالبات واقعی معترضان نخواهد بود. از این رو، تنها در میان‌مدت و درازمدت می‌توان در جهت تحقق خواسته‌ها به دستاوردهای پایدار دست یافت.

پی‌نوشت‌ها:

۱- به نقل از گفت‌وگوی بیژن زنگنه در تاریخ بیست و پنجم آبان ۱۳۹۸، «خبرگزاری مهر». ۲- به نقل از سیدمحمد حسینی، عضو کمیسیون برنامه‌ی مجلس شورای اسلامی، چهارم تیر ماه ۱۳۹۸. در گزارش خبرگزاری «تابناک» در این‌جا رقم‌های متفاوتی در مورد کسری بودجه‌ی سال جاری ارائه شده و این ارقام جزو ارقام نسبتاً محافظه‌کارانه است. ۳- آمار برگرفته است از: «اطلاعات» قیمت و اجاره‌ی مسکن در نقاط شهری کشور در زمستان ۱۳۹۷، «مرکز آمار ایران» (۱۳۹۸)، سایت «سازمان بورس و اوراق بهادار» به نشانی tsetmc.com.

«نقد اقتصاد سیاسی»



«خون، آب نخواهد شد»

درباره ی شورش بنزین در ایران

ساسان صدقی نیا

از دهه ی شصت، و با سیاست های کلان در بی‌نوا سازی و قدرت‌زدایی از جامعه و پیش‌برد بدون ترمز آن در نبود کوچک‌ترین تشکل مستقل کارگری، چنین خشمی متوجه خود ندیده بود. طبیعی است رژیم جمهوری اسلامی، مانند تمامی رژیم‌های نولیبرال دیگر، همواره میزانی از حساسیت و نارضایتی اجتماعی را تخمین می‌زند؛ اما به وضوح اعتراضات آبان، به ویژه در روزهای آغازین، از کنترل حکومت خارج شد.

فشار زمانی که حکومت در اثر تحریم‌ها احساس می‌کند، نکته‌ای است که می‌توان آن را در شکل اجرای سیاست اخیر دخیل دانست، به طوری که حکومت گویا عطای کساندن مردم به پای انتخابات مجلس در اسفند ماه امسال را به لقایش بخشید. بر خلاف دولت‌های قبلی که عمده‌ی سیاست‌های ریاضتی در اوج درآمدهای دولت اجرا شده، این بار در اوج کسری بودجه‌ی دولت ناشی از کاهش فروش نفت به وقوع پیوست و به این توهم فرصتی دیگر داد، که گویی تحریم ابزار مناسبی برای واداشتن جامعه به اعتراض بوده است. اما ماهیت ساختاری و نولیبرالیستی در رژیم جمهوری اسلامی، پاشنه‌ی آشیل چنین فرضیاتی است.

یادآوری این نکته از این روست، که علاوه بر این که سیاست کلان نولیبرالی ارتباطی به وجود یا عدم وجود تحریم‌ها ندارد، اما می‌توان گفت این شکل از سراسیمگی در اعلام خبر افزایش قیمت بنزین نشان از عزم حکومت برای تشدید شرایط امنیتی و اضطرابی به کمک تحریم‌ها برای پیش‌برد پروژه‌ی شوک درمانی دارد. همه‌ی این موارد را جز با در نظر گرفتن ماهیت

کردن حیات اقتصادی و اجتماعی ایران یاد می‌کنیم. فقر گسترده، قراردادهای موقت کار، بیکارسازی کارگران، ورشکستگی و غارت صندوق‌های بازنشستگی تامین اجتماعی و فرهنگیان، افزایش مالیات نیروی کار، بی‌اعتباری قانون کار، ورشکستگی صنایع، حذف یارانه‌ها و... تنها گوشه‌ای از پی‌آمدهای فاجعه‌بار اجرای این سیاست‌ها بوده، که تمام دولت‌ها و ارکان حاکمیت در پیش‌برد آن هم‌نوا و هم‌رای بوده و هستند. بسته‌ی ریاضتی این شورا طرحی است به نام «اصلاح ساختاری بودجه»، که در آن افزایش ضربتی قیمت بنزین فقط بخش اندکی از پروسه‌ی این جراحی خونین نولیبرالی است.

این بار در ادامه‌ی تدریجی و با فاصله‌ی «آزادسازی قیمت‌ها» و آن‌چه که «مدیریت مصرف سوخت» در سال‌های گذشته نام گرفته، پرده‌ای دیگر از اجرای چنین طرحی برای حذف یارانه‌ی بنزین به روی صحنه رفت؛ با این تفاوت که شوک درمانی اخیر به سرعت و به مانند یک «کودتای اقتصادی» پیش‌برده شد، به طوری که بسیاری از مقامات تا چند ساعت قبل مشغول تکذیب چنین خبری بودند. اعتراضات به اوج رسید و در عرض بیست و چهار ساعت به سرعت فراگیر شد و بیش از صد شهر کشور را درگیر خود ساخت. واضح است که نارضایتی خودانگیخته، ناشی از انباشت مطالبات گسترده‌ی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی بوده است؛ اما این بار قرعه به نام افزایش قیمت بنزین بود، که مزید بر علل دیگر شده و منجر به انفجار خشم - به خصوص در توده‌های فرودست و حاشیه‌نشین کشور- شد. حکومت تاکنون، بعد

یک هفته خیزش سراسری در ایران؛ اعتراض‌ها و شورش‌هایی که سرکوب شده، اما حاکمیت رویای مهار همیشگی آن را در سر می‌پروراند و علیه مخالفان رجزخوانی می‌کند. آن‌چه مشخص است، بعد از دهه‌ها، شورش بنزین نشان داد جامعه‌ی ایران آبستن یک جنگ طبقاتی است. جنگی نقطه به نقطه، محله به محله، شهر به شهر و گاهی تن به تن. معترضینی که گویا دنبال رد یا قبول مطالبه‌ای نیز نبودند، دست به کار اقدام مستقیم و پی‌واسطه‌ی شهری و میدانی شدند. بن‌بست در میانجی‌گری، بحران ناکارآمدی و افزایش رادیکالیسم، نشان از ایستادن در آستانه‌ی دوران جدیدی است.

سیاست نولیبرالی و مساله‌ی تحریم

کم‌تر کسی می‌دانست آن زمان که حکومت جمهوری اسلامی در اول ماه مه امسال تجمع‌کنندگان روز جهانی کارگر را سرکوب و بازداشت می‌کرد، از نمایندگان صندوق بین‌المللی پول در تهران پذیرایی می‌کرد. رهبر جمهوری اسلامی در اردیبهشت سال ۹۷ نهادی موسوم به «شورای عالی هماهنگی اقتصادی قوای سه‌گانه» با اختیارات ویژه برای دور زدن قانون‌گذاری مجلس و تحریم‌ها را تاسیس کرد، تا نشان دهد وضعیت کشور را فوق‌العاده می‌داند. اما وظیفه‌ی این نهاد، که تحریم‌ها را چون برکتی برای ایجاد شرایط امنیتی می‌داند، مانند تمامی ارگان‌های حکومتی در راستای سیاست‌های کلان اقتصادی تعیین شده بود؛ سیاست‌هایی که در سه دهه‌ی گذشته از آن با عنوان تعدیل ساختاری و نولیبرالیزه

سیاست ساختاری موجود و تصمیم برای پیاده کردنش، که در طی دهه های اخیر حیات جمهوری اسلامی بدان وابسته بوده، نمی توان ارزیابی کرد؛ به این معنی که عواملی چون تحریم های آمریکا یا جدال های ژئوپولیتیک، پارامترهایی ثانوی هستند که حول چنین ساختاری که نسخه ی نظام جهانی سرمایه است، نوسان می کنند. به عبارت دیگر، نبود تحریم ها نیز تغییری کیفی [نه کمی] بر عواملی که جامعه را به چنین وضعیتی کشانده، ندارد.

از دی ماه ۹۶ تا آبان ۹۸

اعتراضات آبان ۹۸ باید در ادامه ی اعتراضات دی ماه ۹۶ ارزیابی شود. در حالی که هنوز برجام پا بر جا بود، عبور از

مجلس، بیان گر پذیرفته شدن پایان دوران بازنمایی از خلال ایجاد دوگانه های صوری است. به عبارتی، پادشاه بلافاصله لخت شد. هر دو خیزش دارای مضمون طبقاتی، به خصوص در میان حاشیه نشینان بیکار، بوده است. اعتراضات در شهرهای بزرگ و کوچک رُخ داد. شدت اعتراضات در شهرهای کوچک، گمنام و محروم، نشان دهنده ی سیاسی شدن و اثرات شلاق نابرابری است که بر عمق جامعه فرود آمده است و در شهرهای بزرگ، نشانه ی طغیان حاشیه نشینانی که توانایی زیستن در مناطق فقیرنشین این شهرها را نیز از دست می دهند. هم چنین شهرهایی که فلسفه ی وجودی آن ها محل اسکان جمعیت مازاد و ارتش ذخیره ی

یافت و در طی سال ۹۷ ادامه پیدا کرد. در اعتراضات آبان ماه، افزایش قیمت بنزین سکویی بود که انسجام اعتراضات حول آن، خود را بیش تر نمایان ساخت، تمامی شهرها در همان بیست و چهار ساعت اول در شکلی کم و بیش یک سان دست به اعتراض زدند و سطح اعتراضات چنان رادیکال بود، که از مطالبه محوری و شعار محوری عبور کرد و به یک رزم عملی و پراتیک میدانی بدل شد.

شورش آشکارا فاقد رهبری بود، اما در همان روزهای اول توده های مردم ابتکارات و ظرفیت وسیع مخالفت و سرپیچی خود را از مسدود سازی معابر و اخلال در رفت و آمد تا از کار انداختن دوربین های مداربسته در خیابان ها نشان دادند. آتش



جامعه به نصوص بعد از وقایع دی ماه ۹۶ در یک وضعیت جنبشی به سر می برد، وضعیتی که برگشت به قبل از آن ناممکن به نظر می رسد. انسداد سافتواری در همه ی حوزه ها به نقطه ی اوج رسیده است. شورش بنزین، بازنمایی اعتراضات توسط بخش های مختلفی از اپوزیسیون راست را نیز دچار بران ساقطه است. گفتار مبارزات مسالمت آمیز، مدنی و قانونی با یک علامت سؤال بزرگ در نهیت عمومی جامعه، به نصوص طبقه ی کارگر و تئیه دست، روبروست. تئیه دستار آشکارا قابلیت میانجی گری ندارند و این نه به خاطر نبود فضای اعتراضات مسالمت آمیز و مدنی، که دقیقاً به خاطر ناممکنی چنین فضایی در سرمایه داری ایران و فاز ویژه ی آن، یعنی نولیبرالیسم، است.

زدن نمادهای نظم پولی، یعنی بانک ها و موسسات مالی، و نظم استبدادی، یعنی پاسگاه های کلانتری، فرازهایی درخشان از مبارزات بود. اراده ای جوشیده از پایین، که با وضعیت جنبشی حاصل از دی ماه ۹۶ و ادامه ی آن در سال گذشته، پیوند وثیق داشت.

توده های تئیه دست حتا با وجود قطع شبکه ی اینترنت و ساخت یک قرنطینه ی سراسری، اراده و انگیزه ای در خود برای تحمیل ترس و درماندگی بر حکومت تشخیص داده بودند. به نوعی نشانه ای از این مساله، که حتا اگر نتوانیم می بایست زخمی بر پیکر این نظم نابرابر، بر جای گذاریم. زخمی که در در و دیوارها و نهادهای دولتی و انتظامی و بانکی مدت ها

نیروی کار است؛ شهرهایی مانند کرج، ملارد، شهریار، بومهن و... صحنه ی یک جنگ عظیم طبقاتی شد. اما تفاوت این دو در آن جاست، که جرعه ی دی ماه ۹۶ از یک عامل مشخص یا بزنگاهی معین آغاز نشد و مجموعه ای از عوامل به یک دیگر گره خورده بودند و جنبش هنوز با وجود رادیکالیسم گسترده ی آن، شعار محور بود و چندین روز طول کشید تا سطح اعتراضات ارتقا یابد.

ناموزونی اغلب اعتراضات در شهرهای مختلف وجود داشت و این ریتم اعتراضات را در جایی گند و در جایی تند ساخته بود. با این حال، جنبش رهبری معینی نداشت و اعتراضات با جنبش های گوناگونی از جمله مبارزات کارگری و جنبش زنان پیوند

پروژه ی دوگانه ی بد و بدتر که وسیله ی استمرار بقای رژیم بوده، دستاورد پایدار دی ماه ۹۶ در تسریع رشد و رادیکالیزه کردن اعتراضات بود. عدم چشم داشت به درگیری های جناحی حکومت - که در یک مدیریت و تقسیم کار مستمر، جناح اصول گرا سعی در ایفای نقش عدالت خواه به خصوص در مطالبات اقتصادی داشت - دود شد و به هوا رفت. تمامی سرمایه ی اجتماعی و سیاسی اصلاح طلبان نیز با سرکوب وحشیانه فرو پاشید.

بحران نمایندگی درون حکومتی با دی ماه ۹۶ به نقطه ی اوج رسید و جامعه از آن عبور کرد. در وقایع اخیر، ورود زود هنگام و بدون تردید خامنه ای به میدان و برچیدن زمزمه های مخالف، به خصوص از طرف

بر جای خواهد ماند. شدت بیش تر سرکوب ها در استان های خوزستان و کردستان نیز باید ما را متوجه نگرش پا بر جای حکومت در مورد مناطق محرومی سازد، که آن ها را نه تنها طبقه ی فرودست، بلکه اساسا از جنس ملیتی بیگانه و دیگری ناب می داند. در مورد انگیزه های تمامی معترضین نمی توان ارزیابی دقیقی به عمل آورد، اما انباشت و فوران خشم در این مناطق قطعاً با مساله ی وجود ستم ملی نیز پیوند می خورد.

غلبه بر سیاست ترس و اراده از پایین

نولیبرالیسم تمامی صورت مساله را در مساله ی «مدیریت مصرف» و راه کارهای اقتصادی خلاصه می کند، تا سیاست را پنهان کند. چیزی که می توان آن را علم «مدیریت خطر» نام نهاد. نهفتگی اراده از پایین، گنش ها و مقاومت هایی که همواره حاضر هستند، یک تهدید محسوب می شود. خطر، ناشی از بحران و بحران ناشی از عدم اطاعت توسط نیرویی است که پیش بینی پذیر و مبتنی بر عقل معاش بازار، رفتار نمی کند؛ در غیر این صورت، هر بحرانی برای نولیبرالیسم فرصتی مجدد برای سرمایه گذاری است.

دلیل شرایط اضطراری، ایجاد ترس و تمهیدات ویژه برای تداوم آن، که رکن سیاسی نظم نولیبرالیستی شمرده می شود، همین خطر سرپیچی است. حامیان حکومت با کلیدواژه ی «سوریه ای شدن»، همواره سعی در انکار، تعویق یا سرکوب چنین اراده ای کرده اند. اپوزیسیون راست برانداز نیز با مساله ی «وزنوتلایی شدن»، همین سیاست را پیش برده است. وجود یک خطر همواره حاضر واکنشی است، تا اراده ی همواره حاضر را در حاشیه قرار دهد. به عبارتی، این مقاومت در پایین است که جهت گیری کلی سیاست مبتنی بر ترس را تعیین می کند و نه برعکس.

تاکید صرف روی ایده ی «یار خاکستری»، که عامل حمله به اماکن دولتی را خود رژیم می داند، توهم جدیدی برای انکار و ترس از همین اراده ی شورشیان ناامید و جمعیت مازاد سرکوب شده توسط سیاست های نولیبرالی است. زمانی که شورش و اعتراضات رویت پذیر می شوند، بلافاصله این سئوال طرح می شود که این ها چه کسانی هستند؟ طرح گسترده ی

همین سئوال، نشان گر نادیده گرفتن اراده و مقاومت روزانه در پایین از سوی پرسش کنندگان است. این اعتراضات در خلاء متولد نشده اند، چنین گفتاری در میانه ی اعتراضات دست از کوشش برای به انقیاد در آوردن خیزش آبان نیز برنداشت. با این تفاوت، که این بار مضمون خشونت آمیز و وحشیانه ی آن برای سرکوب مقاومت توده ای هویدا شد؛ چیزی که بعد از دهه ی شصت خورشیدی بی سابقه است.

اما اکنون ارادها ارتقا یافته و سیاست مبتنی بر ترس، عمل نمی کند و ترس و ناپایداری را به عمق اردوگاه حکومت منتقل ساخته است. نشانه های ترس در حکم رانی سرمایه، و به ویژه نولیبرالیسم، در برابر موج اعتراضات همواره ثابت است: اعتراض «قانونی» را از «آشوب» جدا کردن، متوسل شدن به یک خطر بیرونی، وعده ی امتیاز دادن و با نقدهایی چون عدم زمان بندی مناسب، اولویت نظم و امنیت، عدم اقناع و حمایت مردمی، عدم در جریان بودن بعضی مسئولین و... کوشش در تخلیه ی فشار زمانی و قدرت اعتراضات می کنند.

جامعه ی مدنی و بحران در اردوگاه راست

جامعه به خصوص بعد از وقایع دی ماه ۹۶ در یک وضعیت جنبشی به سر می برد، وضعیتی که برگشت به قبل از آن ناممکن به نظر می رسد. انسداد ساختاری در همه ی حوزه ها به نقطه ی اوج رسیده است. شورش بنزین، بازنمایی اعتراضات توسط بخش های مختلفی از اپوزیسیون راست را نیز دچار بحران ساخته است. گفتار مبارزات مسالمت آمیز، مدنی و قانونی با یک علامت سئوال بزرگ در ذهنیت عمومی جامعه، به خصوص طبقه ی کارگر و تھی دست، روبروست. تھی دستان آشکارا قابلیت میانجی گری ندارند و این نه به خاطر نبود فضای اعتراضات مسالمت آمیز و مدنی، که دقیقاً به خاطر ناممکنی چنین فضایی در سرمایه داری ایران و فاز ویژه ی آن، یعنی نولیبرالیسم، است؛ زیرا که علم اقتصاد نولیبرالی و اصول بازار آزاد قابل مذاکره و رای گیری نیست. بنابراین، بنیاد جامعه ی مدنی و گفتار پیرامونش، دچار یک پارادوکس و صرفاً یک گفتار درمانی از جنس نمایش است. در مساله ی «آزادسازی قیمت ها» نیز در صورت

تبیین درست و هدف گذاری صحیح در راستای نارضایتی خودانگیخته و ضد نولیبرالی موجود، می توان بحران دم و دستگاه اپوزیسیون راست برانداز را در گلیت خود افشا ساخت. جریانات لیبرال، سلطنت طلب، جمهوری خواه، مجاهد، ملی گرا و... همگی در راستای دستورات صندوق بین المللی پول و مقدسات بازار حرکت می کنند. اختلاف آن ها بر سر سهم و نوع مدیریت آن و ساخت حقوقی مناسب برای مالکیت سرمایه ها است. این بار به جای مذهبی، نوع سکولار، آریایی و حقوق بشری مطرح می شود، تا مساله ی اصلی یعنی سرمایه داری را فاکتور بگیرند. یک کلمه صحبت از سرمایه، نولیبرالیسم، سیاست تعدیل و ریاضت در رسانه هاشان وجود ندارد. آن چیزی که به عنوان نقد و رد حکومت در وقایع اخیر بیان می کنند، همان نارضایتی از عدم توفیق در هم راه کردن کارگران و فقرا در اجرای آن است که با عباراتی چون اجرای غلط یا زمان بندی نادرست طرح می کنند و با نفس این سیاست ها مشکلی ندارند. چیزی که رژیم حاکم نیز آن را با آغوش باز پذیرفته است. این سیاست ها ماهیت قضیه است و بقیه، همان طور که گفته شد، فاکتورهایی که حول آن نوسان می کنند.

بنابراین، مساله هدف قرار دادن اصل سیاست های «آزادسازی قیمت ها» است. جمهوری اسلامی از ابتدا همین سیاست ها را به پیش برده و فشار زمانی ناشی از تحریم ها، موعد اجرای آن را جلو انداخته است. پیش از این با فواصل معین برای عادت کردن جامعه و استفاده از تکنیک ها و تکنولوژی های ویژه ی روانی و اقتصادی و... سعی در جا انداختن آن کرده بود. بدون تحریم ها نیز این سیاست ها پا بر جا بوده و خواهد بود. همان طور که با برجام یا بدون برجام نیز تغییری در مساله به وجود نمی آمد.

بنابراین، نیرویی که هم با تحریم ها و هم با اساس این رژیم مخالف است، گنه قضیه را در عاملیت از پایین توده های کارگر و تھی دست می داند. بقیه ی روایت ها و جریانات صرفاً یک پروپاگاندا و موج سواری و رهبرسازی از خون کشته شدگان است. چه نیرویی که مدعی مخالفت با حاکمیت است، اما از نولیبرالیسم حمایت می کند و چه نیرویی که مدعی مخالفت با ریاضت و



تحریم است و از حاکمیت حمایت می کند، تنها نصف داستان را تعریف می کند و ما می دانیم که نصف حقیقت، دروغی بیش نیست.

شکل اعتراضات و مساله‌ی سازمان

گفته شد که عصر ما دوران اُفت مبارزات است. ذهنیتی که تنها یک الگوی مشخص از مبارزه را پذیرفته، به چنین حرفی باور دارد. مبارزات در چهارچوب‌های سازمانی کلاسیک بی اعتبار شده‌اند. قطعی اینترنت نشان داد تقریباً جنبش ضد ریاضتی موجود، مانند همتایان خود در کشورهای دیگر، فاقد رهبر و نماینده در تشکلاتی است که خود را اپوزیسیون می نامند؛ چه از نوع چپ و چه از نوع راست. نمایندگانی که خود را صرفاً یک گزینه و طرحی برای انتخاب و آن را از پیش حاضر و آماده می‌دانند، در جنبش‌های اعتراضی معاصر جایگاهی ندارند و صرفاً با کمک مالی و رسانه‌ای تبدیل به عناصر خودارجاعی شده‌اند، که هویت بخشی نمایشی به خود تنها ابزار کارشان بوده است. هیچ کس و هیچ نهادی در قدرت و اپوزیسیون قادر به بازنمایی و نمایندگی آن‌ها نیست و در چنین شرایطی با رویت شدن آن‌هاست که همه فلج می‌شوند، از مفسر و روشن فکر تا احزاب، از حکومت تا اپوزیسیون، راه پس و پیش ندارند؛ هر انتخاب‌شان و هر عمل‌شان گویا انتخابی برای گریز از پوچی و معنادگی به خود است. شورش نابه‌هنگام و «غیرعادی»، نگاه طبقاتی «عادی» شده را به چالش می‌کشد.

اعتراضات در ایران در اتمسفر جهانی نولیبرالی تنفس می‌کند و آن چه بر سر نیروی کار و تَهی‌دستان آمده، جدا از روند کلی آن در سطح مناسبات جهانی نظام سرمایه‌داری نبوده است. به نظر می‌رسد شکل اعتراضات مهم‌ترین فاکتور در تحلیل شرایط و چشم‌انداز جنبش‌های اعتراضی است و نه بازنمایی آن توسط اردوگاه چپ و راست. مهم‌ترین ویژگی چنین جنبش‌هایی نبود امر واحد است، یعنی امری که بقیه‌ی شکاف‌ها و مطالبات را تابع خود سازد. به این معنا، امر واحد خواستار تمرکز است؛ تمرکزی که سایر جنبش‌ها یا مطالبات را تابع یک بنیاد سازد. نکته‌ای که می‌توان دلیل بحران سازمانی و مبارزه در چهارچوب‌های کلاسیک مبارزاتی، مانند

جامعه‌ی ایران دو سال است که در یک وضعیت جنبشی قرار دارد، که به پیش می‌رود. در این روند، شورش بنزین یکی از گام‌های بلند آن بوده‌ است اگر علیه آن حمام خون بیندازند؛ چرا که به قول یک ضرب‌المثل کردی: «خون تبدیل به آب نخواهد شد.»

«تربون زمانه»

احزاب و اتحادیه‌ها، دانست. تمامی جنبش‌های رادیکال ضد نولیبرالی و ضد سرمایه‌داری رفته رفته خود را از چنین چهارچوب‌هایی رها می‌سازند؛ چرا که یک پارچگی و فردی شدن قلمروهای جامعه‌ی نولیبرالی در قامت انسان اقتصادی و ارزش مبادله، جایی را برای سازمان‌دهی عمودی و نیروهای آوانگارد باقی نمی‌گذارد. اما همگی آن‌ها انتزاعی و پالوده شده‌اند. اما مساله‌ای که در نبود امر واحد یا فرمان‌دهی متمرکز بر جای می‌ماند، مساله‌ی پیوند یا وجود امر مشترک برای غلبه بر فردیت و تکه تکه شدن و حفظ تکثر برای غلبه بر این یک پارچگی برای یک سازمان‌دهی از پایین و هدف‌گذاری جدید برای تعیین خصلت مشترک ضد سرمایه‌داری جنبش‌ها است. سرایت رادیکال اعتراضات در شهرهای مختلف ایران و هم‌چنین اعتراضات در خاورمیانه و آمریکای لاتین، از کشوری به کشور دیگر و گسترش آن‌ها حتا به محدوده‌ی کشورهای متروپل سرمایه‌داری مانند فرانسه و اسپانیا، گویای این مهم است که اعتراضات در وهله‌ی آخر از منطق مشترکی پیروی می‌کنند؛ سزایتی که هم سرنوشتی این جنبش‌ها را بیان می‌کند، گویا تَهی‌دستانی که دیگر جامعه‌ی مدنی و فضای عمومی برای شان در دنیای نولیبرالی محلی از اعراب ندارد، خود را پیدا می‌کنند، یک دیگر را می‌بینند، حس می‌کنند و دست به عمل می‌زنند؛ اما این بار به شیوه‌ای دیگر. شادی یافتن یک دیگر و غلبه بر فترت و سکوت و ترس. همان‌طور که یکی از معترضین عراقی به خوبی گفت:

«رژیم ایران چهل سال سعی در صدور انقلاب اسلامی خود به عراق کرد، اما این انقلابیون عراقی هستند که در چهل روز انقلاب خود را به ایران صادر کرده‌اند.» این همان نطفه‌ی سازمان‌دهی و کُنش‌گری در دنیای معاصر با سوژکتیویته‌های جدیدش خواهد بود. یک اتصال افقی بدون اولویت بندی یک خواست و جنبش بر دیگری. هیچ سیستم ارزش‌گذاری فراگیری برای تابع ساختن یک اولویت یا خواست بر فراز دیگری وجود ندارد. تنها در دل مسیر و روند عملی است، که اتصالات شهرها، جنبش‌ها و کشورها محقق خواهد شد. این تغییری است که در ایران کوچه به کوچه و شهر به شهر نیز آغاز شده و اکنون





گرانی بنزین، کابوس سفر هر روزه از حاشیه‌ها به تهران

مریم وحیدیان

آن وجود دارد. نمای برخی خانه‌های پرندهم چنان بیابانی است. خیلی از سیاست‌های دولت برای مسکن‌دار کردن کارگران و دهک‌های پایین جامعه، خانواده‌ها را به پرندهکشانده است. از پرنده تا تهران در ساعات صبح حدود یک ساعت و نیم راه است؛ در زمان‌های ترافیک زیاد، این مسیر طولانی‌تر هم می‌شود.

کرایه‌ی تاکسی‌ها و شخصی‌هایی که از پایانه حرکت می‌کنند، به شدت کنترل می‌شود و هنوز افزایش کرایه‌ای نداشته است. کرایه این مسیر از پرنده تا میدان آزادی حدود ۸ هزار تومان است که با مسیرهای اضافه تقریباً یک کارگر در پرنده باید ماهیانه ۵۰۰ هزار تومان بابت حمل و نقل بپردازد. البته این مسیرها اتوبوس هم دارند که هر مسیر نیز حدوداً ۳ هزار تومان است که با پرداخت کرایه حدوداً نصف هزینه‌ی رفت و آمد با تاکسی خواهد شد. در عین حال، رفت و آمد با ماشین شخصی هزینه‌برتر است. در محاسباتی که در ادامه می‌آید، فرض گرفتیم که هر خودرو بابت هر ۱۰۰ کیلومتر ۹ لیتر بنزین مصرف کند. مسیر حدوداً ۶۵ کیلومتری از پرنده تا تهران نزدیک به ۵ لیتر بنزین مصرف می‌کند که حدود ۶۷۰ هزار تومان در ماه فقط باید بابت پول بنزین رفت و آمد با ماشین شخصی پرداخت کند که حدود ۴۴۰ هزار تومان اختلاف هزینه با قبل از گرانی بنزین را نشان می‌دهد.

اندیشه و شهریار، مترو و منوریل ندارد
اندیشه نیز یکی از مناطق حاشیه‌ای است که از سال ۱۳۶۷ به بعد، واگذاری قطعات زمین‌های آن به فرهنگیان شاغل در آموزش و پرورش آغاز شد. فرهنگستانی که اغلب در تهران تدریس می‌کردند. کارگران زیادی نیز

جنوبی پایتخت رقم خورد. در ابتدای سال ۹۷، عمده‌ی مهاجرت‌ها در مورد خانه‌های ۱۰۰ تا ۳۰۰ میلیونی پردیس، پرنده و ورامین بود. کارگران، بی‌ثبات‌کاران، که عملاً جمعیت بیکار هستند که به مشاغل کاذب رو می‌آورند، با افزایش قیمت اجاره بها و مسکن و افزایش هزینه‌های زندگی به طور غیرمستقیم با سیاست‌هایی مثل «مسکن مهر» عملاً به حاشیه‌ها رانده می‌شدند. آمارها در خصوص تعداد حاشیه‌نشینان همیشه ضد و نقیض است.

در مهر ماه سال ۹۵، رحمانی فضلی، وزیر کشور، اعلام کرده بود که حدود ۱۱ میلیون حاشیه‌نشین داریم که در حدود ۷۷ هزار هکتار شامل ۲ هزار و ۸۰۰ محله ساکن هستند. فرشاد مومنی، اقتصاددان، اما اخیراً گفته است که جمعیت حاشیه‌نشین بیش از ۱۹ میلیون نفر در ایران است که حدود ۲۰ درصد جمعیت شهری را شامل می‌شود. با احتساب آمار ارائه شده از سوی وزارت مسکن و شهرسازی در ایران در طی کم‌تر از سه سال، حدود ۸ میلیون نفر به جمعیت حاشیه‌نشینان شهری اضافه شده است. این جمعیت، کارگرانی هستند که طی سال‌های گذشته به دلیل مشکلات معیشتی و عدم توانایی برای تامین هزینه‌های زندگی و پرداخت اجاره بها نهایتاً تصمیم گرفتند که تهران را ترک کنند.

پرنده؛ هزینه‌های بالای حمل و نقل یا به جان خریدن سفر با اتوبوس‌های فرسوده
مسافت پرنده دو برابر مسافت پردیس به تهران است. پرنده هنوز مترویی تا تهران ندارد؛ تنها یک منوریل در این مسیر وجود دارد که طی ساعات صبح شش قطار در زمان‌های مشخص و طی ساعات بعدازظهر فقط هشت قطار در

کارگران هشتگرد بیش از ۴۳ درصد، کارگران پرنده بیش از ۳۴ درصد، کارگران رباط کریم بیش از ۳۰ درصد و کارگران منطقه‌ی بهارستان استان تهران ۱۹ درصد، کارگران شهر جدید اندیشه و شهریار بیش از ۲۳ درصد و کارگران اسلام‌شهر بیش از ۱۴ درصد دست‌مزدشان را بابت حمل و نقل با خودروی شخصی باید هزینه کنند که کاملاً غیرمعقول است.

به گزارش خبرنگار «ایلنا»، جمعیت عظیمی از کارگران در این سال‌ها به سمت شهرهای حاشیه‌ی تهران سرازیر شده‌اند. قیمت مسکن رشد صعودی داشته است، تا جایی که به ویژه از سال ۹۵ رشد قیمت مسکن باعث شد که بخش عمده‌ای از مستاجران از نقاط شمالی شهرهای بزرگ به نقاط میانی و از نقاط میانی به نقاط جنوب شهر مهاجرت کنند؛ حتا مستاجران جنوب شهر هم مجبور به مهاجرت به حاشیه‌ی شهرهای بزرگ شدند. طرح مسکن دولتی که با نام «مسکن مهر» کلید زده شد نیز عملاً مسیری بود برای حاشیه‌نشین کردن جمعیت بیکار، بی‌ثبات‌کاران و کارگران. نائب رئیس اتحادیه‌ی صنف مشاوران املاک گفته بود که رشد اجاره‌ی بها در سال ۹۷ بیش‌تر از دو ماهه‌ی سال ۹۸ بود. در واقع درصد بیش‌تری از مهاجرت‌های دو سال اخیر مربوط به سال ۹۷ بوده است؛ به طوری که خرید املاک مسکونی در سه شهر حومه‌ای تهران شامل پرنده، پردیس و ورامین طی نیمه‌ی اول سال گذشته ۳۰ درصد افزایش یافته است.

آغاز مهاجرت ملکی از کلان‌شهر تهران به اطراف، با حرکت اجاره‌نشین‌های مناطق



این منطقه را برای سکونت برگزیدند. شهر جدید اندیشه در قالب «مسکن مهر» بسیاری از جمعیت کارگران مهاجر به اطراف تهران را در خود جای داده است. البته افزایش قیمت در این نواحی نیز مشاهده شد. مثلاً «مسکن مهر» اندیشه با افزایش قیمت ۵۰ درصدی از سال گذشته مواجه بوده است. اندیشه به نسبت پرنده به تهران نزدیکتر است.

در این منطقه نیز اغلب رفت و آمدها با اتوبوس و تاکسی به تهران صورت می‌گیرد. کرایه تاکسی در این شهر حدوداً ۶ هزار تومان است که با احتساب مسیرهای اضافه موجب می‌شود تا کارگران حدوداً ۴۰۰ هزار تومان در ماه بابت کرایه ماشین بپردازند. اگر کارگران اندیشه و شهریار از خودرو شخصی استفاده کنند، فاصله ۴۰ کیلومتری اندیشه تا مرکز شهر را باید با مبلغ حدود ۴۵۰ هزار تومان در ماه طی کرد. اندیشه هم هیچ مترویی تا تهران ندارد و کارگران راه‌های معدودی برای رفت و آمد دارند که ۳۰۰ هزار تومان نسبت به قبل از گران شدن بنزین، افزایش یافته است.

یکی از ساکنین شهریار نیز تصریح می‌کند: محل کار من میدان فردوسی تهران است. اگر ترافیک نباشد همیشه یک تا دو ساعت از جاده شهریار به تهران و اگر ترافیک باشد، سه تا چهار ساعت این مسیر طول می‌کشد، یعنی از پنج صبح باید حرکت کنیم.

بیش از یک چهارم حداقل دست مزد به هزینه حمل و نقل کارگران هشتگرد اضافه شد

رفت و آمد از هشتگرد در صورتی که منوریل را در نظر نگیریم، فاجعه است. یعنی آن قدر مبلغ بالایی خواهد بود که احتمالاً کارگران زیادی قید کار در تهران را بزنند و شغلشان را از دست بدهند. هشتگرد لاقول منوریل به سمت تهران دارد که هزینه رفت و آمد به تهران را کاهش می‌دهد. البته منوریل هشتگرد با قیمت ۴ هزار تومانی در هر مسیر بیش از بقیه‌ی مسیرها است. منوریل برای شهرهای هشتگرد، پردیس و پرنده برقرار است. اما اگر یک کارگر که در این محلات زندگی می‌کند، بخواهد از خودرو شخصی استفاده کند، با افزایش قیمت بنزین حدوداً ۸۵۰ هزار تومان در ماه بابت یک رفت و برگشت به محل کارش باید بپردازد. این در حالی است که قبل از گرانی بنزین، این کارگران ۲۸۰ هزار تومان در ماه بابت رفت و برگشت به

هزار تومان بیش تر از زمانی که بنزین گران شود. این رقم نسبت به معیشت کارگران آن قدر بالا است که عملاً بخش زیادی از کارگران ورامینی بیکار شده‌اند.

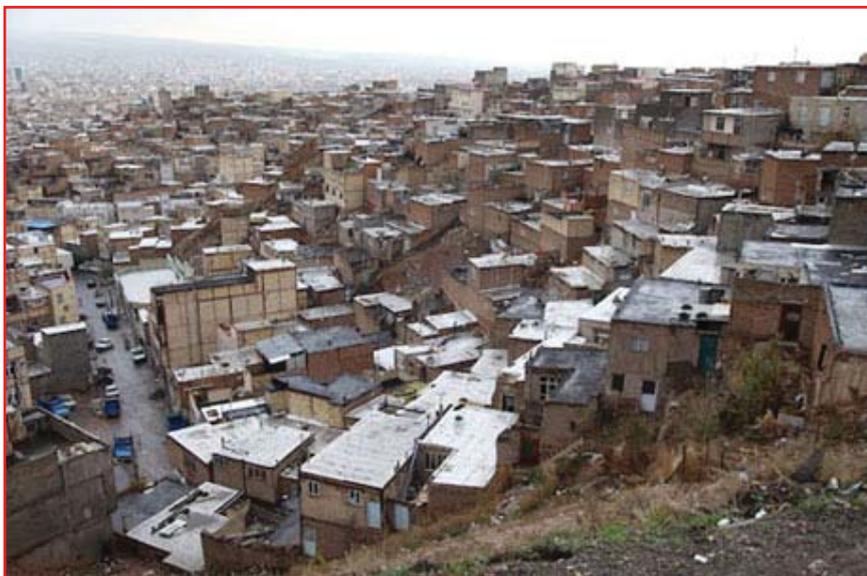
رباط کریم؛ حاشیه نشینی به برکت «مسکن مهر»

رباط کریم که با ساخت چندین واحد «مسکن مهر» تبدیل به محل زندگی خیلی از کارگرانی شده که توانایی تامین معیشت در تهران را نداشتند، هزینه‌های حمل و نقل بالایی برای کارگران دارد. آن‌ها نیز در ماه حدود ۵۸۰ هزار تومان باید خرج رفت و آمد خود با خودروی شخصی کنند.

پردیس نیز تقریباً همین شرایط را دارد و برای کارگران نزدیک به ۵۲۵ هزار تومان هزینه‌ی

محل کار خود می‌پردازند، یعنی حدود ۵۷۰ هزار تومان هزینه‌ی اضافه به دلیل افزایش قیمت بنزین پرداخت می‌شود. البته همانند که کارگران هشتگرد در کم‌هزینه‌ترین شرایط رفت و آمدشان باید ۲۵۰ هزار تومان بدهند. یکی از ساکنین هشتگرد می‌گوید که اخیراً مجبور به ترک شغلش شده است. او می‌افزاید: خیلی از هم‌محله‌ای‌های ما که قبلاً در تهران زندگی می‌کردند، به دلیل اجاره‌های بالا به این مناطق آمدند. شغلشان در تهران بود، اما به علت گران بودن کرایه‌ی ماشین مجبور شدند کارشان را رها کنند و مجدداً دنبال کار بگردند.

کارگران در منطقه‌ی بهارستان استان تهران (در فاصله‌ی بین اسلام شهر و رباط کریم) نیز حدود ۳۷۰ هزار تومان در ماه هزینه‌ی



بر دارد. تنها وسیله‌ی حمل و نقل در رباط کریم و پردیس، تاکسی و اتوبوس است و هزینه‌ی تاکسی نیز کمی کم تر از این مقدار خواهد بود.

اسلام شهری‌ها هزینه‌های زیادی دارند

حاشیه نشینی در اسلام شهر از سال ۵۵ شکل گرفت. این محله در سال ۱۳۸۵ نزدیک به ۲۴ هزار نفر جمعیت داشته و در پایان سال ۱۳۸۶ و ابتدای سال ۱۳۸۷، حدود ۴۵ هزار نفر در میان‌آباد زندگی می‌کردند.

مهم‌ترین محله از محلات شهر اسلام شهر از نظر دارا بودن مساله‌ی اسکان غیررسمی است. از ابتدا روستایی کوچک بوده که به دلیل مهاجرت‌های گسترده در دهه‌های قبل به صورت سکونت‌گاه نسبتاً بزرگی درآمد

بنزین خودروی شخصی‌شان می‌کنند. کارگران این منطقه اگر از تاکسی استفاده کنند نیز باید نزدیک به ۴۵۰ هزار تومان هزینه کنند. در عین حال، در این مناطق هیچ مترویی ساخته نشده تا شرایط رفت و آمد آنان را کمی آسان‌تر کند.

کار در تهران برای ورامینی‌ها غیرممکن شده

رفت و آمد به ورامین نیز برای کارگرانی که در تهران کار می‌کنند، سخت و عملاً غیرممکن است. شاید اگر هزینه‌های حمل و نقل آن قدر نبود، کارگران بیش تری از هشتگرد و ورامین برای کار در تهران می‌آمدند؛ اما الان این مساله بسیار سخت شده است. آن‌ها با خودروی شخصی ماهیانه نزدیک به ۶۳۰ هزار تومان باید بابت حمل و نقل بپردازند، یعنی ۴۲۰

است و از زمان الحاق آن به محدوده ی شهر اسلام شهر، اهمیت فزاینده ای در میان محلات شهر پیدا کرده است. اسلام شهری ها اگر از خودروی شخصی استفاده کنند، نزدیک به ۲۶۵ هزار تومان باید هزینه کنند.

البته به مبالغ بالا باید هزینه ی استهلاک خودرو را نیز افزود. ارقام بین ۴۰۰ تا ۸۵۰ هزار تومانی که کارگران حاشیه های تهران باید بپردازند تا بتوانند با خودروی شخصی به تهران بیایند و ساعاتی از عمر خود را در تهران مشغول به کار شوند، برای کارگری که حدود ۲ میلیون تومان دست مزد دارد (بدون احتساب حق اولاد و حق سنوات)، رقم واقعا بالایی است.

کارگران هشتگرد بیش از ۴۳ درصد، کارگران پرنده بیش از ۳۴ درصد، کارگران رباط کریم بیش از ۳۰ درصد و کارگران منطقه ی بهارستان استان تهران ۱۹ درصد، کارگران شهر جدید اندیشه و شهریار بیش از ۲۳ درصد و کارگران اسلام شهر بیش از ۱۴ درصد دست مزدشان را بابت حمل و نقل با خودروی شخصی باید هزینه کنند که کاملا غیرمعقول است.

در عین حال، اختلاف هزینه ای که کارگران به دلیل گرانی بنزین باید بپردازند، برای کارگران پرنده ۲۲ درصد، کارگران هشتگرد ۲۹ درصد، کارگران ورامین ۲۱ درصد، کارگران اندیشه ۱۵ درصد از کل حداقل دست مزد ۲ میلیونی کارگران بوده است.

مکافات ترافیک جاده های به سمت تهران

در بسیاری از این شهرهای حاشیه ای، مترویی مشاهده نمی شود. منو ریل موجود نیز جواب گوی تعداد زیاد کارگران نیست. قطارها در ساعات های مشخصی حرکت می کنند و این است که جا ماندن از این قطارها تبدیل به کابوسی جدی برای کارگران می شود.

کرایه ی تاکسی ها کمی کم تر از رفت و آمد با خودروی شخصی است. کرایه ی اتوبوس ها قطعا کم تر است، اما مدت آن طولانی است و در عین حال بسیاری از این اتوبوس ها بسیار فرسوده هستند و در وضعیت خطرناکی جمعیت عظیم کارگران حاشیه ی شهرها را به تهران می رسانند.

یکی از کارگران ساکن در شهریار می گوید: «ترافیک هم یک بهانه ی دیگر برای افزودن به بدبختی کارگران حاشیه نشین است. روزانه چندین نفر از کارگران از شهریار، اندیشه،

اسلام شهر، هشتگرد، پردیس، بهارستان و برای حضور در محل کارشان به تهران می آیند و مسیر نیم ساعته را روزانه شاید تا چهار ساعت در ترافیک هستند و این واقعا ظلم به مردم است؛ چون با احداث یک خط مترو واقعا این مردم از این مشکل - که همه ی مردم این مناطق با آن درگیر هستند- نجات پیدا می کنند. ما که ساکن اندیشه و شهریار هستیم روزی دو تا سه ساعت در ترافیک می مانیم.

الان هم که بنزین گران شده است، استفاده از ماشین شخصی بسیار سخت شده است. آن قدر ساعات طولانی در ترافیک هستیم که عملا خانه برای ما حکم خواب گاه را دارد. ساعات های طولانی فرصت بودن با خانواده را از دست می دهیم. در عین حال، ترافیک اندیشه کشنده است؛ چندی پیش پلی برای حل مشکل ترافیک زدند، اما جواب گو نیست.»

کارگران حاشیه نشین، بیکاران و جمعیت کثیر کارگرانی که احتمالا در راسته ی بازار و جمهوری و خیلی از نقاط تهران کارهایی با دست مزدی کم تر از حداقل دست مزد دارند، پایتخت برایشان مملو از خاطرات ساعت ها در راه ماندن و عذاب و رنج راه را دارد. کارگرانی که هیچ تشکلی ندارند تا اعتراض شان را بابت افزایش هزینه های حمل و نقل ابراز کنند. کارگران صنایع طی این مدت راه هایی برای بیان اعتراض شان داشتند و اعتراض کردند، اما کارگران حاشیه نشین و به ویژه بی ثبات کاران و بیکاران که برای حمل و نقل شرایط سختی پیدا کرده اند، هیچ نمی توانند بگویند.

«ایلنا»

به گزارش خبرگزاری «رویترز» طرح دولت جمهوری اسلامی در سهمیه بندی و افزایش قیمت بنزین منجر به آغاز موج جدیدی از گرانی ها و افزایش مصرف بنزین در ایران شده است.

ده روز پس از اجرای طرح سهمیه بندی و افزایش قیمت بنزین در ایران، گزارش های مختلف و اظهارات برخی از مقام های جمهوری اسلامی از آغاز موج جدیدی

از گرانی ها در کشور خبر می دهند. این گزارش ها هم چنین از آشفته گی در تخصیص سهمیه ی بنزین و پرداخت یارانه ی معیشتی در کشور حکایت دارند. در همین حال، برخی مقامات از افزایش چشم گیر مصرف بنزین در کشور گزارش می دهند. افزایشی که اهداف طرح دولت برای کاهش مصرف بنزین را فعلا نقش بر آب کرده است.

خبرگزاری «ایرنا»، روز یکشنبه سوم آذر/ بیست و چهارم نوامبر، در یک گزارش میدانی از آغاز موج جدید گرانی ها در ایران خبر داد. بر اساس این گزارش، نرخ برخی خدمات، از جمله حمل و نقل مسافران درون شهری و هم چنین اقلام غذایی، خصوصا میوه و تره بار بعضا بین ۲۵ تا ۵۰ درصد رشد داشته است. علی لاریجانی، رئیس مجلس شورای اسلامی، در حاشیه ی جلسه علنی امروز مجلس که به منظور بررسی تاثیر افزایش قیمت بنزین بر کالاهای و خدمات تشکیل شده بود، از افزایش قیمت «برخی اجناس شرکت های دولتی» در ایران خبر داد و خواستار تلاش دولت ایران برای کنترل قیمت شد.

علی لاریجانی گفت: «برخی افراد قیمت اجناس و کالاهای خود را افزایش داده اند، ضمن این که برخی خودروسازان هم نرخ خود را بالاتر برده و باید وزارت صنعت، معدن و تجارت و ستاد تنظیم بازار بر این موضوع کنترل و نظارت داشته باشد و اجازه این کار را ندهد.»

در همین راستا، سیدعلیرضا آوایی، وزیر دادگستری، در جلسه ی علنی امروز مجلس از رشد ۴۸۸ درصدی میزان شکایت ها درباره ی گرانی و آن هم فقط ظرف هفته ی اول آغاز طرح سهمیه بندی و افزایش قیمت بنزین خبر داد.





گرانی بنزین؛ حداقل ۲۰۰ هزار تومان هزینه‌ی سربار خانواده‌های کارگران حاشیه نشین

نسرین هزاره مقدم

ده هزار تومان بابت حمل و نقل یا معادل آن بابت بنزین خودروی شخصی بپردازند. با این حساب، به دنبال افزایش نرخ بنزین، افزایش ناگهانی این هزینه‌ی سربار به یکی از نگرانی‌های اصلی طبقه‌ی کارگر و مزدبگیر ساکن حواشی پایتخت تبدیل شده است.

چقدر افزایش هزینه‌ی حمل و نقل داشته‌ایم؟

اگر فرض بگیریم قیمت کالاها و خدمات بعد از گرانی بنزین ثابت می‌ماند - علی‌رغم این که به گفته‌ی اغلب کارشناسان اقتصادی، موج خزنده‌ی تورم در راه خواهد بود- و اگر فقط افزایش هزینه‌های مستقیم گرانی بنزین در بخش حمل و نقل را در نظر بگیریم، باز هم نگرانی کارگران مزدبگیر جدی است.

فرض کنید کارگری خودروی شخصی دارد و هر ماه حداقل ۲۵۰ لیتر بنزین برای رفت و برگشت به محل کار نیاز دارد، این کارگر ناگزیر است ماهی ۱۹۰ لیتر بنزین آزاد با نرخ ۳ هزار تومان استفاده کند که برایش ماهی ۵۷۰ هزار تومان آب می‌خورد؛ حال اگر فرض کنیم این کارگر، سرپرست یک خانوار چهار نفره است و ماهی ۲۰۰ هزار تومان حمایت معیشتی بابت گرانی بنزین می‌گیرد، به فرض این که هیچ کدام از اعضای خانوار به جز سرپرست از خانه تکان نمی‌خورند و هزینه‌ی حمل و نقل علیحده ندارند، این گرانی ۳۷۰ هزار تومان هزینه‌ی سربار برای کارگر به هم راه دارد.

به طریق مشابه، اگر کارگر ساکن شهرهای حاشیه‌ای خودروی شخصی نداشته باشد، به دلیل پایین بودن سطح پوشش حمل و نقل عمومی (اتوبوس، مترو و تاکسی‌های رسمی) در تهران، مجبور است از مسافرخش‌های شخصی برای تردد استفاده کند که لاجرم

می‌گوید: قیمت مسکن در تهران در پایان خرداد ماه سال ۹۸ حدود ۱۰۴ درصد نسبت به مدت مشابه سال ۹۷ رشد داشته و هر متر مربع به ۱۳ میلیون و ۳۰۰ هزار تومان رسیده است.

چقدر مهاجرت داشته‌ایم؟

آخرین یافته‌های مرکز آمار در ارتباط با نفوس و مسکن که چندان جدید نیست، نشان می‌دهد طی سال‌های ۹۰ تا ۹۵ حدود ۳۶۹ هزار تهرانی مهاجرت کرده‌اند که مقصد ۲۷ درصد از آن‌ها معادل ۱۰۰ هزار نفر، شهرهای حاشیه‌ای از جمله کرج، پردیس، پرند، شهریار، اسلام‌شهر و پاک‌دشت بوده است. ۴۳ هزار نفر معادل ۱۱.۶ درصد از کل مهاجران تهرانی، شهر کرج را برای زندگی خود انتخاب کرده‌اند و بعد از آن شهرهای پردیس و پرند با ۴.۶ و ۴.۱ درصد مهاجرت کننده در رده‌های بعدی هستند. مرکز آمار می‌گوید: خالص مهاجرت داخلی به شهر کرج حدود ۲۰ هزار نفر بوده است.

این موج مهاجرت در یکی دو سال گذشته پُر رنگ‌تر شده و به گفته‌ی برخی از کارشناسان بیش از یک سوم ساکنان مستاجر تهران به شهرهای پیرامونی مهاجرت کرده‌اند. مهاجرت از متن به پیرامون گرچه از هزینه‌های مسکن و برخی هزینه‌های مرتبط با آن مانند شارژ آپارتمان می‌کاهد، اما هزینه‌های سربار دیگری برای خانوار به وجود می‌آورد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها هزینه‌های حمل و نقل است. کارگری که در ساوجبلاغ زندگی می‌کند، اما کارخانه‌اش در جاده‌ی کرج است یا معلمی که ناچار شده به خاطر ناتوانی در پرداخت اجاره‌ی خانه به شهریار کوچ کند، اما مدرسه‌ی محل تدریس‌اش هم چنان در تهران است، هر دو مجبور هستند روزانه چند

بعد از گرانی بنزین، با فرض ثابت ماندن باقی کالاها و خدمات زندگی، هر کدام از خانوارهای کارگری ساکن حاشیه‌های تهران به طور متوسط ماهی ۲۰۰ هزار تومان سربار هزینه تحمل می‌کند؛ ۲۰۰ هزار تومان هزینه‌ی مازاد برای خانواری که مجموع درآمدش به سختی به ۲ میلیون تومان می‌رسد، پول کمی نیست. ده درصد هزینه‌ی سربار مازاد را نمی‌توان در معادلات معیشتی خانوارهای کارگری در نظر نگرفت و از کنارش به سادگی عبور کرد.

به گزارش خبرنگار «ایلنا»، یکی از تبعات گرانی سرسام‌آور داده‌ها و سرمایه‌های غیرریالی از جمله زمین و مسکن، که خیلی سریع و به شیوه‌ی گاه‌نامعقول روی اجاره بهای مسکن هم تاثیر می‌گذارد، مهاجرت معکوس از کلان‌شهرها به حاشیه‌هاست. هیچ اطلاعات دقیقی از موج مهاجرت معکوس از تهران به شهرهای حاشیه‌ای و پیرامونی پس از موج تورمی سال ۹۷ در دست نیست؛ در واقع، دقیق نمی‌دانیم چه تعداد از تهرانی‌های کم درآمد که عموماً متعلق به طبقه‌ی کارگر و مزدبگیر هستند، از ابتدای سال قبل مجبور شده‌اند به تدریج تهران را رها کنند و به شهرهای درجه‌ی دوم یا حتی درجه‌ی سوم نزدیک پایتخت بروند. طبیعی‌ست که اولین مقصد مهاجران تهرانی، «کرج» باشد؛ اما افزایش قیمت خرید و اجاره بهای مسکن در کلان‌شهر کرج، خانوارهای متعلق به دهک‌های پایین را ناگزیر نموده به شهرهای پیرامونی‌تر مهاجرت کنند. این مهاجرت معکوس، نتیجه‌ی مستقیم گرانی‌های سرسام‌آور است. آخرین آمارهای بانک مرکزی



سربار گرانی بنزین به کارگر منتقل می‌شود. با این حساب، به فرض ثابت قیمت دیگر کالاها و خدمات مورد نیاز خانوار، خود گرانی بنزین، هزینه‌ی سربار چند صد هزار تومانی دارد؛ این هزینه برای کارگران حاشیه نشین به مراتب بیش تر و غیرقابل تحمل تر است. برای این که ترکیب جمعیت کارگرنشین حاشیه‌های تهران و دغدغه‌های آن‌ها در حوزه‌ی حمل و نقل را دربرآوریم، به سراغ چهار شهر حاشیه‌ای پایتخت رفتیم: شهریار، شهرری، ساوجبلاغ و پاک دشت ورامین.

شهریار:

سیدحسین باقریان، دبیر اجرایی خانه‌ی کارگر شهریار، در این رابطه می‌گوید: «در شهریار و توابع آن، اکثریت جمعیت کارگر

است و در افسریه‌ی تهران کار می‌کنند، ولی سرویس ندارند. این کارگران باید با تاکسی یا خودروهای شخصی به آزادی بروند و بعد با مترو تردد کنند؛ در گل، بالای ۵۰۰ هزار نفر کارگر در شهریار و توابع آن ساکن هستند.» او در مورد افزایش هزینه‌های حمل و نقل بعد از گرانی بنزین می‌گوید: «از کارگرانی که در این روزها سر کار رفته‌اند، پرسیدم، گفتند کرایه‌ی شهریار تا آزادی تهران، ۶۳۰۰ تومان بوده؛ الان تاکسی‌ها رعایت می‌کنند، اما بیش تر تردد با مسافرکش‌های شخصی است که در این هفته از کارگران ۷ هزار تومان و حتی ۷ هزار و ۵۰۰ تومان گرفته‌اند. حتی در ساعات پایانی شب، کرایه‌ها به ۱۰ هزار تومان هم می‌رسد. مسلماً هزینه‌ی تردد کارگران که مجبورند این مسیر را هر روز تردد کنند،

ساوجبلاغ:

او در ادامه به آمار کارگران ساکن شهرری می‌پردازد: «کارگر بیمه شده، حدود ۱۵۰ هزار نفر است؛ ۵۵ هزار نفر هم بازنشسته داریم؛ ۱۰۰ هزار نفر هم کارگر غیررسمی داریم که بیمه نیستند. این کارگران برای رفت و برگشت تا حسن‌آباد، روزی ۱۵ هزار تومان هزینه‌ی رفت و برگشت می‌دهند که پول کمی نیست. گرانی غافل‌گیرانه‌ی بنزین، زندگی کارگرانی را که برای کاستن از هزینه‌ها به حاشیه‌ها مهاجرت کرده‌اند، دچار هزینه‌های سربار کرده است.»

کرم علی سامانی‌پور، دبیر اجرایی خانه‌ی کارگر ساوجبلاغ، در ارتباط با آمار کارگران این محدوده و هزینه‌های حمل و نقل آن‌ها می‌گوید: «۷۰ درصد جمعیت ساوجبلاغ کارگر هستند که تعداد آن‌ها حدوداً ۲۰۰ هزار نفر است. این‌ها بیمه شدگان اصلی هستند که با خانواده‌هایشان بیش از ۷۰۰ هزار نفر را در بر می‌گیرند. کارگران شاغل در صنایع بدون سرویس حمل و نقل، در تردد مشکلات بسیار دارند. کارگران همگی دست‌رسی به تاکسی‌های رسمی و مترو ندارند و با مسافرکش‌های شخصی تردد می‌کنند که رانندگان این خودروها، هیچ تعهدی به قیمت‌های رسمی ندارند؛ با قاطعیت می‌گویم امروز بیش ترین تأثیر گران شدن بنزین روی جامعه‌ی کارگری است.»

وی ادامه می‌دهد: «حداقل ۲۰ درصد کارگران ساوجبلاغ برای کار به تهران و کرج می‌روند که هزینه‌های سنگینی دارد؛ باقی در خود محدوده‌ی ساوجبلاغ کار می‌کنند که باز هم برای تردد به سر کار، متحمل هزینه هستند؛ حتی اگر فرض کنیم ۴۰ درصد این کارگران خودروی شخصی داشته باشند، ۶۰ لیتر بنزین سهمیه‌ای، فقط برای ۵ روز یا ۶ روز تردد به سر کار کافی است و باید مابقی را بنزین آزاد بزنند؛ اگر کارگر در هر ماه حداقل ۱۵۰ لیتر بنزین آزاد مصرف کند، ۴۵۰ هزار تومان هزینه‌ی بنزین ماهانه می‌شود که اگر ۲۰۰ هزار تومان آن هم با حمایت معیشتی تامین شود، همین جا ۲۵۰ هزار تومان کسری معیشتی داریم!»

پاک دشت ورامین:

عوض سلطانی، دبیر اجرایی خانه‌ی کارگر پاک دشت، نیز در ارتباط با هزینه‌های حمل و نقل کارگران ساکن این محدوده می‌گوید:



حداقل ۲۰ درصد افزایش یافته است.»

شهر ری:

علی ترکاشوند، دبیر اجرایی خانه کارگر شهر ری، نیز اطلاعاتی در ارتباط با کارگران ساکن این محدوده و نگرانی‌های آن‌ها بابت حمل و نقل ارائه می‌دهد: «شهر ری یک منطقه‌ی کارگرنشین است که از یک طرف از حسن‌آباد فشافویه تا قرچک ورامین و از سمت دیگر تا خلایزیر را در بر می‌گیرد و از شمال تا اتوبان آزادگان ادامه دارد. این محدوده، حدود ۳۰۰ هزار نفر کارگر دارد. کارگران این منطقه بعد از گرانی بنزین دچار مشکل جدی در حمل و نقل شده‌اند؛ الان کرایه‌ها گران شده و کارگرانی که بدون سرویس از این جا تا همین حسن‌آباد را هر روز می‌روند و برمی‌گردند، گلی هزینه‌ی اضافی می‌پردازند.»

هستند؛ در سرآسیاب و مارلیک، ۶۰ درصد جمعیت، کارگر اعم از کارگر صنعتی و خدماتی و ساختمانی و بازنشستگان هستند؛ در صبادشت ملارد باز بیش از ۶۰ درصد کارگر هستند؛ در ملارد ۳۰ درصد کارگر و باقی کشاورز هستند؛ در قلعه حسن‌خان، ۶۵ درصد کارگر هستند؛ در خود شهریار بخشی از جمعیت کارگران کشاورزی هستند و ۵۰ درصد جمعیت هم کارگر خدماتی و صنعتی هستند که محل کار اکثر آن‌ها، جاده‌ی قدیم کرج، جاده‌ی مخصوص و جاده‌ی ساوه است. این کارگران مهاجر با وضعیتی که امروز کارخانجات و واحدهای تولیدی دارند، سرویس حمل و نقل هم ندارند و باید خودشان با هزینه‌ی شخصی تردد کنند؛ کارگرانی را می‌شناسم که خانه‌شان شهریار

«در پاک دشت ۸۵ هزار کارگر و بازنشسته‌ی بیمه شده‌ی اصلی داریم؛ در پاک دشت، در هر خانه‌ای را بنزیم، دفترچه‌ی تامین اجتماعی دارند؛ اکثرا به خاطر گرانی کرایه خانه‌ها در تهران و به دلیل نزدیک بودن به شهرک‌های صنعتی، به پاک دشت مهاجرت کرده‌اند؛ درصد کمی از آن‌ها سرویس حمل و نقل دارند، اما اکثریت آن‌ها کنار جاده می‌ایستند و با خودروهای عمومی - تاکسی، مسافرکش شخصی و اتوبوس - تردد می‌کنند؛ محل کار بخشی از آن‌ها تهران است و بخشی دیگر در شهرک‌های صنعتی عباس‌آباد، علی‌آباد و خوارزمی کار می‌کنند؛ بیش از ۶۰، ۵۰ درصد این کارگران از سرویس حمل و نقل عمومی استفاده می‌کنند.»

او ادامه می‌دهد: «تاکسی‌های خطی فعلا افزایش کرایه نداشته‌اند، اما خودروهای شخصی گران‌تر از نرخ مصوب می‌گیرند؛ خودم به عینه دیدم مسیری که کرایه‌اش ۱۵۰۰ تومان بود، راننده ۳ هزار تومان می‌گرفت و این‌گونه استدلال می‌کرد که بنزین گران شده، کم‌تر از این برایمان نمی‌صرفد!»

۲۰۰ هزار تومان، هزینه‌ی مازاد برای یک میلیون خانوار کارگری

اگر همین چهار شهرستان - شهری، شهریار، ساوجبلاغ و پاکدشت - را در نظر بگیریم، بیش از یک میلیون خانوار کارگری در همین محدوده‌ها زندگی می‌کنند و اگر هر خانواده را سه نفر در نظر بگیریم، ۳ میلیون نفر در همین چهار شهرستان پیرامونی، وابسته‌ی سازمان تامین اجتماعی و کارگر تبعی محسوب می‌شوند که همه‌ی این سه میلیون نفر از گرانی بنزین و افزایش هزینه‌های حمل و نقل آسیب دیده‌اند. بعد از گرانی بنزین، با فرض ثابت ماندن باقی کالاها و خدمات زندگی، هر کدام از این خانوارها به طور متوسط ماهی ۲۰۰ هزار تومان سربار هزینه تحمل می‌کند؛ ۲۰۰ هزار تومان هزینه‌ی مازاد برای خانواری که مجموع درآمدش به سختی به ۲ میلیون تومان می‌رسد، پول کمی نیست. ده درصد هزینه‌ی سربار مازاد را نمی‌توان در معادلات معیشتی خانوارهای کارگری در نظر نگرفت و از کنارش به سادگی عبور کرد.

«ایلنا»

قاچاق سوخت از ایران به کردستان عراق موضوعی است که هرازگاهی در رسانه‌ها

مطرح می‌شود اما هیچ‌گاه اراده جدی برای برخورد با آن وجود نداشته است. یک قاچاقچی بنزین می‌گوید: «گالن‌های ۲۰ لیتری و حمل آن توسط قاطر، موتورسیکلت و حتی توپوتا و وانت‌بار و انتقال آن به صورت شبانه توسط قاچاق چیان و برخی کول‌بران از طریق شهرهای مرزی مریوان، بانه، سقز و غیره، شکل غیررسمی خروج بنزین است.»

به گزارش ونوس امیدوار؛ شهروند خبرنگار، «اگر بنزینی را که لیتری ۱۰۰۰ تومان برای صادر کردن به کردستان عراق تحویل گرفته‌ام همین الان در خود ایران به فروش برسانم، بیش از ۲۰۰ درصد نصیبم می‌شود.» این حرف یک تاجر عراقی پس از گران شدن بنزین است. کسی که سال‌هاست در کار قاچاق بنزین از ایران به کردستان عراق است. او که خودش را با اسم مستعار «زانیار» معرفی می‌کند، می‌گوید: «چند سالی است که از بندر امام خمینی ایران بنزین می‌خرم و در عراق می‌فروشم. سهم ماهیانه‌ام پنج هزار تن بنزین اکتان ۹۵ است. حدود ۱۰ روز قبل از شروع سهمیه‌بندی (بیست و چهارم آبان)، پنج هزار تن این ماه را با قیمت ۱۰۰۰ تومان خریدم و قرار است تا یکی دو روز آینده تحویل بگیرم. حالا با توجه به سه برابر شدن این فرآورده سوختی در ایران، می‌توانم آن را با واسطه و از طریق دوستان و آشنایانم به قیمت ۳۰۰۰ تومان در همین کشور بفروشم و بدون تحمیل هزینه‌های حمل‌ونقل به سود ۲۰۰ درصدی هم برسم.» او با تاکید بر این که انتقال بنزین به اقلیم کردستان هم با توجه به تفاوت قیمت چشم‌گیر بنزین در عراق می‌تواند سود زیادی را عاید هر تاجری بکند، می‌افزاید: «در عراق به صورت رسمی سه نوع بنزین شامل بنزین نرمال، مخزنی و سوپر عرضه می‌شود و قیمت آن‌ها بین ۴۵۰۰ تا ۷۰۰۰ تومان است؛ اما از چند سال پیش که بنزین ایرانی هم به منطقه کردستان وارد شد، به دلیل کیفیت مطلوب‌تر، طرف‌داران زیادی پیدا کرده است و قیمت آن از سه نوع بالا بیش‌تر است و بیش از ۱۰ هزار تومان هم می‌رسد.»

به گفته‌ی او: هزینه‌های حمل‌ونقل هر تن بنزین از بندر امام خمینی تا اربیل تا پیش از گران شدن بنزین در ایران، حدود ۷۰ هزار تومان بود: «انتقال بنزین از ایران به عراق چه به صورت رسمی و قانونی و چه قاچاق، سود زیادی دارد که هرکسی را به وسوسه می‌اندازد.» زانیار که سال‌هاست با ایران روابط تجاری در موضوعات مختلف

دارد و این کشور را به‌خوبی می‌شناسد، در رابطه با شیوه‌ی دیگر رساندن بنزین ایران به کردستان نیز گفت: «گالن‌های ۲۰ لیتری و حمل آن توسط قاطر، موتورسیکلت و حتی توپوتا و وانت‌بار و انتقال آن به صورت شبانه توسط قاچاق چیان و برخی کولبران از طریق شهرهای مرزی مریوان، بانه، سقز و غیره، شکل غیررسمی خروج بنزین است.»

به گفته‌ی زانیار: قاچاق چیان برای حمل‌ونقل دستی این گالن‌ها معمولا ۱۵ لیتر بنزین در آن‌ها جای می‌دهند و در عراق آن را در کنار خیابان‌ها و جاده‌ها ۱۰ تا ۱۲ هزار دینار می‌فروشد، به این معنا که هر لیتر بنزین ایرانی در این منطقه ۱۵ تا ۲۰ هزار تومان هم به فروش می‌رسد: «بنزین‌های وارداتی از ایران معمولا با آب و گازوئیل ترکیب می‌شود تا جایی که اکتان آن به حدود ۸۰ می‌رسد. به همین دلیل می‌شود ادعا کرد با خرید سه میلیون دلار بنزین از ایران و دست‌کاری آن، می‌توان آن را به سه برابر قیمت فروخت و ۹ میلیون دلار به جیب زد.» به گفته‌ی او: قاچاق بنزین از ایران به عراق، در بسیاری موارد با هم‌کاری برخی مسئولان و مرزبانان، سودهای هنگفتی نصیب دو طرف می‌شود: «تاجرانی را می‌شناسم که با مسئولان پتروشیمی‌های ایران قرارداد صدور ۱۰ هزار تن بنزین را هم بسته‌اند.»

بنزین در ایران ارزان است این جمله‌ای است که آن را بارها و بارها از زبان مسئولان و برخی کارشناسان اقتصادی شنیده‌ایم و حالا زانیار عین همان را تکرار می‌کند. آیا با مقایسه شاخص‌های مهم اقتصادی از جمله سطح دست‌مزدها و تورم در مناطق مختلف باز هم به این نتیجه می‌رسیم که بنزین ایران ارزان است؟ اگرچه قیمت بنزین در ایران نسبت به کل منطقه‌ی خاورمیانه پایین‌ترین نرخ را دارد و متوسط قیمت آن در منطقه ۷۰۰۰ تومان است، اما درآمد متوسط هر شهروند در این کشورها هم با ایران قابل مقایسه نیست. در حالی که متوسط درآمد یک کارگر در منطقه‌ی اقلیم کردستان بین یک تا ۱/۵ میلیون دینار، یعنی حدود ۱۰ تا ۱۵ میلیون تومان و یک کارمند سه میلیون دینار، یعنی حدود ۳۰ میلیون تومان است، حقوق کارگر در ایران زیر سه میلیون تومان و کارمند زیر پنج میلیون تومان است...

«ایران وایر»

دکترین شوک بر سطح لغزنده

حاکمیت چگونه پیامدهای تصمیمات خود را به مردم تحمیل می‌کند؟

یاسر آفتابی

خیابان‌های پهن شمالی و جنوبی، و شرقی و غربی، گند و ایستا بود.

یکی از تمایزهای مهم تجمع‌های دی ۹۶ با تجمع‌های روزهای اخیر، همین‌جا آشکار شد: دی ماه ۹۶ در تهران به جز مرکز شهر، حوالی چهارراه ولی عصر، خیابان جمهوری و جنب جنوبی دانش گاه تهران، در نقاط دیگر شهر نشان چندانی از هم‌راهی با تجمع‌های سراسری دیده نمی‌شد. در آن روزها به جز دانش جوها و بخشی از بدنه‌ی بازار، تهرانی‌ها میل چندانی از هم‌راهی با اعتراض‌ها نشان ندادند و تهران خیلی زودتر از سایر شهرها زیر کنترل نیروهای امنیتی قرار گرفت.

اما در شب‌های گذشته، تهران فرم متفاوتی از تجمع‌های متمرکز و پراکنده را تجربه کرد. خبرها و تصویرها نشان می‌داد که کناره‌های جنوبی، شرقی و غربی شهر تهران به طور یک‌دستی سراسر اعتراض بود. این بار در مرکز شهر هیچ خبری از جمعیت‌ها نبود. مرکزی که تقریباً در تمامی سه دهه‌ی اخیر - حوادث کوی دانش گاه، تجمع‌های سال ۸۸ و دی ۹۶ - آغازگر تجمع‌های اعتراض‌آمیز بود، این بار در سکوت و سکون تنها نظاره‌گر مناطق جنوبی، شرقی و غربی خود بود.

ساعت دوازده، ادامه تجمع در پایتخت و سایر شهرها

چنان‌چه نگاهی به نقشه‌ی تهران ببینیم، خواهیم دید که شکل‌گیری تجمع‌ها به طور مشخصی با ترافیک و تردد صبح‌شنبه مرتبط بود، ترافیکی که با بارش برق تشدید شد، و گند شدن حرکت جمعیت‌ها به متمرکز شدن آن‌ها در تقاطع‌ها و نقاط خاصی - مورد اتوبان باقری، چمران و پل گیشا، خیابان ستاری، بزرگ راه اشرفی اصفهانی - انجامید. ساعت دوازده ظهر شب، بالاخره شک عمدی

در نتیجه‌ی بارش برف در نیمه‌ی شمالی تهران، شریان‌های اصلی شهر که هر صبح حامل جمعیت وسیع نیروی کار شهری هستند، مسدود شد و جمعیت زیادی را در حوالی ساعت ۹ تا ۱۱ صبح متوقف کرد.

عامل اصلی این توقف چه بود؟ معاون شهرداری تهران، ظهر شبانه اعلام کرد که متوقف شدن تردد در سطح شهر ناشی از بارش برف نیست. هم‌زمان تصاویری که در شبکه‌های اجتماعی دست به دست می‌شد، نشان می‌داد ترافیک در برخی از مناطق مانند بزرگراه امام علی، از نقطه‌ی خاصی آغاز می‌شود. این مساله باعث پُررنگ شدن این گمان شد که ترافیک گند و سنگین در سطح شهر ناشی از اعتراض به افزایش قیمت بنزین است.

تا حدود ساعت یازده صبح‌شنبه، حرکت در اتوبان‌های اصلی شمال به جنوب و شرق به غرب به طور کامل متوقف شده بود. اولین نشانه‌های بروز نارضایتی در اتوبان امام علی در شرق و خیابان ستاری در تصاویر ثبت شده توسط شهروندان در شبکه‌های اجتماعی دیده می‌شد. هم‌زمان تصاویری از سایر شهرها نشان می‌داد جمعیت‌هایی در نقاط مشخصی دست به تجمع‌های اعتراض‌آمیز زدند: کرج، خوزستان (که پیش از آن آبستن تجمع‌هایی اعتراض‌آمیز بود)، مشهد، شیراز و اصفهان.

شنبه، پس از ۱۱ ظهر تهران

تهران، که سراسر هفته‌ی پیش تودی خاکستری بزرگی مملو از انواع آلاینده‌های شیمیایی را بر آسمانش حمل می‌کرد، حالا هوایش تمیز و صاف بود؛ در کم‌تر از دو ساعت، خیابان‌های شمال و نیمه‌ی شمالی‌اش کاملاً سفید شده بود. پس از ساعت یازده ظهر، هنوز حرکت ماشین‌ها در بیش‌تر اتوبان‌ها و

گزارش از تهران از روزهای شبانه تا دوشنبه غروب (۲۵ تا ۲۷ آبان ۱۳۹۸)

در اولین روز کاری پس از افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین، تجمع‌هایی فراگیر و یک‌پارچه در بیش از صد نقطه از شهرهای ایران شکل گرفت؛ تجمع‌هایی که بیش از هر چیز از حیث سرعت و هم‌زمانی، یادآور اعتراض‌های دی ماه ۹۶ بود. با این تفاوت که به نظر می‌رسد تلاطم این روزهای پاییز سال ۹۸ به لحاظ جغرافیایی، گسترده‌تر و شدت‌ش به مراتب بیش‌تر است.

برخورد شدید نیروهای امنیتی با معترضین در روز اول با قطع شدن اینترنت سراسری در تمامی شهرهای ایران پایان یافت. با این حال، در روز یک‌شنبه و سپس تا دوشنبه شب (زمان نوشتن این گزارش در تهران)، تجمع‌ها و درگیری‌ها در بسیاری از شهرها با شدت زیادی ادامه دارد. بنا به اعلام‌ها / گمانه‌ها، تا این لحظه حدود دویست نفر در شهرهای مختلف ایران کشته شده و بیش از سه هزار نفر زخمی شده‌اند. تصاویری که از معدود روزنه‌های باریک اینترنتی منتشر می‌شوند، گویای سرکوب شدید معترضین هستند.

۲۷ آبان، تجمع اعتراضی مردم در میدان پروین تهران پارس

با توجه به محدودیت‌های ارتباطی این روزها، در این گزارش / یادداشت تلاش شده است، تا بر پایه‌ی مشاهده و گفت‌وگو با حاضران در صحنه، تصویری کلی از وقایع روزهای اخیر به طور خاص در تهران، و سپس سایر شهرها، ترسیم شود. هدف، تحلیل و نظردهی قطعی نیست.

تجمع‌هایی از پی برف

شنبه صبح، حداقل نیمی از تهران سفید شد.

بودن توقف‌ها در نقاط خاصی از شهر با منتشر شدن تصویرهای متعدد از ابتدای صف‌های ترافیک، به یقین بدل شد. عکس‌ها از درگیری نیروهای امنیتی با معترضین در بسیاری از نقاط شهر خبر می‌داد. جابه‌جایی در سطح شهر به طور طبیعی به این باور دامن می‌زد که اعتراض به افزایش قیمت بنزین در مقام انگیزه‌ی عمل، چگونگی به کمک بارش برف به عامل اصلی شکل‌گیری تجمع‌های تهران بدل شده بود.

این ادعا البته در برخی از نقاط مانند بزرگ‌راه مدرس چندان صادق نیست، چرا که دست‌آخر در نیمه‌ی شمالی فرو رفته در برف، چیزی جز اعتراض‌های خفیف و پراکنده شکل نگرفت. اما در نیمه‌ی دیگر این بزرگ‌راه، یعنی چمران، تجمع‌هایی در

گارد ضد شورش با شدت زیادی به معترضین حمله شد. یکی از حاضران در این تجمع توضیح می‌دهد که نیروهای امنیتی چطور در ابتدا به صورت ناهماهنگ و آشفته به معترضین حمله کردند و تنها پس از پراکنده کردن جمعیت‌ها توانستند نظم طبیعی خود را پیدا کنند.

ترافیک و شرایط جوی هرچه به کنار هم قرار گرفتن تا حدی ناآگاهانه‌ی جمعیت‌ها در پایتخت کمک کرد، مانعی بود برای عبور و مرور گارد ضد شورش که با گندی در سطح لغزنده شهر جابه‌جا می‌شد.

شهریار، فردیس، ورامین، رودهن و اسلام شهر

منطق شکل‌گیری تجمع‌ها در شهرهای کناری

مناطق در کرمانشاه، خوزستان، اصفهان و شیراز. هم‌زمان که بانک‌ها و ساختمان‌های فرمانداری و شوراها شهر نقاط مد نظر معترضین بود. در رودهن، اسلام شهر، فردیس کرج و بسیاری از نقاط اصفهان، شیراز و خوزستان تعداد زیادی از بانک‌ها و پمپ بنزین‌ها هدف مستقیم آتش معترضین بودند. در این ساعت، هم‌زمان با بالا گرفتن درگیری میان معترضین و نیروهای امنیتی در ده‌ها نقطه از شهرهای ایران، دو پهلوی چپ و راست پایتخت حامل تجمع‌هایی متمرکز و پایدار بود. خیابان ستاری از دو سو بسته شده بود. چند نقطه از محل‌های تجمع در آتش می‌سوخت و پلیس در تلاش بود جلوی ورود گروه‌هایی را بگیرد که عاملان یا از سرناچاری با پای پیاده از محل کار به خانه‌ها بودند. دست‌آخر حوالی نیمه‌ی شب پلیس توانست تجمع‌های متمرکز را پراکنده کند.

زمینه‌چینی‌های استراتژی شوک

دی ماه ۹۶ با تجمع‌هایی در مشهد آغاز شد، و اعتراض به سرعت در ده‌ها شهر کوچک و بزرگ دیگر منتشر شد. فرض قوی این بود که حداقل بخشی از تجمع‌ها از طریق نیروهای راست تندرو شارژ شده بودند، هرچند به سرعت اوضاع از کنترل خارج شد و اعتراض‌ها شکل دیگری گرفتند. کانال «آمد نیوز» در اعتراض‌های ۹۶ با بیش از یک میلیون عضو، بی‌تردید نقش مهمی در اطلاع‌رسانی در خصوص محل‌های برگزاری تجمع به عهده داشت. همین امر یکی از دلایل اصلی فیلتر شدن تلگرام در دی ماه ۹۶ بود. اعتراض‌های روزهای اخیر شهرهای ایران اما هیچ رسانه‌ی مشخص و متمرکزی نداشت. این مساله، این گمانه را محکم‌تر می‌کند که پی‌آمدهای افزایش بنزین تا اندازه‌ی زیادی از سوی نیروهای مختلف حاکمیت پیش‌بینی شده بود و سازمان‌های اطلاعاتی دولت و سپاه، بخشی از بدنه‌ی سه قوه به طور مشخصی برای مقابله با تبعات این تصمیم آماده بودند. دستگیری روح‌الله زم و برنامه‌ی تبلیغاتی وسیعی که حول آن انجام گرفت - هرچند در نهایت کلاه شعبده‌باز خالی از خرگوش بود- و تعطیلی یکی از فعال‌ترین شبکه‌های اطلاعاتی مخالف جمهوری اسلامی، حکم‌های بیش از اندازه سخت‌گیرانه برای فعالان سیاسی و اجتماعی که در تجمع‌هایی روز کارگر یا دی‌ماه ۹۶ دستگیر شده بودند، از برنامه‌هایی بود که



چند نقطه شکل گرفت که تا تاریکی هوا ادامه داشت.

نیروهای امنیتی در آشوب ترافیک و برف

ترافیک سنگین، هم‌زمان که به شکل‌گیری تجمع‌های متمرکزی در بزرگ‌راه‌ها و خیابان‌های اصلی شهر کمک کرد، حرکت نیروهای امنیتی در سطح شهر را کند کرد. در خیابان «امین‌حضور» در روز شنبه و خیابان «لاله‌زار» در روز یک‌شنبه، تجمع‌هایی اعتراض‌آمیز با مشارکت کسبه و اهالی محل شکل گرفت. بنا به روایت چند تن از شاهدان، معدود نیروهای امنیتی در ابتدا تنها از معترضین درخواست کردند که بدون سردادن شعارهای تند، به اعتصاب و اعتراض‌های خود ادامه دهند. اما ساعتی بعد پس از حضور

تهران با مرکز پایتخت هم‌آهنگ نبود. ورامین، قرچک، اسلام شهر و مناطق واقع در غرب تهران مانند شهریار و بخش‌هایی از شهر کرج، تجمع‌ها به سرعت به زدوخوردهای شدید خیابانی و تخریب بانک‌ها و ساختمان‌های دولتی کشیده شد. در بعدازظهر روز شنبه، تصاویر زیادی در شبکه‌های اجتماعی دست به دست می‌شد که نشان می‌داد بسیاری از معترضین در مواجهه مستقیم با گلوله‌های نیروهای امنیتی هستند. در تصاویری که از شهرهای مختلف دست به دست می‌شد، در پس‌زمینه‌ی بسیاری از تجمع‌ها صدای شلیک پیاپی گلوله شنیده می‌شد و در برخی از تصاویر نشان از زخمی شدن برخی از معترضین داشت؛ سیرجان در استان کرمان، رودهن و شهریار در اطراف تهران، و

حالا می‌تواند تا حدی زمینه‌چینی‌های تصمیم فوق‌تلفی شود.

و تاریکی، آسایش بعد از شوک

از ساعت ۹ شب روز شنبه، اینترنت سراسری در نتیجه‌ی تصمیم شورای امنیت ملی قطع شد. طبق اعلام وزیر ارتباطات، بستر اینترنت ملی - که سال‌ها بود در دست راه‌اندازی بود - تراکنش‌های مالی و ارتباط‌های بانکی داخلی را تا حد زیادی عهده‌دار شد.

یک‌شنبه صبح، هیچ چیز جز رسانه‌های کاغذی و وبسایت‌های داخلی وجود نداشت و برای کسانی که به شبکه‌های ماهواره‌ای دست‌رسی نداشتند، هیچ مسیری برای یافتن اطلاعات - در مورد وقایعی که می‌شد حدس زد در هنوز در جریان هستند - وجود نداشت. بنا به اعلام وزارت کشور، تا پایان روز یک‌شنبه نزدیک به هزار نفر از معترضین در شهرهای مختلف دستگیر شده‌اند. در مورد کشته‌ها آمارهای متفاوتی به گوش می‌رسد. تا پایان روز یک‌شنبه، اعلام‌های غیررسمی خبر از کشته شدن ۱۵ تا ۳۰ از معترضان می‌داد، آمار دیگری که تا دوشنبه شب به حدود ۲۰۰ کشته و بیش از سه هزار نفر زخمی افزایش یافته است. خبرهایی که حالا در نبود شبکه‌های اجتماعی، از شبکه‌های ماهواره‌ای نقل شده و از طریق تلفن و پیامک دست به دست می‌شود.

با قطع شدن اینترنت، شوک اعمال سیاست مدیریت قیمت سوخت وارد مرحله‌ی آخر خود شد. جایی که بیمار / زندانی پس گرفتن شوک الکترونیکی وارد فضای تاریکی می‌شود و تا فروکش کردن همه‌ی واکنش‌هایش در تاریکی می‌ماند. با این حال، اعتراض‌ها ادامه دارد.

سیاست‌های آشفته و حمایت‌های محتاطانه هرچه رسانه‌های میانه‌رو و وابسته به نیروهای اصلاح‌طلب در پوشش اعتراض‌ها محافظه‌کار بودند، رسانه‌های راست مانند «فارس»، «تسنیم» و «صدای سیمای جمهوری اسلامی» تا حدی خبر تجمع‌های روز شنبه را پوشش دادند. این پوشش تا حدی بی‌سابقه‌ای می‌تواند از این‌جا دید که حداقل بخشی از بدنه‌ی راست حاکمیت کم‌تر از سایر نیروهای سیاسی در مواجهه با تجمع‌های گسترده غافل‌گیر شدند. بنا به این فرضیه، دولت روحانی که عامل اصلی تصمیم اخیر اعلام شده است، نقش ضربه‌گیر را ایفا خواهد کرد. در همین راستا، در روز نخست اعتراض‌ها،

نیروهای اصلی راست حاکمیت موضع مستقیمی در قبال این افزایش قیمت نگرفتند و حتا چهره‌های شاخصی، چون محسن رضایی، نقش‌نهادهایی چون مجلس تشخیص مصلحت در تصمیم اخیر را انکار کردند و سه تن از مراجع قم از تصمیم اخیر سران‌سه قوه انتقاد کردند. در این میان، ابراهیم رئیسی، رئیس قوه‌ی قضائیه، هرچند در بیانیه‌ی روز یک‌شنبه حمایت خود را از تصمیم اخیر اعلام کرد، با این حال عامل اصلی این تصمیم را دولت دانست. ابراهیم رئیسی در روز دوشنبه نیز اعلام کرد که بهتر بود دولت سیاست‌های جدید کنترل قیمت سوخت را در چند مرحله اجرا می‌کرد.

علی‌خامنه‌ای نیز در سخن‌رانی روز یک‌شنبه بسیار زودتر از آن‌چه پیش‌بینی می‌شد به رویدادهای روز گذشته واکنش نشان داد. او گفت هرچند که در خصوص این تصمیم صاحب‌نظر نیست، اما از تصمیم سران‌سه قوه حمایت می‌کند. این حمایت هرچند باعث عقب‌نشینی حجم‌گسترده‌ای از مخالفان تصمیم اخیر در مجلس و رسانه‌ها شد، با این حال معدودی از مخالفت‌ها ادامه پیدا کرد. در روز یک‌شنبه، نماینده‌ی بوکان در مجلس در مخالفت با افزایش ناگهانی قیمت سوخت استعفا داد. روز دوشنبه، خبر استعفا‌ی نماینده‌ی دیگری به صورت غیررسمی منتشر شد. هم‌زمان هم تعدادی از نماینده‌های ولایی، بحث استیضاح علی‌لاریجانی را به اتهام دور زدن مجلس در تصمیم مذکور مطرح کردند.

افزایش قیمت بنزین، و اعلام آن در نیمه شب پنج‌شنبه، تصمیمی بود که تا حدی پی‌آمدهای ممکن و احتمالی پیش‌رویش را پیش‌بینی می‌کرد. استراتژی شوک روی کرد آشنایی است که در دهه‌های اخیر بسیاری از دولت‌ها برای اعمال برنامه‌های سخت‌گیرانه‌ی خود از آن بهره برده‌اند. احتمالا در این میان، نام حکومت کودتایی پینوشه از سایرین آشناتر است. طبق این استراتژی، برنامه‌های سخت‌گیرانه در زمان کوتاهی با سرعت و شدت اجرا می‌شوند و بدنه‌ی اجتماعی پیش از آن‌که بتواند خود را برای مقابله با سیاست‌های مذکور آماده کند، از نتایج آن‌ها متأثر خواهد شد.

تحمیل فشار اقتصادی بر بدنه‌ی جامعه که در سال‌های آخر به طور پیوسته در مجموعه‌ی سیاست‌گذاری‌های دولت‌های ایران بوده که روز به روز شتاب بیش‌تری گرفته است.

شتابی که هنوز دلایل آن به طور روشنی مشخص نشده است.

دولت روحانی در تابستان سال ۹۶ توانست با بالا رفتن قیمت دلار خیز بلندی برای افزایش سرمایه‌ی ریالی از آخرین درآمدهای نفتی خود بردارد. خیزی که هزینه و پیامد آن، اعتراض‌های سال ۹۶ بود. این بار به نظر می‌رسد که حاکمیت در مواجهه با پی‌آمدهای سیاست‌های خودش آماده‌تر است، هرچند استراتژی همیشه نمی‌تواند به طور کامل پیامدهای عمل خود را کنترل کند و نیروهای معترض هم‌چون نیروی سرکوب‌گر از خلاقیت و نیروی بیش‌تری نسبت به گذشته برخوردار هستند. با این حال، ابزارهای حاکمیت با شدت هر چه تمام‌تر شوک را به بدنه‌ی جامعه دیکته می‌کند؛ و در پی‌اش، تاریکی و جدا کردن تمامیت جامعه از ابزارهای ارتباطی خود.

آینده پیش‌بینی ناپذیر است

از خبرهایی که دهان به دهان می‌چرخند و تصاویری که به زحمت دست به دست می‌شود، برمی‌آید که تجمع‌ها تا پایان روز دوشنبه به طور هم‌زمان در ۱۱۵ نقطه از شهرهای کشور ادامه دارد. از شدت تجمع‌ها کم نشده، هرچند هرچه تاریک‌تر می‌شود بر شدت سرکوب نیروهای امنیتی افزوده می‌شود و چنان‌چه اعتراض‌ها کم‌رنگ نشوند، حضور سپاه و سرکوب شدیدتر محتمل‌تر خواهد بود. هیچ تصویر دقیقی از مسیر حرکتی این اعتراض‌ها در دست نیست. نیرویی که بدون سازمان‌دهی از بالا، به شکل یک دست، یک پارچه و غیرقابل پیش‌بینی در برابر نیروهای سرکوب‌گر مقاومت می‌کند.

«تریون زمانه»



مردم یا اشرار؟

گزارش میدانی

هوشیار دهقانی

لباس شخصی‌ها دستگیرت می‌کنند یا با تیر می‌زنند. شلووارم خونی بود، اما شلووار را کاری نمی‌شد کرد. یک تیشرت و یک کاپشن تنم کردند و از خانه بیرون آمدیم.

هم راهانی که نمی‌شناختم، دست‌هایم را کشیدند و وسط جمعیت بردند. یکی از آن هم راهان چند بار پشت شانهم زد و داد کشید «برو، برو. برو وسط جمعیت». یک دقیقه یا شاید دو دقیقه بین جمعیت راه رفتم، اما دلم راضی نشد. برگشتم طرف آن جوانی که تیر خورده بود. زمین خونی بود، اما از او خبری نبود. مردم گفتند که او را با خودشان برده‌اند؛ نمی‌دانم زنده یا مرده. بی‌شرف‌ها مثل گوسفند کشیده بودند و روی زمین خط خون بود.»

بیش‌تر ماجرای که در بالا شرح داده شده است را با چشم‌های خودم دیده‌ام [اطلاعات زمان و مکان محفوظ در نزد تحریریه‌ی «زمانه»]، اما بهتر دانستم که این ماجرا از زبان کسی نقل شود که تا لحظه‌ی آخر زندگی یکی از معترضان کشته شده او را در آغوش داشت و سعی می‌کرد به او کمک کند.

«فقط این نکته را اضافه می‌کنم که این جوان معترض در همان دقایق اول جان باخته بود. در تمام مدتی که سعی می‌کردند او را به زندگی برگردانند، نبض‌اش را کنترل می‌کردم و ضربانی احساس نمی‌کردم. سعی کردم که با جست‌وجوی لباس‌های این هم‌وطن کشته شده نام و نشان او را بفهمم، اما گوشی موبایل نداشت و در جیب‌هایش جز مقدار اندکی پول و یک دسته کلید چیز دیگری نبود. وقتی که پرس و جو کردم»، یکی از اهالی گفت: «لباس شخصی‌ها مثل لاشه‌ی قصابی انداختند ترک موتور. دست‌هایش آویزان بود و پاهایش روی زمین کشیده می‌شد. یکی عقب موتور می‌دوید و نگاه‌اش داشته بود. تا سر چهار راه بردند و آن‌جا انداختند داخل

بد بود. هر فشاری که به قلب‌اش می‌دادم، احساس می‌کردم که خون بدنش از سوراخ گلوله پمپ می‌شود به بیرون. هرچه بیش‌تر محل گلوله را فشار می‌دادم، فایده نداشت. زیرپوش او غرق خون بود و دستم لیز می‌خورد. خون روی لباس‌اش سرد بود و شاید به خاطر هوا بود که شده بود مثل نشاسته. چند حرکت خفیف که شبیه رعشه بود در بدنش احساس کردم، اما بیش‌تر شبیه مرده‌ها بود تا زنده‌ها.

مردم جمع شده بودند که کمک کنند یا ببینند چه خبر است. از زانوهایشان به کمرم ضربه می‌خورد. فشار جمعیت چند بار باعث شد بیافتم روی آن بیچاره. لباس خودم خونی شده بود. هر کس حرفی می‌زد. از سر و صدا دیوانه شده بودم. داد می‌زدم تا بقیه را ساکت کنم، اما خودم صدای خودم را نمی‌شنیدم. شاید به قدری حالم بد بود که نمی‌فهمیدم دارد چه می‌گذرد. در حال خودم نبودم. فکر کنم صدایم بیرون نمی‌آمد و لال شده بودم. فکر می‌کردم که دارم داد می‌زنم، ولی می‌فهمیدم که صدایم می‌پیچید توی خودم. از پشت سر یقه مرا گرفتند و با خودشان می‌کشیدند. می‌خواستم بگویم بگذارید کنارش بمانم، اما نمی‌توانستم. یک گروه لباس شخصی با اسلحه کمربندی به سمت جنازه و مردم که جمع شده بودند حمله کردند. تیر هوایی زده بودند و مردم فرار می‌کردند، ولی من متوجه صدای تیرهای هوایی نشده بودم. وقتی مرا می‌کشیدند، تازه به خودم آمدم و صدای تیر هوایی را شنیدم.

اول بطری آب معدنی آوردند، ولی با بطری نمی‌شد. مرا بردند داخل حیاط خانه‌ی یکی از هم‌شهری‌ها و لباس‌های بالا تنه‌ام را در آوردند. خون‌های روی دست و سینه‌ام را شستند. گفتند خونی بروی بیرون، حتما

در صحنه‌ی اعتراضات چه می‌گذشت؟ مردم چگونه و چرا سر به اعتراض برداشتند؟ معترضان چه ترکیبی داشتند؟ چگونه نظامیان حمله کردند و زدند و کشتند؟

گزارش یک قتل

«تا همین یک هفته‌ی پیش معمولی زندگی می‌کردم. آدم وقتی از خانه بیرون می‌آید، فکر این را نمی‌کند قرار است یک غریبه در بغل‌اش جان بدهد. چند دفعه دیده‌ام که جنازه برای کفن و دفن ببرند، ولی این که از نزدیک ببینم یک نفر کشته می‌شود را ندیده بودم. تا حالا گلوله نخورده‌ام و کسی را از نزدیک ندیده بودم که گلوله خورده باشد. در فیلم‌های تلویزیون زیاد دیده بودم که یک نفر با گلوله زخمی بشود یا کشته بشود، اما چیزی که دیدم مثل فیلم‌های تلویزیون نبود. همه جا آتش، دود و جمعیت بود و مغزم از داد و فریاد خودم و دیگران داشت می‌ترکید. چراغ‌های روشنایی شهری یا خاموش شده بودند و یا مردم آن‌ها را شکسته بودند.

صورت کسی که گلوله خورده بود را در روشنایی آتش بانکی که می‌سوخت دیدم. بیش‌تر از هفده یا هجده سال نداشت؛ شاید کم‌تر. نمی‌دانم وقتی توی بغل‌ام بود، هنوز زنده بود یا تمام کرده بود. مردم می‌خواستند او را ببرند، اما دیدم فایده ندارد. وضعیت‌اش طوری بود که به بیمارستان نمی‌رسید. یک دستم را گذاشتم روی جای گلوله و فشار می‌دادم و با دست دیگرم سعی می‌کردم به او ماساژ قلبی بدهم تا اگر زنده است، زنده بماند. نبض نداشت. یکی این دست‌اش، یکی آن دست‌اش، یکی دست گذاشته بود روی گردنش، ولی از هیچ‌جا نبض نداشت. چند روز است نمی‌توانم غذا بخورم. خیلی

یک سمند و بردند.»

مردم یا بیگانگان؟

مردم معترضی که به دلیل افزایش قیمت بنزین به خیابان‌ها آمده بودند و خیلی زود شعار «مرگ بر خامنه‌ای» سر دادند، چه کسانی بودند؟

مسئولان جمهوری اسلامی، معترضان را اشرار، عامل کشورهای آمریکا و عربستان و اغتشاش‌گر نامیده‌اند. نمی‌دانم عوامل کشورهای دیگر چه شکلی هستند، اما چهره‌ی مردم کوچه و بازار را خوب می‌شناسم. آن‌ها که در خیابان اعتراض می‌کردند، مثل آدم‌هایی بودند که هر روز در خیابان‌ها می‌بینیم. هیچ فرقی با مردم معمولی نداشتند. برخی از آن‌ها را می‌شناختم. چند چهره دیدم که گرچه آن‌ها را به نام نمی‌شناختم، اما بارها در طول عمر خودم در خیابان‌های شهر آن‌ها را دیده بودم. آن‌هایی که آمده بودند به گرانی بنزین و همه چیزهای دیگر اعتراض داشتند. پولی در جیب آن‌ها نبود که علیه گرانی و مسببان آن فریاد می‌کشیدند. اگر از کشورهای خارجی پول گرفته بودند، وقتی که معرکه تنگ می‌شد از مهلکه می‌گریختند؛ اما مردم در خیابان‌ها ماندند و حرفی که بیش‌تر از همه تکرار می‌شد، این بود که «اگر دو روز دیگر ادامه بدهیم، مجبور خواهند شد قیمت بنزین را به حالت قبل بازگردانند.» مردم اشتباه می‌کردند. حکومت قیمت بنزین را به حالت قبل بازنگرداند و صدها معترض را به قتل رساند. ایران کشوری بزرگ و پر جمعیت است. از آن‌جا که دامنه‌ی اعتراضات بسیار وسیع بوده در هر کجای ایران ممکن است اتفاق‌های مختلفی افتاده باشد. در یک فیلم از صدها فیلمی که از اعتراضاتی در بیش از صد شهر ایران منتشر شده، یک نفر با یک دستگاه برش مشغول بریدن نرده‌های محافظ یک شعبه‌ی بانک است. به استناد این فیلم گفته می‌شود که تیم‌های تروریستی در میان مردم وجود داشته است. این توهین به مردم ایران است. مردمی که بیش از چهل سال زندگی دشوار در سایه‌ی حکومت روحانیان را تحمل کرده‌اند و روحانی ارشد نظام آن‌ها را اشرار می‌خواند. سپاه پاسداران که از نظر بیش‌تر مردم ایران عامل اصلی فساد و بی‌نظمی در ایران است، مردمی را که زیر فشار آن‌ها به اعتراض دست زده‌اند، تروریست و عامل دشمن می‌خوانند. یک نفر از مردمی که در اعتراضات شرکت داشته، می‌گوید: «کشور ما با زحمت و تلاش

همین مردمی ساخته شده است که خامنه‌ای به آن‌ها می‌گوید دشمن. دشمن خود تو هستی، نه مردم.»

و این سخن یک معترض دیگر است: «بعد از این که مردم ایران موفق به شکست نظام بشوند، روحانی‌ها برای همیشه از حکومت کنار خواهند رفت و مردم دیگر به آن‌ها اجازه نخواهند داد که مثل گذشته بیکار و سربار جامعه باشند.»

نشانه‌های طرد آخوندها را از هم اکنون می‌شود دید. در سه روز اول اعتراضات، هیچ فرد معمولی در شهر دیده نمی‌شد و مردم با خنده می‌گفتند که آخوندها فرار کرده‌اند. هنوز هم به ندرت می‌شود در این شهر یک روحانی را دید. آن‌ها می‌ترسند در میان مردم ظاهر شوند و احتمالاً وضعیت آن‌ها در همه‌ی

سلاح گرم و سرد زیاد شد. آشکار بود که آزادی دارند که هر چه می‌خواهند با مردم بکنند. در سال‌های ۱۳۸۸ و ۱۳۹۶ ندیده بودم که لباس شخصی‌ها در جایی که مردم فقط ایستاده‌اند و درگیری وجود ندارد، تیراندازی کنند؛ اما امسال خیلی راحت تیر هوایی شلیک می‌کردند و وقتی که اعتراضات زیاد می‌شد، شدیدتر از سال‌های قبل به طرف مردم تیراندازی می‌کردند.

مطلب دیگری که در فروکش کردن اعتراضات اثر زیادی داشت، بازداشت‌هایی بود که نیمه‌های شب و ساعات ابتدایی صبح انجام شده است. به خانه‌های زیادی رفته بودند و فرزندان آن‌ها را بازداشت کرده بودند. این بازداشت‌ها توأم با ایجاد وحشت بوده است. جوانان زیر بیست سال سهم زیادی در



شهرهایی که کانون اعتراضات بوده‌اند، به همین شکل است.

چرا اعتراضات فروکش کرد؟

بعد از گذشت چهار روز، اعتراضات فروکش کرد. اخبار و شایعاتی که در شبکه‌های ماهواره‌ای پخش می‌شد گرچه مردم را امیدوار کرده بود، اما مقداری باعث ترس شده بود. بین مردم شایع شده بود که سپاه با دوشکا قرار است به معترضان حمله کند. هرچه پرس‌وجو کردم، متوجه نشدم که این شایعه از کجا یا توسط چه شبکه‌ای پخش شده است.

قطعی اینترنت سهم بیش‌تری در فروکش کردن اعتراضات داشت؛ زیرا باعث ترس و وحشت شده بود. از روز دوم به بعد، تعداد بسیجی‌ها و لباس شخصی‌های مسلح به

اعتراضات داشتند. دانش‌آموزان دبیرستانی در بین جمعیت زیاد دیده می‌شد که متأسفانه تجربه‌ی سال‌های ۸۸ و ۹۶ را نداشتند. مردم به آن‌ها تذکر می‌دادند که ماسک بزنند و کلاه بگذارند، ولی دیر شده بود. مردم می‌گویند: «از روی فیلم دوربین‌ها بازداشت می‌کنند.» خانواده‌ی یکی از بازداشت‌شدگان چند نفر از مغازه‌داران را متهم می‌کنند که در شناسایی معترضان به نیروهای امنیتی کمک کرده‌اند. ترکیب کسانی که در اعتراضات شرکت داشتند شامل جوانان، کارگران، بیکاران و کسانی بود که از ستم حکومت به تنگ آمده بودند. در طول روز، زنان بین جمعیت بودند و اعتراض می‌کردند؛ اما وقتی هوا تاریک می‌شد از تعداد زن‌ها کاسته می‌شد؛ اما صدای شعارهای زنان از پشت‌بام و پنجره‌ها

شنیده می‌شد. در روز اول اعتراضات با این که اعتراضات خیلی شدید بود، مردان مراقب زن‌ها بودند که آسیب نبینند و رفتار میان مردم بسیار هم دلانه بود. در روز دوم اعتراضات وقتی نیروهای ضد شورش به سمت مردم هجوم آوردند، مردها جلوی زن‌ها زنجیره‌ی انسانی درست کردند. اما وقتی پلیس یا نیروهای لباس شخصی کسی را بازداشت می‌کردند، زن‌ها جلو می‌رفتند و سعی می‌کردند با گفت‌وگو، خواهش و التماس، آن‌ها را نجات بدهند. برخی از پلیس‌ها به این حرف‌ها گوش می‌دادند و به شکلی وانمود می‌کردند که فرد بازداشت شده در یک لحظه فرار کرده است، ولی بیش‌تر نیروهای پلیس بسیار وحشیانه رفتار می‌کردند. یکی از دلایل بیش‌تر شدن خشونت اعتراضات این بود که پلیس و لباس شخصی‌ها، نوجوانان و جوانان را به قدری وحشیانه می‌زدند و روی زمین می‌کشیدند که مردم و ناظرین نمی‌توانست خودشان را کنترل کند. در چند مورد وقتی که نیروهای پلیس و بسیج زنان را کتک زدند، مردم با سنگ و آجر به سمت آن‌ها حمله کردند و به خصوص زنان حاضر در اعتراضات به سمت آن‌ها هجوم بردند. در یکی از این موارد یک بسیجی به پشت کمر زنی که روی زمین افتاده بود، لگد محکمی زد و باعث درگیری بسیار شدیدی بین مردم و نیروهای حکومت شد. به این نیروهای لباس شخصی که مسلح به سلاح کمری یا باتوم بودند و روابط گرمی با نیروهای پلیس داشتند، بیش‌تر می‌آمد که عوامل کشورهای بیگانه با عوض گروه‌های تروریستی باشند.

بانک‌ها و پاسگاه‌ها

مردم بانک‌های زیادی را آتش زدند. از یکی شنیدم که می‌گفت: «آن بانک‌هایی که سالم هستند برای این است که در آن محله‌ها اعتراض نبوده است، وگرنه مردم همه‌ی بانک‌ها را آتش می‌زدند.»

مردم زیادی هستند که هیچ کدام از بانک‌ها را اموال خصوصی نمی‌دانند و از دست بانک‌ها به شدت عصبانی هستند. بعضی از معترضان می‌گفتند: در طول عمرشان نتوانسته‌اند حتی یک میلیون تومان از بانک‌ها وام بگیرند و بعضی دیگر از این که مجبور هستند سوده‌های زیادی برای وام‌های کوچک به بانک‌ها پرداخت کنند، عصبانی بودند. افرادی در میان معترضان بودند که به مردم تذکر می‌دادند بانک‌ها را آتش نزنند، ولی

معترضان پاسخ می‌دادند که «بانک‌ها جزء نظام هستند» و «برای آن‌هایی که برای مردم دل نمی‌سوزانند، دل نسوزانید.»

در روز اول اعتراضات، پلیس دخالت زیادی انجام نداد؛ زیرا تعداد آن‌ها در برابر معترضان بسیار اندک بود. شب اول که معترضان در خیابان آتش روشن کردند و چند بانک آتش زده شد، هیچ نیروی پلیسی در خیابان‌ها نبود. همه‌ی ماموران کلانتری داخل کلانتری‌ها موضع گرفته و درها را قفل کرده بودند. چون در طول روز اول هیچ مسئولی خودش را به معترضان نشان نداد، بعد از غروب آفتاب مردم در مقابل کلانتری‌ها تجمع کردند. تیراندازی‌هایی از پشت‌بام کلانتری‌ها باعث تحریک جمعیت شد و در حالی که تنش و هیجان جمعیت بالا رفته بود، تیراندازی از داخل کلانتری‌ها به سمت مردم باعث شعله‌ور شدن اعتراضات شد. بسیاری از بانک‌ها بعد از تیراندازی به سمت مردم به آتش کشیده شدند.

بسیج نظامی

در روز و شب اول اعتراضات، نیروهای ضد شورش به دلیل راه‌بندان نمی‌توانستند اعزام شوند. چند نفر از مردم گفتند که تلاش فرماندهان پلیس ضد شورش برای اعزام نیرو به صورت پیاده، خیلی زود با مقاومت مردم مواجه شده و آن‌ها عقب‌نشینی کرده‌اند. از روز دوم، پلیس ضد شورش و نیروهایی با لباس‌های متنوع در شهر مستقر شده بودند. از ظهر روز اول اعتراضات، نیروهای لباس شخصی با موتور یا به صورت پیاده در حاشیه‌ی تجمعات دیده می‌شدند. آن‌ها سراسیمه و بدون برنامه بودند اما قدرت‌نمایی آن‌ها با سلاح باعث ایجاد عصبانیت شدید بین مردم شد. آن‌ها از دور به مردم فحاشی می‌کردند، تا افرادی که به آن‌ها نزدیک می‌شوند را به دام بیاندازند. این عمل سبب جابه‌جایی یک باره‌ی مردم می‌شد و آن‌ها که تعدادشان در روز و شب اول اعتراضات کم بود، می‌گریختند. از صبح روز دوم اعتراضات، تعداد نیروهای بسیجی و لباس شخصی مسلح افزایش یافت.

خشونت نیروهای لباس شخصی و ضد شورش در سال‌های ۱۳۸۸ و ۱۳۹۶ باعث وحشت مردم و پراکنده شدن آن‌ها می‌شد، اما امسال خشونت شدید آن‌ها به جای آن که باعث پراکنده شدن مردم شود، مانند بنزین روی آتش بود و خشم مردم را بیش‌تر می‌کرد.

در شب اول اعتراضات، صدای تیراندازی‌های زیادی به گوش می‌رسید که مربوط به سلاح کلاشینکف و گلت‌های کمری بود و از سمت کلانتری‌ها، پشت‌بام اماکن دولتی و از طرف نیروهای بسیجی و لباس شخصی بود؛ اما از ظهر روز دوم اعتراضات، صدای شلیک‌های متفاوتی شنیده می‌شد که مردم معتقد بودند مربوط به سلاح‌های تک‌تیرانداز است.

اعتراض معیشتی یا جنبش سیاسی؟

اعتراضات آبان ۱۳۹۸ در اعتراض به افزایش قیمت بنزین و با شعارهای معیشتی آغاز گشت، اما خیلی زود همان مردمی که اعتراض‌شان به فقر، تنگ‌دستی و دست‌مزدهای پایین بود، آغاز به دادن شعارهای سیاسی کردند. در ابتدا شعارها هم‌راه با احتیاط بود. هرچه جمعیت معترضان افزوده می‌شد، شعارهای سیاسی بیش‌تر از شعارهای معیشتی می‌شد. وقتی خیابان‌ها بسته شد، شعارها ولی فقیه و اصل نظام را نشانه گرفت.

گرایش عمده‌ای که در میان معترضان محسوس بود و خود را در شعارها و گفت‌وگوها نشان می‌داد، این بود که «تا وقتی که جمهوری اسلامی روی کار باشد، ایرانی جماعت روز خوش نمی‌بیند.»

یکی از جوانان شرکت‌کننده در اعتراضات می‌گفت: «به خدا فرقی ندارد این‌ها با ترامپ مذاکره بکنند یا نکنند. برای مردم فرقی ندارد. اگر مذاکره بکنند برای نفع خودشان مذاکره می‌کنند. هیچ چیزی به ما مردم نمی‌رسد. برجام نبود همین بود، برجام شد همین بود. حقوق کارگر اندازه‌ی یک برج کرایه‌ی خانه است. آخوند برایش این چیزها مهم نیست. آخوند می‌گوید همه چیز مال من باشد. همه‌ی مردم ایران اگر از گرسنگی بمیرند، برای این مفت‌خورها اهمیت ندارد. این رژیم باید برود.»

«تریون زمانه»



شاهدان عینی در ماهشهر: با دوشکا و تیربار به روی مردم آتش گشودند!

شاهد علوی

هم‌زمان با اعلام کشته شدن یک افسر نیروی انتظامی در درگیری‌های روز دوشنبه بیست و هفتم آبان در ماهشهر، محسن بیرانوند، فرمان‌دار این شهر، مدعی پایان ناآرامی‌ها در عصر این روز شده بود. فرمان‌دار درعین حال اعلام تعداد کشته شدگان در سرکوب معترضان را به آینده موکول کرد.

عبدالرضا رحمانی فضل‌ی، وزیر کشور ایران، هم روز سه‌شنبه پنجم آذر، در گفت‌وگویی با شبکه‌ی یک صدا و سیما در اشاره به جدی بودن اعتراضات یا به گفته‌ی آن اغتشاشات به نمونه‌ی بسته شدن جاده‌ی ماهشهر به بندر امام از سوی معترضان به مدت سه روز خبر داد. وزیر کشور هم چنین استان خوزستان را از جمله استان‌های دارای شرایط ویژه ذکر کرد و گفت: در حدود ۱۸ شهر خوزستان مردم معترض به خیابان‌ها آمدند.

در همان حال، محمد گل مرادی، نماینده‌ی ماهشهر در مجلس، در نطق پیش از دستور خود در روز دوشنبه چهارم آذر، با فریاد خطاب به رییس جمهور گفت: «شما چه کردید که شاه بی‌شرف نکرد؟ شما امنیتی‌ترین رییس جمهور این کشور هستید.» فریادی که به عقیده‌ی برخی از ناظران، نشانه‌ای بود از اطلاع او از شدت سرکوبی که حتماً او نمی‌توانست به آن واکنشی نشان ندهد. البته گل مرادی، روز شنبه نهم آذر، در گفت‌وگویی با سایت «مدآرا» امکان وقوع کشتار مردم معترض در نزارهای شهرک جراحی ماهشهر را رد کرد و گفت: «اصلاً چنین موردی صحت ندارد و چنین اتفاقی غیرممکن است.»

به گزارش «ایلنا»، جمال عرف، معاون سیاسی وزارت کشور، نیز در کنفرانسی خبری در پاسخ به سؤال یک خبرنگار گفت: اخباری در این رابطه به دست او نرسیده و اضافه کرد: «از فرمانداری منطقه پیگیر این موضوع خواهیم

بودند در منطقه مستقر شدند و با همین دوشکاها و پهپادها که مسلح بودند، به مردم و معترضان شلیک کردند.»

امید می‌گوید: بر اساس مشاهدات خودش و البته شنیده‌ها از دوست و آشناهایش می‌داند که «سپاه در فلکه‌ی مادر، قبل از ورودی به جراحی، چهارراه فاخر داخل جراحی و حتا به سمت مجروحان در بیمارستان نفت در نزدیکی جراحی تیراندازی کرده است. حتا شنیده‌ام کودک ۴ ساله‌ای که در پارک جراحی مشغول بازی بوده، گلوله خورده و کشته شده است.»

قطع کامل دست‌رسی شهروندان داخل ایران از جمله استان خوزستان و شهرستان ماهشهر به اینترنت از شام‌گاه روز شنبه بیست و پنجم آبان ۱۳۹۸، اطلاع از آن چه را که در نقاط مختلف داخل کشور می‌گذشت برای آن‌ها که خارج از ایران بودند دشوار و بلکه غیرممکن کرد. در روزهای بعد، تماس تلفنی هم دشوار شد و فرای آن، هراس از شنود تلفنی موجب می‌شد اگر هم تماسی برقرار می‌شد، به احوال‌پرسی ختم شود و آن‌ها که داخل ایران بودند چیزی از آن چه بر آن‌ها گذشته بود یا می‌گذشت به آن سوی خط تلفن نگویند.

بنا بر خبرهایی که پیش از قطعی اینترنت مخابره شده بود و خبرهای جسته و گریخته‌ای که در دوره‌ی طولانی قطع اینترنت به گوش می‌رسید، در خوزستان معترضان با خشونت سرکوب شده بودند و از جمله بنا بر آمار منتشر شده از سوی «ایران وایر» در ماهشهر دست‌کم ده معترض جان باخته بودند.

در همان زمانی که اینترنت قطع بود، غلام‌رضا شریعتی، استان‌دار خوزستان، یک شبانه شب بیست و ششم آبان، خبر از کنترل ناآرامی‌ها داده و مدعی شده بود که با «خویش‌ن‌داری نیروهای نظامی و انتظامی این ناآرامی‌ها به پایان رسید و آرامش به استان بازگشته است.» دو روز بعد،

«نیروهای سپاه از ابتدا با هدف زدن آمده بودند. هشدار دادند که باید آن‌جا را تخلیه کنیم، وگرنه شلیک می‌کنند. کسی اهمیتی نداد. فکر می‌کردیم مثل نیروی انتظامی هارت و پورت می‌کنند. باور نمی‌کردیم با دوشکا به مردم شلیک کنند؛ اما واقعا یک دو سه کردند و شلیک کردند. با شروع تیراندازی سپاه، مردم فرار کردند. بخشی به داخل شهرک جراحی گریختند و تعدادی به داخل نزار پناه بردند؛ اما دوشکای سپاه کاملاً بی‌هدف نزار را به گلوله بست. تعدادی درجا کشته شدند. همان‌جا در سه‌راهی و تعدادی داخل نزار قربانی شدند. چند نفری هم در بالکن خانه‌های خودشان در خیابان اقبال جراحی، که پشت نزار می‌افتد، زخمی شدند و حتا گفته می‌شود یکی کشته شده است.»

این روایت از بندر ماهشهر نوری می‌افکند بر تاریکی سرکوبی که چند هفته قطع اینترنت مانع اطلاع‌رسانی درباره‌ی آن شده بود. ماهشهر یا آن‌چنان که عرب‌ها در ایران می‌گویند، «بندر معشور» در استان خوزستان، با نزدیک به ۳۰۰ هزار جمعیت، مهم‌ترین پایگاه پتروشیمی ایران است. شهری که این روزها نه به خاطر صنعت پتروشیمی، که به خاطر آن چه در اعتراضات اخیر در ایران موسوم به اعتراضات آبان بر این شهر گذشته، اهمیت یافته است؛ اهمیتی خونین. «امید» (نام مستعار)، یکی از ساکنان شهرک بعثت (مکوک) که شهرک اقامت کارکنان پتروشیمی است و در مجاورت شهرک جراحی قرار دارد، یکی از نخستین ساکنان ماهشهر بود که ما توانستیم با او تماس بگیریم. امید به «ایران وایر» می‌گوید: استقرار ادوات سنگین نظامی در دو شهرک «جراحی» و «کوره‌ها» صحت دارد: «با پهپاد منطقه را جست‌وجو می‌کردند، نفربرهای نظامی و توپوتاهایی که روی آن دوشکا بسته

بود.»

بعد از برقراری دوباره ی اتصال اینترنتی در بسیاری از استان های ایران، کم کم خبرهایی منتشر شد که نقشه ی پراکندگی شدت سرکوب را متحول کرد و آمار، نام و تصاویر جدیدی از جان باخته ها منتشر شد. آگاهی به شدت غیرقابل تصور سرکوب و کشتار گسترده ی معترضان در برخی نقاط کشور، برای نمونه شهرستان های استان تهران و اطلاعات تا آن زمان هنوز تایید نشده ای از سرکوب شدید در بندر ماهشهر. بندر ماهشهر یکی از آخرین شهرهای ایران بود که دست رسی مردم آن به اینترنت جهانی دوباره برقرار شد. ارتباطی که پی آمد آن تایید خبرهایی بود که در روزهای پیشین جسته و گریخته از شدت سرکوب در این شهر منتشر شده بود. درگیری شدید بین مردم و معترضان در شهرک های جراحی، کوره ها، سربندر و داخل ماهشهر و البته تایید کشته شدن معترضان در نزار جراحی. امید از اهالی ماهشهر که با «ایران ویر» گفت و گو کرده، هم چنین می گوید: حرف های وزیر کشور که معترضان جاده ها را سه روز بسته بودند، حقیقت دارد؛ اما آن ها در آن جاده ها متعرض کسی نشدند و تنها می خواستند اعتراض خود را نشان دهند و صدایشان شنیده شود: «معترضان عمدتاً از اهالی مناطق بسیار فقیرنشین شهرک های اطراف ماهشهر بودند که به فقر و نابرابری و بیکاری معترض بودند و هنوز هم هستند. البته با بستن جاده ها عملاً سرویس شرکت ها و اتومبیل های شخصی کارکنان هم نمی توانستند رفت و آمد کنند و شرکت های پتروشیمی از کار افتاده بودند؛ اما مگر بستن جاده ها، اعتراضی مسالمت آمیز نیست؟»

ادعایی که حتا این ویدیوی منتشر شده (این ویدئو در وب سایت «ایران ویر» در متن همین مقاله قابل دسترسی است. توضیح «نگاه») تایید می کند. در این ویدیو، چیزی درباره ی خالی شدن بار کامیون ها یا آسیب زدن به راننده ها یا آتش زدن کامیون ها دیده نمی شود و گفته نمی شود. کاری که انتظار می رود اشرار مسلح انجام دهند. راننده ها در این ویدیو در عین اظهار ناراحتی از انتظار طولانی در جاده و یا درگیری لفظی با معترضان، درباره ی «شرارت هایی» که قرار است صورت گرفته باشد چیزی نمی گویند.

بنا بر خبرهای منتشر شده، معترضان در ماهشهر سه جاده ی اصلی را مسدود کرده بودند. یکی سه راهی پلیس راه که خروجی شهرک سربندر (خور موسی) به بندر امام و بندر ماهشهر است و

دیگری سه راهی جراحی که این شهر را به بندر ماهشهر و بزرگ راه اهواز به بندر امام است و یکی خود بزرگ راه اهواز به ماهشهر و بندر امام.

- سربندر (خور موسی)

به گفته ی جوانمیر (نام مستعار) از ساکنان سربندر، یکی دیگر از کسانی که موفق شدیم با او صحبت کنیم، اعتراضات در ماهشهر و از جمله در سربندر از روز جمعه شروع شد: «معترضان در پلیس راه سه راهی سربندر تجمع کرده بودند و راه را از روز دوشنبه کاملاً بند آوردند و آن دسته از کارکنان بندر که ساکنان سربندر هستند از روز شنبه نتوانستند سر کار بروند. در این روز، نیروی انتظامی و حتا محمد تابش، امام جمعه ی بندر امام، برای متفرق کردن آمدند، اما درگیری پیش نیامد و نیروی انتظامی هم به خشونت متوسل نشد. البته امام جمعه تابش کتک مختصری از معترضان خورد.» ... اما وضعیت به همین شکل باقی نماند و با ورود نیروهای سپاه، سرکوب شدت گرفت: «نیروی انتظامی حریف مردم نمی شد. آن ها همه ی جاده ها را بسته بودند و نیروی انتظامی خیلی هنر می کرد پاسگاه خودش را حفظ می کرد. اما روز سوم، نیروهای پایگاه منطقه ی سوم دریایی سپاه وارد شدند. آن ها با سلاح های سنگین آمده بودند. تویوتاهای سفید که روی آن دوشکا نصب شده بود و نفربرهای نظامی. آن جا یک کوه نمکی است که مشرف است به پلیس راه سربندر. این کوه نتیجه ی خشک کردن آب دریا برای مقاصد صنعتی ست. تک تیراندازهای سپاه از پشت آمده بودند و بالای کوه نمک مستقر شده بودند. این ها مردم را به قصد کشت هدف می گرفتند. این جا دست کم شش نفر کشته شدند.»

جوانمیر می گوید: نیروهای سپاه «وحشیانه» شلیک می کردند. به گفته ی او، دوشنبه شب که ماموران سپاه به طرف سربندر آمدند، برای ایجاد رعب و وحشت بی هدف به مردم در مسیر شلیک می کردند: «همان شب برای نمونه در بازار صدوقی سربندر، یک دست فروش جوان به نام رضا عساکره، که بساط خرما پهن کرده بود، هدف قرار گرفت و زخمی شد. او را به درمان گاه حاجیه نرگس فرستادند؛ اما آن جا درمانش کارساز نشد و جان باخت. او سرپا و ایستاده بود و در حال جمع کردن بساطش بود و قربانی وحشی گری این مامورها شد.»

به گفته ی جوانمیر در روزی هم که تک تیراندازها برای کشتن مردم روی کوه نمک مستقر شدند، دست کم ۵ تن دیگر کشته شدند: «یکی از آن ها،

کسی به اسم فرشاد حاجی پور بود که اصالتاً از بختیاری های لردگانی است و کارگر یکی از این پتروشیمی ها بود. یکی دیگر منصور دریس جمعه بود، یک جوان سی ساله که او هم سه شنبه هفته ی گذشته، سوم آذر، در بیمارستان جان داد و جنازه اش تحویل و شبانه خاکش کردند.»

اما یکی از جان باختگان آن روز روایت بسیار تلخ تری دارد. جوانی ۲۲ ساله به اسم احد بشاره دورقی: «احد کارگر یکی از کارگاه های ام. دی. اف. سازی نزدیک پلیس راه بود. تیراز پشت به کمرش اصابت کرده بود و وقتی زمین می افتد، سرش هم به جدول می خورد و ضربه سختی می خورد. پدر و مادر احد فوت کرده اند و او نان آور خانواده ی سه نفره شان بود و سرپرست دو خواهرش؛ اما من اطلاع دقیق دارم که این بی وجدان ها برای تحویل جنازه احد ۳۵ میلیون تومان پول از خانواده اش گرفتند. یکی از عموهای احد که وضع مالی مناسب تری دارد، پول را جور کرد.»

جوانمیر می گوید: یکی از دردناک ترین موضوعات این است که خانواده های مرحوم برای این که مجبور به پرداخت پول گلوله نشوند، از بیمارستان و پزشک قانونی می خواهند علت مرگ عزیزانشان را حادثه بنویسند: «این خانواده ها فقیر هستند و ندارند گلی پول بابت جنازه پرداخت کنند و برایشان هم مهم است عزیزشان را خودشان به خاک بسپارند و برای همین خیلی به پزشکان فشار می آورند که علت مرگ را تیر خوردن ذکر نکنند.»

- کوره ها (شهرک طالقانی)

«کوره ها» شهرکی حاشیه نشین در شمال شهر ماهشهر با جمعیت تقریباً صد در صد عرب، مردمانی بسیار فقیر دارد. صبح روز جمعه، جوانان معترض در این شهرک، پمپ بنزین ها را به اعتراض می بندند و اجازه نمی دهند اتومبیل ها بنزین بگیرند. یکی از جوانان اهل کوره که در درگیری های کوره مجروح شده است و اکنون در شهری دیگر پناه گرفته است و از طریق یک واسطه با ما گفت و گو می کرد و ما او را حماد معرفی می کنیم، می گوید: نه جایی آتش زده شد و نه به کسی آسیب رساندند: «هدف فقط نشان دادن اعتراض بود. ممانعت از فروش بنزین به نرخ جدید، یعنی اعتراض به این سیاست جدید.»

همین جوانان در پیوند با سایر معترضان در ماهشهر و شهرک های اطراف تا شب جمعه علاوه بر شهرک کوره ها، جاده های اطراف شهر را کنترل می کنند و عملاً می بندند. این کنترل



جاده‌ها و تا حد زیادی داخل شهرک‌ها و شهر تا روز یکشنبه بدون هیچ تنش جدی و به صورت مسالمت‌آمیز ادامه پیدا می‌کند.

روز دوشنبه، وقتی خبر سرکوب جراحی و کشته شدن مردم در نيزار به معترضان در کوره می‌رسد، این‌ها تصمیم به مقاومت می‌گیرند و روی پل کوره‌ها که اکنون به عنوان بلوار امام علی شناخته می‌شود و راه ارتباطی ماهشهر به داخل شهرک است، سنگر می‌گیرند: «مساحت کوره‌ها ۱۶ هزار کیلومترمربع است و حدود ۵۰ هزار نفر در این مساحت کم زندگی می‌کنند. از ۵ بعدازظهر دوشنبه، حمله‌ی نیروهای امنیتی به کوره‌ها شروع شد. با دوشکا و تیربار و نفربر زرهی آمده بودند و به تدریج با شلیک و کشتن و زخمی کردن ما را به عقب و به داخل شهرک راندند. نوعی صحنه‌ی جنگ بود. ما مقاومت می‌کردیم و ثب تعداد معدودی از ما هم برای دفاع از خود اسلحه برداشته بودند. اسلحه‌هایی ناتوان در مقابل دوشکاها و تیربارهای آنان.»

درگیری‌ها تا ساعت ۲ بامداد روز سه‌شنبه ادامه می‌یابد. به دلایلی نامشخص حدود ساعت ۲ بامداد سه‌شنبه درگیری‌ها تمام می‌شود و حدود ۸ ساعت بعد دوباره شروع می‌شود: «تک‌تیراندازها حدود ۱۰ صبح بر بالای ساختمان‌های بلند مستقر شده بودند و شکار می‌کردند. من خودم با گلوله یک قناسه زخمی شدم. تیراندازی از فاصله دور انجام می‌شد و به نظر همین دور بودن موجب شد شلیک‌ها کشنده نباشند. البته یک پسر بچه‌ای به اسم دانیال را تک‌تیراندازها کشتند.»

پهپادها هم برای شناسایی فراز شهرک به پرواز درمی‌آیند. حماد می‌گوید: شاهد گلوله خوردن کسی دیگر هم بوده است: «یکی از بچه‌ها بالای یک اتوموبیل رفت ببیند جلوتر چه خبر است. گلوله‌ی قناسه زمین‌گیرش کرد. این نفر دومی بود که دیدم کشته شد.» کمی بعد نفربرهای نظامی وارد شهر می‌شوند و پشت سر آنها نیروهای پیاده. حماد می‌گوید: بیش تر نیروهای نظامی، غیرایرانی بودند: «لهجه‌ی عربی و قیافه‌ی آنان مشخص می‌کرد که ایرانی نبودند. چند صد نفر لشکر فاطمیون، حشد شعبی و حزب‌الله و شاید ۴۰ تا ۵۰ نفر پاسدار ایرانی.»

روایت حضور نیروهای غیر ایرانی در جریان سرکوب اعتراضات ماهشهر را یکی دیگر از کسانی هم که برای این گزارش با «ایران وایر» گفت و گو کرده است تأیید می‌کند.

حماد می‌گوید: رگبار بی‌هدف گلوله‌ی تیربارها و دوشکاها برای چند ساعت در شهرک ادامه داشت: «هدف ایجاد وحشت بود. بر بسیاری

از درها و دیوارهای شهر می‌توان همین الان رد این گلوله‌ها را دید. حتا برخی لوله‌های نفت که خیلی قطور هستند با گلوله‌های دوشکا آسیب دید.»

کمی بیش از یک ساعت بعد، نیروهای نظامی همه‌ی شهرک را کنترل می‌کنند. سلمان هاشمی، امام جمعه‌ی شهرک، تلاش می‌کند مانع ادامه‌ی تیراندازی بی‌هدف و آسیب زدن نفربرهای نظامی به اتوموبیل‌ها و امکانات شهرک شود: «برای ترساندن امام جمعه، بالای سر او تیراندازی کردند؛ اما او عمامه‌ی خود را مقابل یکی از نفربرها زمین زد و قسم‌شان داد که ادامه ندهند.» ظاهراً فرمانده نیروها به امام جمعه می‌گوید: او دستور داشته است تا شهر را از سلفی‌ها و داعشی‌ها پاک کند: «ما را سلفی و داعشی می‌خوانند، تا کشتن ما را توجیه کنند.

بازداشت‌ها شروع شد و سه اتوبوس بزرگ را از جوانان و مردان شهرک کوره‌ها پُر کردند و با خود بردند: «بسیج‌های محل، راهنمای این‌ها شدند برای بازداشت و تر و خشک را با هم سوزانند. حتا کسانی بازداشت شدند که اصلا در اعتراض‌ها حضور نداشتند و فقط خدا می‌داند چه بلایی سر این‌ها درمی‌آورند.»

این روایت از بازداشت فله‌ای را حمید یکی دیگر از ساکنان ماهشهر در گفت و گو با ما تأیید می‌کند. حمید به نقل از یکی از آشنایانش که سه‌شنبه صبح در کوره‌ها بود تأیید می‌کند که خانه به خانه می‌گشتند و کسانی را بازداشت می‌کردند. حمید شیخانی، کارشناس معماری، ۳۵ ساله و پدر یک کودک ۷ ساله، یکی از بازداشتی‌های کوره‌ها بود که به گفته‌ی خانواده و دوستانش سالم بازداشت شد، زمانی که



مقابل یکی از نفربرهای نظامی ایستاد تا مانع حرکت اش به داخل شهرک شود. او را همان‌جا زنده بازداشت کردند، اما پیکر بی‌جان‌ش را روز شنبه دوم آذر به خانواده‌اش تحویل دادند. مقامات گفته بودند، آقای شیخانی در زندان سخته کرده است. اما یک منبع به «ایران وایر» می‌گوید: خانواده‌ی شیخانی به خاطر تهدید جان یکی از برادران حمید ناچار شده‌اند سکوت کنند، آن هم در حالی که زمان شستن پیکرش برای خاک‌سپاری، روی گردن او جای گلوله دیده‌اند که می‌تواند به معنای اعدام صحرائی باشد.

حماد می‌گوید: جنازه‌ی هر ۵ جان‌باخته‌ی کوره‌ها را پس داده‌اند و همه دفن شده‌اند و اضافه می‌کند که در کوره‌ها دست‌کم ۴۵ نفر زخمی شده‌اند: «برخی از این زخمی‌ها بازداشت

بیکاری و نداشتن آینده، جرم بزرگ ماست. گویا هر کس بیکار باشد و اعتراض کند، خود به خود داعشی می‌شود.»

حماد ادامه می‌دهد که او کسانی را با ریش‌های زرد بلند شبیه داعشی‌ها دیده است که نمی‌داند جز نیروهای فاطمیون بودند یا حزب‌الله، اما آن‌ها در خط مقدم نیروهای نظامی بودند و اصلا بعید نیست از آن‌ها کسانی در جریان دفاع مردم کشته شده باشند: «آن‌ها به کشتن ما آمده بودند و راست‌اش اصلا برایم مهم نیست کشته شده باشند یا نه. اما آرزو می‌کنم هیچ کدام از آن‌ها قربانی برنوه‌های دوستان ما نشده باشند، که اگر این‌طور باشد فردا جنازه‌ی همان‌ها را به عنوان داعشی علم می‌کنند و می‌گویند به کشتن این‌ها آمده بودند.»

حماد می‌گوید: بعد از پایان درگیری، همان روز

شده‌اند و یا تحت نظر در مراکز درمانی بستری هستند و البته برخی هم خود را مخفی کرده‌اند. بیش از ۶۰ نفر هم در مجموع بازداشت شده‌اند.»

- منطقه‌ی مرکزی شهر ماهشهر

حمید (نام مستعار)، یکی از کارکنان پتروشیمی است که ساکن خود ماهشهر است، می‌گوید: اعتراضات داخل شهر عصر روز جمعه شروع شد و حوالی ۷ غروب، خیابان دانش گاه و چهارراه طالقانی شلوغ شده بود و ماموران راه را بسته بودند: «راه‌های رفتن به سر کار برای ما شرکتی‌ها هنوز بسته نشده بود. در سرویس، هم کاران که در مناطق مختلف شهر ساکن هستند، تعریف می‌کردند که برخی جاها، راه‌ها را شب قبل اش بسته بودند، جاهایی لاستیک آتش زده بودند و برخی جاها هم صدای تیراندازی شنیده بودند؛ اما درگیری خاصی رُخ نداده بود. ما شنبه صبح سر کار رفتیم، اما بعدازظهر ساعت ۳ دیگر نتوانستیم با سرویس برگردیم خانه، چون جاده‌ی سربندر به ماهشهر بسته شده بود و شیفت شب ما سر کار نیامد و ما هم شب را سر کار ماندیم.»

لیلا (نام مستعار)، از ساکنان شهرک بعثت، در مجاورت شهرک جراحی که محل کارش داخل ماهشهر است، می‌گوید: غروب جمعه در خیابان امام و مقابل فرمان داری مردم معترض به صورت مسالمت‌آمیز تجمع کرده بودند: «جاهایی مردم لاستیک آتش زده بودند و عبور و مرور اتوموبیل‌هایی غیرممکن شده بود. جاده‌ی کمربندی هم بسته شده بود. معترضان تلاش داشتند کارکنان پتروشیمی‌ها را هم درگیر اعتراضات کنند. جاهایی گویی گاز اشک‌آور زده بودند، اما برخورد خیلی تندی با معترضان نشد؛ اما شنبه وضعیت تغییر کرد.»

حمید هم از قول خواهرش نقل می‌کند: همان شنبه غروب، بالای راهنمایی و راندگی نزدیک تعمیرگاه ایران خودرو در شهرک رجایی که در شرق ماهشهر واقع شده است، یک عده لباس شخصی به سمت پمپ‌بنزینی در ناحیه‌ی صنعتی که چند صد متر آن‌طرف‌تر بود شلیک می‌کردند: «خواهرم می‌گوید لباس شخصی‌ها امنیتی بودند، اما او ندیده بود به طرف چه کسانی شلیک می‌کنند. هرچند گفت به نظرش اگر هدف آتش زدن پمپ‌بنزین نبوده باشد، هدف کسانی در آن نزدیکی بوده‌اند.»

لیلا می‌گوید: در شهر شایع شده بود که روز شنبه در جریان سرکوب اعتراضات داخل شهر ماهشهر دست‌کم ۲ معترض جان باختند: «روز شنبه صدای تیراندازی در بخش‌هایی از شهر

می‌آمد و ماموران نظامی شبیه‌ی اتوموبیل‌هایی را که به حالت تحصن داخل خیابان‌ها پارک شده بودند، می‌شکستند. البته من نمی‌توانم جان باختن کسی را در این روز تایید کنم؛ اما برخی از معترضان قطعاً زخمی شده بودند. روز یکشنبه هم همین وضعیت ادامه داشت و تجمعات مقابل فرمانداری ادامه یافت.»

حماد هم چون امید، که پیش‌تر گفته‌هایش نقل شد، می‌گوید: مساله‌ی مهمی که باید تاکید شود این است که معترضان به مردمی که در اعتراض مشارکت نمی‌کردند و هم چون خود او که سر کار می‌رفت، کاری نداشتند: «وقتی این‌ها می‌گویند اشرار، یعنی کسانی که مزاحم جان و مال و ناموس مردم می‌شوند. این معترضانی که من دیدم، هم کارانم دیده بودند و خواهرم روایت می‌کرد، کاری به کار مردم نداشتند. آن‌ها به حکومت معترض بودند. من شهادت می‌دهم در ماهشهر هم مغازه‌ی کسی آتش زده نشد و اموال کسی هم غارت نشد.» حماد می‌گوید: خواهرش و بستگانش می‌گویند در طول شب شنبه تا یکشنبه در ماهشهر صدای تیراندازی پراکنده شنیده می‌شد و صبح یکشنبه هم در شرکت از آن‌ها می‌خواهند که شرکت و بندر را تخلیه کنند و به خانه‌هایشان بروند: «یکشنبه ساعت ده صبح تمام خیابان‌هایی که من عبور می‌کردم، جای لاستیک سوخته بود. جاهایی داخل خیابان تنه‌های درخت بود، انگار شهر جنگ‌زده بود. اما جاده و راه در آن فاصله که من رفتم خونه، بسته نبود. نمی‌دانم معترضان موقت رفته بودند یا هر چی. در تمام مسیر هم تنها یک پراید را دیدم نزدیک پل فرودگاه ماهشهر که یکی از شبیه‌هایش شکسته بود، اما من غیر از این خسارتی ندیدم که به جایی وارد شده باشد.»

به گفته‌ی لیلا: کسانی روی پل پتروشیمی، پرچم جریان «الاحوازیه» را بالا برده بودند: «پرچم البته خیلی زود پایین کشیده شد، اما کسانی که در جریان پایین کشیدن پرچم بودند می‌گفتند آن‌هایی که پرچم را بالا برده بودند، اصلاً عرب نبوده‌اند و این هم در حالی که نمی‌توان عرب نبود و عضو «الاحوازیه» بود. برای همین به نظر می‌رسید ماموران امنیتی خودشان دنبال به آشوب کشاندن اعتراضات آرام بودند و می‌خواستند بهانه‌ی سرکوب آن را هم خودشان فراهم کنند.» به گفته‌ی حمید: ظاهراً زیر پل هوایی دانش گاه آزاد، درگیری‌ها شدیدتر بوده است: «عصر یکشنبه که برای کاری رفتم بیرون، دیدم نیروهای امنیتی و بسیجی‌های زیادی آن‌جا بودند. خیلی به هم ریخته بود و حتا تیرهای چراغ برق خم شده بودند. همه جا روی زمین

لاستیک سوخته و شبیه خورده ریخته بود. دوشنبه هم من خانه ماندم، اما از راه تماس‌های تلفنی با دوستانم خبر داشتم که داخل شهر و شهرک‌های اطراف خیلی شلوغ است.»

حمید می‌گوید: وضعیت داخل ماهشهر روز سه‌شنبه آرام بود و راه‌ها باز شده و آن‌ها به سر کار برگشتند: «ما از مقابل ورودی اصلی شهرک کوره‌ها گذشتیم. تعدادی نیرو با لباس‌های سیاه همه جا دیده می‌شدند و شهرک عملاً محاصره بود. دو نفربر نظامی خیابان اصلی ورودی به شهرک را مسدود کرده بودند. چند تویوتا هم که دوشکا روی آن‌ها بود، همان‌جا متوقف شده بودند. این را هم بگویم که یک ساعت قبل همان راه بسته بود، چون سرویس خواهر من برگشته بود و نتوانسته بودند رد شوند.»

بر اساس گفته‌ی یکی از منابعی که با «ایران وایر» گفت و گو می‌کرد، چهارشنبه شب بیست و نهم آبان، در ماهشهر در خیابان‌های طالقانی و جنگل درگیری بین معترضان و نیروهای امنیتی شدت گرفت و نیروهای سپاه با شلیک دوشکا به مردم معترض واکنش نشان دادند. حمید می‌گوید: در این باره چیزی شنیده است و نمی‌تواند نظری بدهد.

حمید می‌گوید: سه‌شنبه ۴ بعدازظهر در خیابان سپاه ماهشهر روبروی مخابرات بلوار کوثر، هنگامی که پس از برگشتن از سر کار برای کاری با خواهرش بیرون رفته بودند، یک اکیپ نیروی نظامی سواره، «در حد یک یگان زرهی سبک» می‌بیند با نفربر نظامی و دوشکا و تجهیزاتی از این دست: «این اولین بار بود که من چنین نیروهایی را می‌دیدم. فرمایش سر کار هم کاران عرب می‌گفتند، آن‌ها هم این نیروهای نقاب‌دار را دیده‌اند و تاکید داشتند وقتی شنیده‌اند آن‌ها باهم صحبت می‌کرده‌اند به هیچ یک از لهجه‌های عرب‌های ایران و حتا عرب‌های عراق صحبت نمی‌کرده‌اند. به گفته‌ی سه تن از هم کاران من، لهجه‌ی این‌ها شبیه عرب‌های سوریه یا احتمالاً لبنان بوده است.» به گفته‌ی حمید: جز روز پنجشنبه که کمی شلوغ شد، چیزی خاصی ندیده و شنیده است. اما جو امنیتی بسیار سنگین است.

- جراحی

«هنوز معلوم نیست چقدر جنازه در چولان مولان‌ها مانده است.»
«چولان مولان» در نقل قول بالا از یکی از رانندگان مسیر بندر امام، اشاره‌ای است به چاله‌چوله‌های نیزار جراحی و این که این گمانه نزد مردم هست که ممکن است هنوز



جایی در این نيزار یک کیلومتر مربعی، جنازه‌ای از کشته‌های روز حمله‌ی سپاه به نيزار و مردم باقی مانده باشد. بنا بر خبرهای منتشر شده، روز دوشنبه در نتیجه‌ی درگیری بین معترضان و نیروهای امنیتی یک افسر نیروی انتظامی کشته می‌شود. هویت این افسر سروان رضا صیادی اعلام می‌شود که بعداً در زادگاهش دزفول به خاک سپرده می‌شود. روایت غالب این است که در واکنش به کشته شدن این افسر، نیروهای سپاه با دوشکا بیش از ده دقیقه نيزار را به گلوله بستند و با توجه به برد گلوله‌های دوشکا و این واقعیت که پشت نيزارها خانه مسکونی قرار دارد، کسانی در بالکن خانه‌های واقع در خیابان اقبال جراحی هم زخمی یا کشته شدند.

یکی از جان باختگان تیراندازی بی‌هدف دوشکاهای سپاه در میدان جراحی، عباس منصوری (عساکره) است که در فلکه‌ی جراحی مقابل نيزار چرخ میوه‌فروشی داشت. عباد (نام مستعار)، یکی از اهالی جراحی که در جریان درگیری‌های روز دوشنبه مقابل نيزار بوده است، می‌گوید: عباس تک پسر بود و چهار ماه بود ازدواج کرده بود: «بی آن که مشارکتی در اعتراضات داشته باشد، در حالی که در تلاش بود بساط میوه‌فروشی‌اش را جمع کند و از مهلکه به در رود، هدف دوشکای سپاه قرار گرفت و در دم جان باخت.»

در شبکه‌های اجتماعی گفته شده بود، در جریان سرکوب معترضان در میدان جراحی و برای کشتن آن‌هایی که به نيزار پناه برده بودند، ماموران امنیتی نيزار را به آتش کشیده‌اند. عباس چند ویدیو از نيزار و چند گله جایی که آتش زده‌اند برای «ایران ویر» فرستاده است: «در مقایسه با وسعت نيزار، چند نقطه‌ی کوچکی از نيزار که کنار جاده آتش زدند به معنای سوزاندن نيزار نبود، هرچند هدف فراری دادن و در تیررس قرار گرفتن معترضان فراری بود.» عباد می‌گوید: نمی‌توان به یقین گفت تیراندازی در میدان جراحی مقابل نيزار را ابتدا چه کسی شروع کرد: «این درست است که سروان صیادی آن‌جا کشته شد، اما نیروهای سپاه از ابتدا با هدف زدن آمده بودند و به قول معروف با کسی تعارف نداشتند. هشدار دادند که باید آن‌جا را تخلیه کنیم، وگرنه شلیک می‌کنند. کسی اهمیتی نداد. فکر می‌کردیم مثل نیروی انتظامی هارت‌وپورت می‌کنند و در نهایت کار می‌کشد به تیر هوایی یا گلوله‌های ساچمه‌ای. باور نمی‌کردیم با دوشکا به مردم شلیک کنند؛ اما واقعا یک دو سه کردند و شلیک کردند؛ اما واقعا نمی‌دانم ابتدا سروان به زمین افتاد یا

پس از شروع تیراندازی سپاه، از طرف نيزار به او شلیک شد و کشته شد.»

مشخص نیست کسی یا کسانی که احتمالاً مسلح بوده‌اند و در میان نيزار مخفی شده بودند، چه زمانی به آن‌جا رفته بودند. عباد می‌گوید: بعداً در پاک‌سازی نيزار گلاسه اسلحه پیدا شد: «با شروع تیراندازی سپاه، مردم فرار کردند. بخشی به داخل شهرک جراحی گریختند و تعدادی به داخل نيزار پناه بردند؛ اما دوشکای سپاه کاملاً بی‌هدف نيزار را به گلوله بست. تعدادی درجا کشته شدند. همان‌جا در سه‌راهی و تعدادی داخل نيزار قربانی شدند. چند نفری هم در بالکن خانه‌های خودشان در خیابان اقبال جراحی که پشت نيزار می‌افتد، زخمی شدند و حتا گفته می‌شود یکی کشته شده است.»

لیلا هم که خانه‌اش در شهرک بعثت نزدیک شهرک جراحی است، از قول یکی از دوستانش که به گفته‌ی او شاهد ماجرا بوده است، می‌گوید: معترضان تجمع کرده در سه‌راه جراحی مقابل نيزار مطلقاً مسلح نبودند. همه بی‌سلاح بودند: «کسی از داخل نيزارها به نیروهای سپاه شلیک کرد و ظاهراً یک افسر کشته شد. اما اصلاً معلوم نیست کسی که شلیک کرد از «الاحوازیه بود»، از معترضان بود، از نیروهای حکومتی بود. کسی واقعا چیزی نمی‌داند؛ اما سپاه در واکنش به تنها یک شلیک چکار کرد؟ با دوشکا همه را به رگبار بست. به سمت مردم معترضی که آن‌جا تجمع کرده بودند. مردم فرار کردند، بخشی وارد نيزار شدند و ماموران با سه دوشکا و حتا هلی‌کوپتر نيزار را زیر آتش گرفتند. درست مثل داعشی‌ها نيزارها را بی‌هدف به گلوله بستند. از مجروحانی که به بیمارستان منتقل شده بودند، همان لحظه ۸ یا ۹ نفر در بیمارستان نفت ممکو (شهرک بعثت) جان باختند.»

عباد می‌گوید: به برآورد او برحسب اطلاعاتی که از دوستان و خانواده‌ها گرفته است، بیش از بیست نفر از معترضان در جریان این تیراندازی کشته شدند. عباد اضافه می‌کند که به نظر او این نيزارها را نیروهای امنیتی آتش زده‌اند: «همین الان در یکی از عکس‌ها که برایت می‌فرستم، می‌بینی که دوباره یکی دو تانی جوانه زده‌اند. چیز قشنگی شده است. به هر حال، به نظرم این آتش زدن‌ها بخشی از همان سیاست تخریب و ایجاد وحشت بود و کسی به خاطر آتش کشته نشد. آدم‌ها با گلوله دوشکا مردند که به هر جای بدن بخورد، گلا قطع‌اش می‌کند.»

لیلا هم می‌گوید: نمی‌توان با قطعیت گفت در نتیجه‌ی آن تیراندازی چند نفر کشته شدند: «جنازه‌ی کشته شده‌ها را خود ماموران بردند و

معلوم نیست بعداً همه را تحویل خانواده‌ها دادند یا نه. کسی نمی‌داند. اصلاً معلوم نبود چه تعداد در نيزارها کشته شدند و چه تعداد زخمی آن‌جا جان دادند. تنها چیزی که معلوم است، این است که از خانواده‌ها برای هر جنازه‌ای که پس داده‌اند حسب سن و تعداد گلوله‌ها در بدنش بین ۱۰ تا ۳۰ میلیون تومان پول گرفته‌اند.»

عباد می‌گوید: در یک مورد یک زن بیست ساله در بالکن خانه‌اش پشت نيزار هدف گلوله دوشکا قرار گرفته و یک پایش گلا متلاشی شده و ناچار قطع‌اش کرده‌اند و الان گفته‌اند ببخشید و برای او کارت جان بازی صادر می‌کنند: «آینده‌ی یک جان را تباه کرده‌اند و الان می‌گویند دیه می‌دهیم و ایثارگر می‌شوی. بی‌شرف‌ها.» عباد می‌گوید: یک تعدادی هم مفقودالایر هستند و مشخص نیست کشته شده‌اند یا بازداشت شده‌اند: «علی عتیقی، فرزند سعید، اهل همین شهرک جراحی، از همان روز دوشنبه بیست و هفتم آبان، مفقود شده است و کسی نمی‌داند چه بلایی سرش آمده است. تا جایی که من می‌دانم ۱۰ جنازه در سردخانه‌ی بیمارستان بود و این‌جا هم گفتند ۱۳ نفر کشته شده‌اند. اما خوب باید پیش‌تر باشند چون نزدیک به بیست نفر هنوز مفقودالایر هستند. البته شاید هم بازداشت شده باشند یا خودشان را جایی مخفی کرده باشند.»

اما شاید یکی از دردناک‌ترین سرکوب‌ها در ماه‌شهر شامل حال بخشی از شهروندان عرب جنگ‌زده شد که در یک بیغوله به نام شهرک «گاما» (شهرک ولی عصر) زندگی می‌کنند. جایی که به گفته‌ی عباد: گویی از تاریخ و جغرافیای این منطقه بیرون افتاده است، در حد نهایت فقر و محرومیت: «ماموران امنیتی از روز دوشنبه به صورت متناوب به این شهرک حمله کرده و تقریباً همه‌ی مردان و کودکان ذکور آن‌جا را بازداشت کرده و با خود برده‌اند. آن‌ها را به شدت شکنجه کرده و بعد بخشی از آن‌ها را آزاد کرده‌اند و تلخ‌ترین آن‌ها هم کودکی ۱۱ ساله است که مطلقاً فارسی صحبت کردن بلد نیست که او هم بازداشت شده است و تا توانسته‌اند او را کتک زده‌اند و بعد آزادش کرده‌اند که الان وضعیت روحی بسیار بدی دارد. معلوم نیست اصلاً این‌ها را برای چه گرفته‌اند و قرار است چه اعتراضاتی از آن‌ها بگیرند.»

دوم دسامبر ۲۰۱۹

«ایران وایر»





افشاگری از ۱۳ ابزار جنگ روانی نظام در سرکوب اعتراض‌ها

کارآمدترین ابزار عملیات روانی نام برده‌اند. این در حالی است که فرماندهان ارشد پلیس، استفاده از «نیروهای نفوذی» را مهم‌ترین ابزار کارآمد عملیات روانی توصیف کرده‌اند. این جدول هم مربوط به نظرات فرماندهان پلیس در اولویت‌های به‌کارگیری ابزارهای عملیات روانی در مواجهه با بحران‌ها و اعتراض‌های خیابانی است. (جدول شماره ۱۶)

در این پژوهش، ۱۳ ابزار عملیات روانی برای کنترل یا سرکوب اعتراض‌ها معرفی شده که فرماندهان ارشد نظامی و نُخبگان به‌کارگیری این ابزارها را بر اساس تجربیات و دیدگاه‌های خود اولویت‌بندی کرده‌اند. این ابزارها در ابتدا با هدف جلوگیری از پیوستن مردم به جمعیت معترضان، تضعیف روحیه و اراده‌ی معترضان و درنهایت ممانعت از تخریب روحیه‌ی نیروهای سرکوب به کار

سرکوب اعتراض‌های خیابانی در ایران سال‌هاست که از بُعد توان عملیاتی نیروهای یگان ویژه، سپاه، بسیج یا لباس شخصی‌ها مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. سال‌هاست که در ایران پس از سرکوب هر اعتراضی، فیلم‌ها، تصاویر و گزارش‌ها و تحلیل‌های فراوانی از نحوه‌ی این سرکوب‌ها و سببیت سرکوب‌گران منتشر می‌شود؛ اما تاکنون کم‌تر به ساز و کارهای روانی و اطلاعاتی این نوع سرکوب‌ها پرداخته شده است.

این سرکوب‌ها از سه جزء عملیات اطلاعاتی، روانی و عملیاتی تشکیل می‌شود که پیش‌تر در گزارشی با عنوان «نیروهای یگان ویژه را چطور برای سرکوب و کشتار مردم معترض متقاعد می‌کنند؟» به بررسی بخشی از آن‌ها پرداختیم. این گزارش بر اساس یافته‌های چند پژوهش که از سوی پلیس ایران در سال‌های اخیر در مورد یگان‌های ویژه و چگونگی انجام عملیات از سوی آن‌ها انجام شده، نوشته شده است.

سپاه پاسداران هم به عنوان یکی از بازوهای سرکوب اعتراض‌های خیابانی در ایران، طی این مدت چندین تحقیق و پژوهش در مورد روش‌های کارآمد سرکوب این اعتراض‌ها در چند فصل‌نامه‌ی وابسته به دانش‌گاه «امام حسین» منتشر کرده است.

یکی از این پژوهش‌ها با عنوان «عملیات روانی و تاثیر آن بر اغتشاشات شهری»، در شماره‌ی ۷۷ «فصل‌نامه‌ی مدیریت بحران»، منتشر شده است.

در این پژوهش که مربوط به ساز و کارهای عملیات روانی در سرکوب اعتراض‌های خیابانی در ایران است، نظرات و دیدگاه‌های گروهی از فرماندهان ارشد سرکوب و نُخبگان امنیتی درج شده است.

جدول ۱۶- اولویت‌بندی روش‌های مختلف عملیات روانی از لحاظ میزان اثربخشی آنها در

مهار اجتماعات از دیدگاه خبرگان (بر اساس میانگین‌های رتبه‌ای حاصل از آزمون فریدمن)

اولویت	روش‌ها و راهبردها	میانگین رتبه‌ای
۱	نشر شایعه وجود نفوذی در بین معترضان	۸/۰۵
۲	نشر شایعه دستگیری رهبران گروه‌های معترض	۷/۸۲
۳	متقاعدسازی و مذاکره با معترضان	۷/۷۸
۴	به ابتدال کشاندن خواسته‌های معترضان	۷/۷۷
۵	افشای وابستگی رهبران گروه‌های معترض	۷/۶۷
۶	ایجاد سپر بلا (قربانی کردن بعضی عوامل خودی)	۷/۶۳
۷	ایجاد کانون‌های خیری جدید	۷/۵۲
۸	استفاده از عوامل نفوذی در بین معترضان	۷/۱۰
۹	همدردی با معترضان (خلع سلاح روانی آنان)	۶/۹۲
۱۰	اعتراف‌گیری از رهبران گروه‌های معترض	۶/۵۳
۱۱	ترساندن معترضان	۵/۶۸
۱۲	فریب گروه‌های معترض	۵/۵۷
۱۳	به‌سخره گرفتن خواسته‌های معترضان	۴/۹۷

مقایسه این دو جدول نشان می‌دهد که «نُخبگان امنیتی» و «فرماندهان پلیس» ارجحیت‌های متفاوتی در استفاده از این ۱۳ ابزار دارند. این اختلاف در جداول بالا به روشنی گویاست، اما آن‌چه مهم است بررسی و شکافتن معنای این ابزارهای عملیات روانی است. این تاکتیک‌ها به چه معناست و چگونه

گرفته می‌شود. در این تحقیق، دیدگاه‌های ۳۵۰ «نُخبه‌ی امنیتی» در مورد اولویت‌های به‌کارگیری هر یک از این ۱۳ ابزار چنین جمع‌بندی شده است. (جدول شماره ۱۴) این جدول نشان می‌دهد که «نُخبگان امنیتی» از «نشر شایعه» میان معترضین به عنوان



بر مخاطب تاثیر می‌گذارد؟

سازمان‌های امنیتی و اطلاعاتی و نیروهای مسلح در سه مرحله ی «آغاز بحران»، «گسترش بحران» و «افول بحران» اقدام به بهره‌گیری از این ۱۳ ابزار می‌کنند.

مرحله ی آغاز بحران

مهم‌ترین عملیات روانی نهادهای امنیتی و پلیس در این مرحله، استفاده از ابزار «به سُخره گرفتن معترضین»، «به ابتدال کشاندن خواسته ی معترضین»، «ایجاد کانون‌های خبری جدید»، «پیش‌آگهی و خلع سلاح روانی» و «تاکید بر مخاطرات بیرونی» است. آغاز بحران به مرحله ای گفته می‌شود که معترضان به تدریج آماده ی حضور در خیابان‌ها می‌شوند، تا مخالفت خود با

آن‌ها را گروهی وابسته معرفی کنند. استفاده از این روش یکی از مهم‌ترین تکنیک‌های جمهوری اسلامی در سرکوب اعتراض‌ها طی ۴۰ سال اخیر است. طی این مدت تقریباً هیچ اعتراض خیابانی نبوده که مقام‌های جمهوری اسلامی مدعی نباشند که از سوی دولت‌های غربی سازمان‌دهی و حمایت شده است. ۲- به ابتدال کشاندن خواسته‌ی معترضین: خواسته‌های کسانی که طی ۴۰ سال گذشته در ایران به خیابان‌ها آمده‌اند، با روش‌های گوناگون به سُخره گرفته شده است. این یک تکنیک روانی است که به جزء ثابتی از سیاست رسانه‌های و تبلیغاتی جمهوری اسلامی تبدیل شده است. در این تکنیک، نظام با

حاشیه و منحرف کردن گُنش‌های اعتراضی خیابانی، همواره از خبرسازی و واقعه‌سازی موازی بهره می‌برند. این خبرسازی‌ها که تلاش می‌شود از جدابیت بالایی برخوردار باشد، نخستین هدف‌اش تحت‌الشعاع قرار دادن گُنش‌های اعتراضی در خیابان‌هاست. در جریان اعتراض‌های آبان ۱۳۹۸ به گران شدن بنزین هم مقام‌های جمهوری اسلامی حُکم نهایی فعالان محیط زیست را علنی کردند، تا کمی اذهان را از موضوع سرکوب‌ها و کشتارها و اعتراض‌ها منحرف کنند. آن‌ها هم چنین با قطع اینترنت، در وهله ی نخست مانع از دست یابی مردم به اطلاعات شدند و بعد قطع اینترنت را به موضوعی موازی با اعتراض‌ها به گران شدن بنزین تبدیل کردند، تا تمرکزها به اعتراض‌های خیابانی را بشکنند.

۴- پیش‌آگهی و خلع سلاح روانی: مقام‌های ایران از طریق رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی خود به طور معمول پیش از وقوع هر اعتراض خیابانی یا گُنش اجتماعی، خواسته‌ی معترضان را از زبان مقام‌های محلی یا نمایندگان مجلس و یا حامیان خود در توده‌ها، آن هم به صورت خفیف، مطرح می‌کنند و بعد برای حل و فصل یا تحقق این خواسته‌ها، راه‌کارهای گُلی و مبهم ارائه می‌کنند، تا از این طریق بتوانند خواسته‌های صریح معترضان را تحت‌الشعاع قرار دهند. با استفاده از این تکنیک روانی است که جمهوری اسلامی تا حدودی توانسته مانع از انتقال و گسترش پیام‌های اقتاعی معترضان به سایر بخش‌های جامعه شود.

۵- تاکید بر مخاطرات بیرونی: برجسته سازی خطرات بیرونی، به خصوص اگر ما به ازای بیرونی داشته باشد، موجب انفعال توده‌ها در پیوستن به صفوف معترضان است. در جریان اعتراض‌های سال ۱۳۹۶ و سال ۱۳۹۸ هم مقام‌های جمهوری بارها نسبت به هم‌سرنوشت شدن مردم ایران با مردم سوریه و عراق هشدار دادند، تا از این طریق آن‌ها را از پیوستن به صفوف معترضان بازدارند. مقام‌های جمهوری اسلامی هم چنین با نشان دادن وسعت تخریب‌های ناشی از اعتراض‌های آبان ۱۳۹۸، که بر اساس بسیاری از گزارش‌ها از سوی نیروهای یگان ویژه صورت گرفته بود، نیز در پُرنرنگ کردن این پیام

جدول ۱۶- اولویت بندی روش‌های مختلف عملیات روانی از لحاظ میزان اثربخشی آنها در مهار اجتماعات از دیدگاه فرماندهان و پرسنل ناجا (بر اساس میانگین‌های رتبه‌ای حاصل از آزمون فریدمن)

اولویت	روش‌ها و راهبردها	میانگین رتبه‌ای
۱	استفاده از عوامل نفوذ در بین معترضان	۹/۵۱
۲	مقاعدسازی و مذاکره با معترضان	۸/۵۵
۳	همدردی با معترضان (خلع سلاح روانی آنان)	۸/۱۹
۴	ایجاد کانون‌های خبری جدید	۷/۹۸
۵	اعتراف‌گیری از رهبران گروه‌های معترض	۷/۸۲
۶	ترساندن معترضان	۷/۶۲
۷	نشر شایعه دستگیری رهبران گروه‌های معترض	۷/۴۸
۸	نشر شایعه وجود جاسوس در بین معترضان	۷/۴۶
۹	افشای وابستگی رهبران گروه‌های معترض	۷/۴۳
۱۰	فریب گروه‌های معترض	۶/۲۸
۱۱	به ابتدال کشاندن خواسته‌های معترضان	۵/۶۸
۱۲	به سُخره گرفتن خواسته‌های معترضان	۴/۲۶
۱۳	ایجاد سرب‌پلا (فرمانی کردن بعضی عوامل خودی)	۳/۶۳

استفاده از رسانه‌های خود تلاش می‌کند خواسته‌هایی نظیر عدالت‌خواهی، آزادی، دموکراسی و حتا اعتراض به سیاست‌های اقتصادی را به خواسته‌های محلی، کم‌اهمیت و قابل رفع و رجوع تقلیل دهد. در این تکنیک است که خواسته‌ی معترضان به آسفالت کردن یک خیابان، وجود چاله در یک کوچه یا آب‌گرفتگی یک جوی آب تقلیل داده می‌شود.

۳- ایجاد کانون‌های خبری جدید: مقام‌های جمهوری اسلامی برای به

سیاست، وضعیت یا یک تصمیم دولتی را ابزار کنند.

در این مرحله است که نهادهای امنیتی و انتظامی متوسل به این ابزار می‌شوند:

۱- به سُخره گرفتن معترضین: برای به سُخره گرفتن معترضین اغلب از روش‌هایی نظیر به تصویر کشیدن تضادها و تناقضات معترضین و تلاش برای وابسته نشان دادن آن‌ها به دولت‌های خارجی استفاده می‌شود. در این روش، تلاش بر این است که معترضین و رهبران

مرحله ی استمرار و شدت بحران

با افزایش دامنه ی بحران و شدت گرفتن ابعاد آن، نهادهای امنیتی، اطلاعاتی و نظامی، فاز دوم استفاده از این ابزارهای عملیات روانی را در دستور کار خود قرار می دهند. این ابزارها عبارت اند از «ایجاد ترس و وحشت در میان مردم»، «ایجاد سپر بلا»، «پرونده سازی برای رهبران اعتراض ها»، «فرستادن نفوذی در میان معترضان»، «اعتراف گیری» و «حرکت های توده ای».

۶- ایجاد ترس و وحشت در میان مردم: حکومت های سرکوب گر هم چون جمهوری اسلامی با نمایش اغراق آمیز رفتارهای خشونت آمیز معترضان و دمیدن در این خشونت ها و بر عهده گرفتن بخشی زیادی از تخریب اموال عمومی و سپس نمایش گسترده ی تخریب ها و خشونت ها در رسانه های خود تلاش می کنند در میان مردم ترس و وحشت ایجاد کنند. چنین حکومت هایی بخشی از نیروهای سرکوب خود را مامور تخریب گسترده ی اموال عمومی و به خصوص اموال مردم می کنند، تا از این طریق افکار عمومی را نسبت به ادامه ی این اعتراض ها و آینده ی نامعلوم چنین اعتراض هایی حساس کنند. یکی دیگر از مهم ترین کارکردهای این ابزار، زمینه چینی محاکمه و مجازات معترضان بازداشت شده به اتهام تخریب اموال مردم است.

۷- ایجاد سپر بلا: با تشدید بحران ها و اعتراض های خیابانی، حکومت هایی هم چون جمهوری اسلامی برخی از عوامل درونی حکومت خود را (مدیران درجه ی دو یا سه) به عنوان عوامل نارضایتی و آغاز اعتراض های خیابانی معرفی می کنند و با برکناری آن ها تلاش می کنند اعتراض ها را خاموش یا کنترل کنند. این تکنیک زمانی کارآمد است که دامنه ی نارضایتی فراگیر نشده و تنها چند منطقه ی مشخص را در برمی گیرد. در جریان ناآرامی های آبان ماه نیز گروهی از محافظه کاران از دولت مستقر به عنوان عامل اصلی بروز این اعتراض ها نام می برند و خواستار رسیدگی به «ناکارآمدی» آن ها در اجرای سیاست گران شدن بنزین هستند. آن ها تلاش می کنند، تا دولت را مسئول این وضعیت

معرفی کنند، تا از سوی دامن حاکمیت و رهبر جمهوری اسلامی از این بحران را پاک کنند و از سوی دیگر مقدمات برکناری گروهی از مدیران دولتی را فراهم کنند.

۸- پرونده سازی برای رهبران اعتراض ها: اتهام افکنی علیه رهبران اعتراض ها و انتشار اخبار، گزارش ها و تصاویر جعلی از این رهبران از دیگر ابزارهای عملیات روانی دولت های سرکوب گر است. در این روش تلاش می شود که رهبران را افرادی وابسته به دولت های خارجی و مامور اجرای برنامه های این دولت ها در داخل کشور معرفی کنند. اعتراض های آبان ماه هم هرچند که رهبری نداشت، اما مقام های جمهوری اسلامی بارها دولت های غربی را متهم به سازمان دهی و حمایت از این اعتراض ها کردند.

۹- فرستادن نفوذی در میان معترضان: نهادهای اطلاعاتی و امنیتی به طور معمول از برخی نفوذی های خود برای به انحراف کشیدن اعتراض ها بهره ی مهمی می برند. نفوذی ها با نشر شایعه، دامن زدن به اختلافات معترضان و بزرگ نمایی عواقب ادامه ی اعتراض ها تلاش می کنند این اعتراض ها را به انحراف کشانده یا متوقف کنند.

۱۰- اعتراف گیری: بازداشت گروهی از معترضان و اعتراف گیری از آن ها در روزهای نخست آغاز هر اعتراضی از دیگر ابزارهای عملیات روانی دولت های سرکوب گر است. پخش این اعتراف ها با هدف ترساندن معترضان، ممانعت از پیوستن مردم به معترضان و تهییج نیروهای میدانی برای سرکوب هر چه سریع تر و خشونت بار اعتراض ها صورت می گیرد.

۱۱- حرکت های توده ای: در صورت استمرار و گسترش ابعاد بحران و حتا پس از پایان اعتراض ها، نهادهای حکومتی توده های سازمان یافته از مدارس و ادارها و سازمان های دولتی و حاکمیتی را برای برگزاری تجمع حمایتی از خود بسیج و وارد میدان می کنند. نمایش صحنه های توده های چند هزار نفری با کمک تکنیک های پیش رفته ی فیلم برداری از طرفی موجب تردید در میان معترضان شده و از طرف دیگر بر اساس اصل هم رنگی، توده های

خاموش یا بی طرف را تشویق به پیوستن به جمع حامیان دولت های سرکوب گر می کند. این حرکت و اقدام، زمانی اثرگذاری بالایی دارد که هم راه با پیام های کوبنده و تهدید آمیز رهبران حکومت ها یا فرماندهان ارشد نظامی هم راه باشد. تجمع چهارم آذر حامیان حکومت در میدان انقلاب تهران با سخن رانی حسین سلامی، فرمانده سپاه پاسداران، علیه معترضان به گران شدن بنزین یکی از روشن ترین مصادیق این ابزار است که به یکی از اصلی ترین و مهم ترین ابزارهای عملیات روانی جمهوری اسلامی در ۴۰ سال گذشته تبدیل شده است.

«ایران وایر»



بر سنگ فرش

احمد شاملو

بر پیچک کنار در باغ کهنه رست.
فانوس های شوخ ستاره
آویخت بر رواق گذرگاه آفتاب...

من بازگشتم از راه،
جانم همه امید
قلبم همه تپش.
چنگ ز هم گسیخته ی زه را
زه بستم.
پای درپچه،
نشستم

و ز نغمه یی
که فوانده ای پر شور
جاه لبان سرد شهیدان کوچه را
با نوش فند فتح
شکستم:
«- آهای!

این فون صبح گاه است گویی به سنگ فرش
کاین گونه می تپد دل خورشید
در قطره های آن...

از پشت شیشه ها به فیابان نظر کنید
فون را به سنگ فرش ببینید!
فون را به سنگ فرش
ببینید!
فون را
به سنگ فرش...»

یاران ناشناخته ام
چون افتران سوخته
پندان به خاک تیره فرو ریفتند سرد
که گفتی
دیگر زمین همیشه شبی بی ستاره ماند.

آن گاه، من که بوده
بخد سکوت لانه ی تاریک درد فویش،
چنگ ز هم گسیخته ی زه را
یک سو نهادم
فانوس برگرفته به معبر در آمدم
گشتم میان کوچه ی مردم
این بانگ با لبم شرافشان:
«- آهای!

از پشت شیشه ها به فیابان نظر کنید!
فون را به سنگ فرش ببینید...!
این فون صبح گاه است گویی به سنگ فرش
کاین گونه می تپد دل خورشید
در قطره های آن...»

بادی شتاب ناک گذر کرد
بر هفتگان خاک،
افکند آشیانه ی متروک زاغ را
از شافه ی برهنه ی انجیر پیر باغ...
«- خورشید زنده است!
در این شب سیا که سیاهی ست روسیا
تا قندرون کینه بخاید
از پای تا به سر همه ی جاننش شده دهن،
آهنگ پر صلابت تپش قلب فویش را

من
روشن تر،
پر فشم تر،
پر ضربه تر شنیده ام از پیش...
از پشت شیشه ها به فیابان نظر کنید!
از پشت شیشه ها
به فیابان نظر کنید!
از پشت شیشه ها به فیابان
نظر کنید...!»
از پشت شیشه ها ...

نوبرگ های خورشید

یک تقاضا از مسئولین محترم سایت‌های اینترنتی

دنیای اینترنت، دنیای عجیبی است! به همان اندازه که امکان تبادل اطلاعات را در گستره‌ی جهان به سهولت و سرعت امکان پذیر می‌کند، اما مرزهای قانون مندی را نیز در هم می‌شکند و به هر چه و مرجع غریبی دامن می‌زند. به ویژه وقتی که صمبیت از کاربرد اینترنت در جایی است، که نه رعایت قانون کپی رایت الزامی است و نه عرف دیگری پاس داشته می‌شود.

برخی از سایت‌های اینترنتی، پاره‌ای از مقالات دفترهای «نگاه» را با مذف لوگو و مشخصات آن بر روی سایت خود قرار می‌دهند. و بعضی دیگر از سایت‌ها نیز، بدون آن که لطف خود را شامل حال «نگاه» کنند و آگهی انتشار دفترهای آن را درج نمایند و یا متا تماسی برای درج این یا آن مقاله‌ی این دفترها در سایت خود بگیرند، گاه متا به فاصله‌ی یکی دو ساعت از انتشار آن‌ها، دست پینی از مقالات «نگاه» را به میل و اختیار فویش روی سایت خود می‌گذارند.

این وضعیت نابسامان و نادرست، ارائه‌ی این توضیح را ایجاب می‌کند که «نگاه» یک نشریه‌ی سوسیالیستی است، که با عطف تومیه به ضوابط شناخته شده‌ی فعالیت مطبوعاتی منتشر می‌شود. فرمت اینترنتی دفترهای «نگاه» - که ناشی از ضعف بنیه‌ی مالی برای انتشار چاپی و هم زمان اینترنتی آن، عدم وجود یک شبکه‌ی قانون مند توزیع کتب و نشریات سیاسی و فرهنگی و بازگشت بی دردسر و منصفانه‌ی پول فروش آن‌ها، و مهم‌تر از همه‌ی این‌ها: ضرورت رساندن سریع نشریه به دست فعالین جنبش کارگری در ایران است- ذره‌ای از بار این ضوابط نمی‌کاهد و استفاده‌ی غیر مجاز و بعضا غیر اصولی (مذف لوگو و مشخصات) آن را فراهم نمی‌آورد.

در همین مدت، اما برخی دیگر از سایت‌های اینترنتی بدون هیچ گونه ارتباطی با «نگاه»، با اعلام انتشار و درج جلد هر دفتر «نگاه»، به ابتکار خود به آن لینک داده‌اند، و ضمن رعایت ضوابط فعالیت مطبوعاتی، این امکان مناسب را هم برای مراجعه کنندگان به سایت‌های خود به وجود آورده‌اند که با مجموعه‌ی مقالات این دفترها آشنا و خواندن یکی یا چند یا همه‌ی این مقالات را به تشفیص خود انتخاب نمایند. ضمن تشکر فراوان از به کارگیری این روش اصولی، از مسئولین محترم آن سایت‌هایی که به طور غیر مجاز به درج مقالاتی از دفترهای «نگاه» مبادرت می‌کنند، تقاضا می‌کنیم که بر ما منت بگذارند و به دفترهای «نگاه» لینک بدهند. به این ترتیب، نه فقط به یک تلاش جمعی برای انتشار یک نشریه‌ی سوسیالیستی امتراهم گذاشته می‌شود؛ نه فقط امکان مناسبی برای مراجعه کنندگان به این سایت‌ها برای خواندن مقاله یا مقالاتی از دفترهای «نگاه» به تشفیص خود فراهم می‌گردد؛ که کمک ارزنده‌ی نیز به دفترهای «نگاه» برای شکستن سانسور جمهوری اسلامی در پخش گسترده‌ی یک نشریه‌ی سوسیالیستی می‌شود.

* * *

«نگاه» یک نشریه‌ی سوسیالیستی و حاصل یک کار جمعی است، آن را مثله نکنید! و به مثله شدن آن هم اجازه ندهید!

* * *

نگاه

دفتر سی و چهارم

ویژه‌ی آبان ۹۸: خیزش توده‌ی کارگر
علیه جمهوری اسلامی سرمایه!

مدیر مسئول و سردبیر: بیژن هدایت

همکاران: ناصر پایدار، لیلا دانش، حسن عباسی

طراح و صفحه آرا: نیما برومند

تلفن:

10 83 17 - 733 (46)

آدرس:

Negah
Box 854
101 37 Stockholm
Sweden

آدرس سایت الکترونیک:

www.negah1.com

آدرس پست الکترونیک:

negah1@hotmail.com
info@negah1.com

ISBN 1403-8471

مسئولیت مقالاتی که در «نگاه» درج می‌شوند، با نویسندگان آن‌هاست. تنها مطالبی که با نام «نگاه» امضا شده باشند، مبین نظرات رسمی نشریه هستند. مسئولیت نظرات و سیاست رسمی «نگاه»، تماما، با سردبیر است.

NEGAH

JOURNAL OF NEGAH RESEARCH CENTRE, ISSUE 34, DECEMBER 2019

Editor: *Bizhan Hedayat*

Contributors to this issue: *Naser Paydar, Leila Danesh, Hassan Abbasi*

Table of Contents:

November 2019: Workers' uprising against the Islamic Republic of Capitalism!

- * This is just the beginning; in praise of the poor people uprising!
Bizhan Hedayat
- * Achilles' heel and the teachings of the November 98 uprising
Naser Paydar
- * Perforated skulls and the tide which has turned! *Leila Danesh*
- * Perspectives of the Zero Hour *Parviz Sedaghat*
- * Blood will not melt; about gasoline uprising in Iran
Sassan Sadeghinia
- * Gasoline price rising, the nightmare for those who have to travel daily from the suburbs to Tehran
Maryam Vahidian
- * Gasoline price rising costs of living for workers families at least 200,000 Iranian tomans
Nasrin Hezareh-Moghaddam
- * Shock Doctrine on a slippery surface *Yasser Aftabi*
- * People or criminals? *Hooshyar Dehghani*
- * Eyewitnesses in Mahshahr: They opened fire on people with Dushka and machine gun!
Shahed Alawi
- * Revealing of 13 psychological warfare tools to suppress protests
Iran Wire
- * On the pavement!
Ahmad Shamloo